



**خاطرات ابوالحسن ابتهاج**  
**مدیر عامل توانای سازمان برنامه و بودجه**  
**از 11 شهریور 1333 تا 25 بهمن 1337**

زادروز : 8 آذرماه 1278 در رشت  
درگذشت : 6 اسفندماه 1377 در لندن



## فصل سیزدهم

## فکر برنامه ریزی در ایران

## مقدمات

از آنجا که درگیر شدن من در امور برنامه ریزی عمرانی در ایران مسئله جدیدی نبود و من از سالها پیش، یعنی از دوره رضاشاه، با این امر سرو کار داشتم لازم میدانم پیش از شرح خدماتم در سمت مدیرعامل سازمان برنامه، به شرح فعالیت‌های قبلی ام در زمینه برقراری برنامه ریزی عمرانی در ایران، که تا کنون از آن بطور جسته و گریخته ای در این کتاب ذکر کرده ام، بپردازم.

من از سالها پیش، یعنی درست از همان زمانی که در شرکت‌های دولتی با علا کار میکردم، عقایدم را در مورد مشکلات اقتصادی ایران با او در میان میگذاشتم و تأکید میکردم که تا زمانی که برای کارهایمان «نقشه» ای نداشته باشیم (کلمه «برنامه» هنوز در آن زمان مصطلح نشده بود) وضع مملکت درست نخواهد شد. اصولاً از زمانی که در بانک سازی بودم تا روزی که در سازمان برنامه شروع بکار کردم بیش از سی سال بر فکر برنامه ریزی برای اصلاح وضع اقتصادی و اجتماعی ایران تأکید میکردم، چون معتقد بودم که کشوری مانند ایران، با امکانات مالی و نیروی انسانی محدود و احتیاجات نامحدود، باید دارای برنامه باشد. استدلال میکردم که مملکتی مانند ایران، با خصوصیتی که به آن اشاره کردم، قادر نیست در ظرف مدت کوتاهی کلیه احتیاجات خود را تأمین کند و بنابراین باید به تدریج و ضروری ترین کارهایی را که میتواند در مدتی معین تأمین کند، تعیین کند.

هستند. چون در غیر اینصورت دولت دست به کارهایی خواهد زد که ممکن است بخودی خود مهم باشند ولی از دید کلی احتیاجات مملکت مفید نبوده بلکه مضر هم باشند. من افکار و عقاید من را راجع به لزوم تمرکز مطالعات و فعالیتهای اقتصادی و داشتن برنامه برای علا تشریح می‌کردم و، بمنظور رسیدن به این هدف، پیشنهاد کردم که هیأتی مأمور انجام این امور بشود. علا با نظر من کاملاً موافقت کرد. چندی بعد روزی به دفتر من آمد و گفت: اعلیحضرت نظر شما را نسبت به لزوم داشتن برنامه قبول کردند.

در اینجا لازم میدانم که موردی را راجع به خصوصیات اخلاقی خارق العاده حسین علا بیان کنم. روزی، در زمان سلطنت محمدرضا شاه، من و حسین علا هر دو در کنار هم در یکی از مراسم سلام رسمی حضور داشتیم. وقتی شاه جلوی ما رسید علا اظهار کرد موضوعی را که مقرر فرموده بودید رسیدگی شود در جلسه ای با حضور ابتهاج بررسی کردیم و ایشان نظرات بسیار مثبتی داد. آنوقت شرحی از نظرهای من را برای شاه تعریف کرد.

بنظر من هیچ لزومی نداشت علا موضوع را به این ترتیب مطرح کند. میتوانست بگوید کمیسیونی تشکیل دادیم و نتیجه رسیدگی هم این بود. ولی علا کسی نبود که عقاید سایرین را بقاید و به اسم خودش تمام کند. بقدری درستکار بود که اصرار داشت بگوید این فکر خود من نیست، فکر فلان شخص است. علا بحدی پاک و شریف بود که اندازه ندارد. ایرادی که از او می‌گرفتند این بود که ساده و زودباور است و گول هر کسی را می‌خورد در حالیکه این گناه او نبود گناه جامعه بود. علا مردی بود بسیار روشن، با هوش و سریع الانتقال. در انگلستان حقوق خوانده بود و زبان انگلیسی و فرانسه را بسیار خوب میدانست. با تمام آشنائی که به تمدن غرب داشت یک ایرانی تمام عیار بود.

بهر حال وقتی علا گفت رضاشاه با پیشنهاد من موافقت کرده، خیلی تعجب کردم. چون اصولاً فکر برنامه ریزی مخالف روش رضاشاه بود. طرز کار او این بود که مثلاً دستور میداد ذوب آهن درست کنند یا کارخانه قند ساخته شود و هر طوری شده باید دستور او انجام شود و در خیلنی از موارد بدون مطالعه. بهمین دلیل از علا پرسیدم چطور شد که شاه قبول کرد؟ او گفت شاه سرحال بود و من هم نظرهای شما را به ایشان گفتم و موافقت فرمودند که اجرا شود.

بدین ترتیب «شورای اقتصاد» بوجود آمد. برحسب پیشنهاد اداره کل تجارت، شورائی بنام شورای اقتصاد تأسیس شد و من نیز به ریاست دبیرخانه شورای مزبور انتخاب شدم. اساسنامه شورای اقتصادی در جلسه یازدهم فروردین ۱۳۱۶ به شرح زیر بتصویب هیأت وزیران رسید:

هیأت وزیران در جلسه یازده فروردین ماه ۱۳۱۶ برحسب پیشنهاد شماره ۵۹۵ اداره کل

تجارت اساسنامه شورای اقتصادی را بطریق ذیل تصویب نمودند:

۱- برای تمرکز مطالعات اقتصادی و برای اینکه کلیه مسائلی که در زندگانی اقتصادی کشور مؤثر است با استفاده از نظریات و اطلاعات اشخاص بصیر و با صلاحیت مورد بررسی کامل واقع شده و طبق برنامه معین جریان یابد هیأتی بنام شورای اقتصادی تشکیل مییابد که ریاست آن با رئیس الوزراء خواهد بود.

۲- شورای اقتصادی مرکب خواهد بود از رئیس الوزراء، وزیر مالیه، رئیس کل فلاحه، رئیس کل صناعت، رئیس کل تجارت، رئیس نظارت بر شرکتها، رئیس بانک ملی ایران و رئیس بانک فلاحه و سه نفر دیگر از اشخاص صلاحیتدار که به تصویب هیأت وزراء برای مدت یکسال تعیین میشوند و بعد از انقضای مدت مزبور تجدید انتخاب آنها مانعی نخواهد داشت.

تبصره- سایر اعضاء و هیأت دولت نیز میتوانند در هر موقع که مناسب بدانند در جلسات شورا حاضر شوند.

۳- کلیه وزارتخانه ها و ادارات مستقل مکلفند نسبت به مسائل اساسی که مستقیماً مربوط به امور اقتصادی بوده و یا در امور اقتصادی کشور مؤثر باشد قبل از اتخاذ تصمیم و پیشنهاد به هیأت دولت نظریات شورای اقتصادی را کسب نموده و گزارش شوری را نسبت به مسائل مزبور توأم با پیشنهاد خود به اطلاع هیأت دولت برسانند.

۴- شورای اقتصادی موظف است مسائلی را که از طرف دولت مراجعه میشود با کمال دقت مورد بررسی دقیق قرار داده و نظریات خود را نسبت به آنها ضمن گزارش جامعی کتباً به وزارتخانه یا اداره مستقل مربوطه ارسال دارد. بعلاوه شوری میتواند مستقلاً مسائل مربوط به اقتصادیات کشور و قوانین و مقررات موجوده را مورد بررسی قرار داده و نسبت بهر کدام از آنها اگر مشکلاتی بنظر برسد راه حلپائی که عملی تر و سهلتر باشد تجسس نموده نتیجه را مستقیماً ضمن گزارش جامعی به هیأت وزراء پیشنهاد و رونویس آن را به وزارتخانه یا اداره مستقل مربوطه ارسال دارد.

بطور خلاصه اصول وظایف شورای اقتصادی به قرار ذیل است:

الف- مطالعه در کلیه طرحهای اقتصادی که از طرف وزارتخانه ها و ادارات مربوطه تهیه میشود.

ب- اظهار نظر در کلیه لوایح قانونی و نظامنامه های مربوط به امور اقتصادی کشور.

ج- طرح نقشه های اقتصادی و ارائه طریق در اجرای آنها.

د- موافقت دادن اقدامات اقتصادی که وزارتخانه ها و ادارات و مؤسسات مختلفه میدهند.

ه- انجام هر نوع وظیفه دیگری که در مسائل مربوط به امور اقتصادی از طرف دولت محول میشود.

۵- شورای اقتصادی دارای دو منشی و دفتر مخصوص و اعضائی خواهد بود که از طرف رئیس شورا انتخاب میشوند.

۶- شورای اقتصادی میتواند با کلیه وزارتخانه ها و ادارات مستقل دولتی و مقامات مربوطه

## خاطرات ابوالحسن ابتهاج

دیگر مستقیماً مکاتبه نموده و اطلاعاتی را که برای مطالعات خود احتیاج دارد تحصیل نماید.

۷- شورای اقتصادی میتواند کمیسیونهای فرعی برای مطالعه امور مختلفه اقتصادی تشکیل داده و بوسیله کمیسیونهای مزبور از نظریات متخصصین و اشخاصی که نسبت به امور مربوطه به آن کمیسیون صلاحیت داشته باشند استفاده نماید و نیز شورا میتواند در موارد مختلفه متناسب با هر موضوعی از رؤسا و اعضاء اتاقهای تجارت و رؤسا و اعضاء هیأتهای مدیره شرکتها و بانکها و همچنین تجار و اشخاص مطلع دیگر در جلسات خود دعوت نموده و با آنها مشورت و تبادل نظر نماید.

۸- طرز تشکیل جلسات شورای اقتصادی و تشکیلات داخلی و مقررات مربوط به جریان امور آن بموجب نظامنامه ای که برحسب پیشنهاد شورای مزبور بتصویب هیأت دولت خواهد رسید معین خواهد شد.

در آن زمان جم نخست وزیر بود. داور تازه خودکشی کرده و محمود بدر کفیل وزارت مالیه شده بود. وثوق الدوله و علی و کیلی هم جزو سه نفری بودند که از خارج از دولت به عضویت شورا انتخاب شدند. شورای اقتصادی همچنین موظف گردید برنامه اقتصادی کشور و طریق اجرای آن را تهیه نماید. وظیفه شورای اقتصادی این بود که از «تشتت در امور اقتصادی» جلوگیری کند، بین فعالیتهای مختلف هماهنگی بوجود بیاورد، و نیز فعالیتهای پراکنده را به شکل یک برنامه موزون درآورد.

### جلسات شورای اقتصادی

شورای اقتصادی نخستین جلسه خود را روز پنجشنبه ۲ اردیبهشت ۱۳۱۶ تشکیل داد و از آن بعد نیز جلسات شورا در دفتر نخست وزیر تشکیل میشد.

در همان جلسه اول شورا به حضار گفتم اگر بقالی بخواهد یک اتاق گلی بسازد قبلاً با بتای محل صحبت میکند و با راهنمایی او نقشه اتاق و هزینه آن را تعیین مینماید، و پس از اطمینان از این که آن اتاق نظرش را تأمین و او از عهده مخارج آن برمیآید اقدام به ساختمان میکند. آیا هیچ دلیلی دارد که دولت شاهنشاهی دست به صدها کار بزرگ و مختلف بزند و بخودش هیچ زحمت ندهد که این اصول لازم و واجب را رعایت کند؟ گفتم همین الان اگر از آقای وزیر مالیه سؤال کنید که چقدر تمهیدات ارزی کرده اند و، در مقابل، موجودی ارزی کشور به چه میزان است ایشان نمیتواند به شما جوابی بدهند.

البته من به این مسأله خوب واقف بودم چون، به سبب دوستی که با سرلشگر جهانبانی رئیس اداره کل صناعت داشتم، در جریان موضوع ایجاد کارخانه ذوب آهن و تمهید در مقابل شرکت آلمانی «دماگ-کروپ» قرار گرفته بودم. هیچ کدام از وزراء حتی وزیر مالیه، از موضوع اطلاع نداشت. امان الله میرزا (جهانبانی) روزی برایم تعریف کرد که وقتی رضاشاه

## خاطرات ابوالحسن ابتهاج ۳۰۱

برای مسابقات اسب دوانی به ترکمن صحرا میرفت از او، که برای مشایعت شاه رفته بود، میپرسد که کار ذوب آهن چطور شد؟ جهانبانی پاسخ میدهد مشغول هستیم. رضاشاه میگوید تا من از سفر برمیگردم باید این کار تمام شده باشد. رضاشاه عادت داشت هر سال چند روزی برای مسابقات اسب دوانی به ترکمن صحرا برود.

همان وقت امان الله میرزا به من گفت من نمیدانم چطور این کار را ده روزه تمام کنم. به هر حال نشستند و شب و روز با نمایندگان دماغ-کروپ مذاکره کردند و قرارداد ذوب آهن را در کرج، با هزینه بیست و سه میلیون مارک، امضاء کردند. بدون این که واقعاً بدانند چکار میکنند. من از همان وقت به این نتیجه رسیدم که عمران مملکت بدون داشتن برنامه غیرممکن است.

آن روز در جلسه شورای اقتصادی گفتم: از آقای وزیر مالیه پرسید آیا اطلاع دارند که یک تعهد بیست و سه میلیون مارکی کرده اند؟ دستگاههای دیگر هم به همین ترتیب، هر کس برای خودش یک کاری میکند و یک تشکیلات مرکزی هم وجود ندارد که مطالعه کند و ببیند آیا ما میتوانیم این تعهدات را انجام بدهیم یا نه؟ آیا اصولاً انجام این کارها لازم است؟ آیا کار ضروری تر از این کار داریم یا نه؟ یک مملکت نمیتواند این طور زندگی کند. و برای پایان دادن به این وضع تنها یک راه وجود دارد و آن هم اینکه همه بنشینند و ببینند که حوائج مملکت چیست؟ کدام یک از این حوائج فوری تر و ضروری تر است، و بقیه جوانب کار را هم در نظر بگیرند و ببینند در طی پنج سال، یا هفت سال، یا ده سال، یا بیشتر کدام یک از این کارها را میتوانند انجام بدهند. چقدر پول دارند، انجام این کارها چقدر پول لازم دارد و بالاخره حاضر هستند کسری پولشان را از منابع دیگر، منجمله با قرض از خارجه، تهیه کنند؟

در اینجا موضوع قرض از خارجه را با احتیاط مطرح کردم زیرا میدانستم که پیش رضاشاه نمیشد صحبت از استقراض به میان آورد، چنانکه در اولین مذاکراتی که با داور کرده بودم، یک روز که هیچ کس جز من در دفترش نبود، وقتی عین این مطلب را به او گفتم گفت اصلاً صحبتش را نکنید. گفتم اینجا که فقط ما دو نفر هستیم و کسی حرف ما را نمشنود. گفت با این وصف باز هم صحبتش را نکنید.

در جلسه شورای اقتصادی آن روز گفتم: من نمیگویم بروید قرض کنید، ولی اگر نمیتوانید عوائدتان را زیاد کنید از آنچه که دارید زیادتر خرج نکنید، تعهدات بیخود نکنید، این تعهدی را که به ارز خارجی به شرکت دماغ-کروپ کرده اند، و شما هم از آن اطلاع ندارید، چه کسی باید پرداخت کند؟ گفتم: من توصیه نمیکنم که بروید قرض کنید. اما باید توضیح بدهم که قرض کردن از خارجه برای کارهای عمرانی نه فقط ضرر ندارد بلکه

## ۳۰۲ ————— خاطرات ابوالحسن ابتهاج

مفید هم هست. تمام دنیا این کار را کرده اند و با استقراض توانسته اند از منابع زیرزمینی کشورشان بهره برداری کنند، هم قرض را پس بدهند و هم کشورشان را آباد کنند. گفتم: اینکه میگویند مظفرالدین شاه درآمد گمرکات جنوب را گرو گذاشت و یک میلیون لیره قرض کرد و در یکی از سفرهایش به خارج مقداری از این پولها را عروسک خرید، یا این که ناصرالدینشاه با استقراض خرج سفر فرنگش را تأمین میکرد، فرق دارد با این که شما برای اجرای برنامه مطالعه شده ای که درآمد ایجاد خواهد کرد پول قرض بگیرید و از محل درآمد آن قرض را پس بدهید. بنابراین ترسید از اینکه از خارج قرض بکنید. من طرفدار این نیستم که از خارجه قرض بکنید، خودتان را گرفتار بکنید و پول را هم دور بریزید. و اینکه میگویم باید نقشه داشته باشیم به این جهت است که اگر پولی تهیه کردیم روی برنامه صحیح و مطالعه شده خرج بشود. دولتی که میخواهد دست به کارهای عمرانی بزند باید هزینه این کار را از داخل تأمین کند. به این معنی که یا از درآمد خودش این کارها را انجام بدهد یا از منابع داخلی قرض کند. در غیر این صورت باید از طریق استقراض خارجی دست به کارهای عمرانی بزند. امروز کمتر کسی است که با تاریخ اقتصادی دنیا آشنائی داشته باشد و نداند که ایالات متحده، که ثروتمندترین کشور دنیاست، قسمت عمده کارهای عمرانی و صنعتی خود را، در قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم، با قرض از کشورهای اروپائی انجام میداد.

دهمین جلسه شورای اقتصادی ساعت پنج بعد از ظهر روز سه شنبه اول تیرماه ۱۳۱۶ در اتاق کوچکی در کاخ سعدآباد در حضور رضاشاه تشکیل شد. اعضای شورا که آن روز حضور داشتند، تا آنجا که بخاطر دارم، از این قرار بودند: جم (نخست وزیر)، وثوق الدوله (بعنوان یکی از اشخاص صلاحیتدار خارج از دولت)، علا (رئیس اداره کل تجارت)، احمد حسین عدل (رئیس کل فلاحات)، مهدی فرخ (رئیس کل صناعت)، علی و کیلی (رئیس اتاق تجارت)، محمود بدر (کفیل وزارت مالیه)، رضاقلی امیر خسروی (رئیس بانک ملی)، محوی (رئیس بانک فلاحتی).

اعضای شورا و من که، رئیس دبیرخانه شورا بودم، دور میزی نشسته بودیم در حالیکه رضاشاه روی صندلی خاتمی که دور از میز قرار داشت نشسته بود. وقتی او اشخاص را مورد خطاب قرار میداد بعضیها، مانند امیر خسروی و کیلی، از جای خود برمیخواستند و در حال ایستاده جواب میدادند. این اولین و آخرین باری بود که من در جلسه ای که در حضور رضاشاه تشکیل شده بود شرکت داشتم. شاه همه را جز من میشناخت. چند بار به من نگاه کرد و بالاخره با لحن بسیار مؤدبانه ای پرسید: این آقا کی هستند؟ جم و وثوق الدوله، هر دو در آن واحد، گفتند ابتهاج رئیس دبیرخانه شورای اقتصاد است.



## خاطرات ابوالحسن ابتهاج ۳۰۳

بعداً گزارشی ازطرف وثوق الدوله به اطلاع شاه رسید. معلوم بود رضاشاه از این گزارش ناراضی است چون گفت با این که وظیفه اصلی شورای اقتصادی تهیه برنامه بود شورا از این وظیفه منحرف شده است. رضاشاه آن روز بیاناتی کرد که من فقط قسمتی از آن را بخاطر دارم. گفت: من و جب به جب ایران را سواره یا پیاده دیده ام و میدانم این سرزمین چه ثروتهای عظیم و منابع زیرزمینی سرشاری دارد. باید از این منابع استفاده کرد. در مورد دیگری گفت میگویند من کارخانه (نساچی) شاهی را برای استفاده شخصی دائر کرده ام در صورتی که اینطور نیست. من اینکار را انجام دادم چون کسی حاضر نبود دست به این کارها بزند، وگرنه من که نباید کارخانه درست کنم.

پس از این جلسه و تذکراهائی که از طرف شاه داده شد شورا تصمیم گرفت در تهیه نقشه اقتصادی سعی بیشتری نماید.

من مشغول تهیه مقدمات کار شدم. ولی در عمل دیدم هر جا کار ما به وزارت مالیه برمیخورد با کارشکنی بدر مواجه میشویم. ناچار به علا گفتم که استنباط میکنم بدر با کارهائی که ما در نظر داریم انجام بدهیم موافق نیست، و چون نقش وزارت مالیه در کارهای ما خیلی موثر است خواهش میکنم با هم به دیدن بدر برویم و موضوع را با او مطرح کنیم، شاید راه حلی پیدا شود.

علا قبول کرد و دو نفری به دفتر بدر رفتیم. همه دلایلی را که در جلسات قبل در حضور خودش گفته بودم دوباره تکرار کردم و لزوم تهیه برنامه بلند مدت را برای عمران مملکت یادآور شدم. بدر گفت: شما ایران و ایرانی را نمیشناسید ولی من میشناسم، اصلاً برنامه بلند مدت یعنی چه؟ جواب دادم. در کارهای مربوط به مملکت نباید روزمره و بدون برنامه زندگی کرد. بدر گفت من اعتقاد دارم در ایران باید روزمره زندگی کرد. من فکر فردا را هم نمیتوانم بکنم آنوقت شما میخواهید نقشه تهیه کنید که پنج سال دیگر چکار بکنید. انجام این کار در این مملکت غیر ممکن است و این فکر اصلاً عملی نیست.

وقتی از دفتر بدر بیرون آمدم به علا گفتم من دیگر دنبال این کار را نخواهم گرفت؛ وقتی کفیل وزارت مالیه عقیده دارد که باید روزمره زندگی کرد و نظرش درست مخالف فلسفه برنامه ریزی است تلاش ما به جائی نخواهد رسید.

به این ترتیب فکر تهیه برنامه برای کارهای مملکت از بین رفت و شورای اقتصادی هم دیگر تشکیل نشد. نتیجه این شد که بعضی از کارهای غلط، مثل قرارداد تأسیس کارخانه ذوب آهن در کرج و کارخانه قند در شمال و سد کرخه، بدون مطالعه و برنامه ریزی انجام شد که نتیجه ای به جز اتلاف پول مملکت نداشت. و کارهای مفیدی که ممکن بود با شرایط رضایت بخش آن ایام و با پشتیبانی کامل رضاشاه انجام داده شود چندین سال به

تأخیر افتاد.

شکست فکر برنامه ریزی در این مرحله به این علت بود که اصولاً رضاشاه به تمرکز کارهای عمرانی اعتقاد نداشت. بعقیده او کلیه کارهایی که در راه اصلاحات صنعتی و اقتصادی ایران لازم بود بعمل آید میبایستی به ابتکار و دستور او باشد.

بطور کلی چون رضاشاه به استخدام متخصص اعتقاد نداشت اغلب کارهای بزرگی که در زمان او انجام شد معایب بزرگی هم داشت که در بعضی از موارد طرح را غیر قابل استفاده کرده بود. از آن جمله میتوان سد کرخه را نامبرد که پس از اتمام آن، هنگامی که میخواستند مخزن سد را پر کنند، معلوم شد باید از همان آبی استفاده کنند که قرنها به مصرف مشروب کردن مزارع اطراف سد رسیده است و چنانچه بخواهند آن را بمصرف سد برسانند قرائی که از قرنها پیش از این آب مشروب میشدند خشک خواهند شد. از این رو سد کرخه بعنوان مجسمه ای از کارهای ناصحیح در جای خود باقی ماند.

نمونه دیگر کارخانه قند چغندری بود که در شاهی نصب شد و پس از احداث معلوم شد که در آنجا محل مناسبی برای کشت چغندر وجود ندارد و کارخانه را، بعد از تحمل خرج زیاد، برچیدند و به اراک منتقل کردند.

نمونه برجسته دیگر طرح ذوب آهن کرج بود، که در بالا به آن اشاره شد. در این مورد باید بگویم که شرکت دماغ- کروپ هم مقصر بود زیرا آنها وظیفه داشتند مشکلاتی را که سالها بعد نماینده این شرکت به من خاطر نشان کرد در موقع خود به اطلاع دولت برسانند.<sup>۱</sup> در ساختمان راه آهن سرتاسری ایران، که بدون شک از کارهای برجسته رضاشاه بود، نیز مسأله تأمین هزینه اجرای آن، که تأثیر عمیقی در وضع مالی و اقتصادی ایران داشت، مورد توجه قرار نگرفت. هزینه اجرای طرحی مانند راه آهن، که برای استفاده نسلهای آینده احداث میشود، نمیبایستی بر یک نسل تحمیل شود. این اصل مهم در مورد ساختمان راه آهن ایران رعایت نشد و نتیجه این بود که کلیه هزینه آن بصورت عوارض قند و شکر به یک نسل، آنهم به بزرگترین مصرف کنندگان قند و شکر که ضمناً فقیرترین طبقه جامعه بودند، یعنی کشاورزان و طبقات کارگر، تحمیل شد و در نتیجه اثرات تورم برای اولین بار در زندگی مردم آشکار گردید و هزینه زندگی بطور نامعقولی ترقی کرد. طرز صحیح اجرای برنامه بلند مدتی مانند راه آهن اینست که نسل حاضر و نسل هائی که در آینده از مزایای اجرای چنین طرحی استفاده میکنند در تأمین مخارج آن نیز سهیم باشند، و این عمل فقط به این صورت قابل اجرا است که هزینه طرح از راه تأمین وام از داخل و یا خارج کشور فراهم گردد. عدم رعایت این اصل نه فقط صحیح نیست بلکه خلاف انصاف و اصول سالم اقتصادی نیز میباشد. ولی چون

۱- رجوع کنید به فصل هفدهم

## خاطرات ابوالحسن ابتهاج ۳۰۵

رضاشاه نسبت به اخذ وام، بخصوص استقراض از خارج، تعصب و حساسیت فوق العاده ای داشت و کسی هم جرأت نمیکرد در اطراف این موضوع با او صحبت کند. ساختن راه آهن ایران از طریق عوارض قند و شکر نه فقط قابل تحسین نیست بلکه مورد ایراد نیز میباشد.

### دولت متین دفتری و دومین قدم در راه برنامه ریزی

در آبان ۱۳۱۸ احمد متین دفتری، که در کابینه محمود جم سمت وزیر دادگستری را داشت، مأمور تشکیل دولت گردید. چند روز پس از تشکیل کابینه، دکتر متین دفتری از من دعوت کرد که در دفتر نخست وزیری به ملاقاتش بروم. من در آن تاریخ معاون بانک ملی ایران بودم.

متین دفتری، که از دوستان من بود و از سالها قبل مرا میشناخت، نظرات مرا درباره مسائل اقتصادی ایران خواستار گردید. من که چندین سال بود سعی میکردم عقاید و افکار خود را، درباره ضرورت تمرکز کارهای اقتصادی و داشتن برنامه، به مقامات صلاحیتدار مملکت بقبولانم از این فرصت استقبال و نظر خود را به تفصیل بیان کردم. نخست وزیر از من خواست تا نظراتم را یادداشت کنم و برای وی بفرستم. در دوم آذر ۱۳۱۸ نامه ای به دکتر متین دفتری نوشتم که در زیر عیناً نقل میشود:

جناب آقای نخست وزیر

اگر بخواهیم علت مغشوش بودن وضع اقتصادی کشور را بطور اختصار بیان کنیم بجزرات میتوان گفت که دلیل عمده آن:

۱- نداشتن برنامه اقتصادی

۲- نبودن مرکزیت در کارهای اقتصادی است.

۱- نداشتن برنامه اقتصادی:

مادامی که برنامه ای برای عملیات اقتصادی دولت تهیه نشده و معلوم نگردیده است کارهایی که شروع شده و در نظر است آغاز گردد چه مدت لازم دارد و هزینه انجام آنها چیست و درآمد دولت در آن مدت چه میزان است، همیشه احتمال می رود درآمد جاری تکافوی پرداختهای لازم را ننماید، یا آنکه بجای انجام کارهای ضروری در درجه اول اقدام به عملیاتی شود که چندان ضرورت نداشته یا لاقول دارای درجه اول اهمیت نباشد.

کشوری که برنامه و نقشه ندارد مانند فردی است که بدون توجه به توانائی مالی خود هزینه هائی میکند و ناگهان معلوم میشود برای هزینه ضروری روزانه معطل است و آنوقت ناچار است برای تهیه کردن پول زیر بار شرایط سنگین برود.

۲- نبودن مرکزیت در کارها:

در حال حاضر، نظربه پراکندگی و تشتت مراکز اقتصادی و وجود نداشتن دستگاهی که آنها را به یکدیگر مرتبط ساخته وحدت جهت به فعالیتهای آنها بدهد، هریک از مراکز برای

## خاطرات ابوالحسن ابتهاج

خود به یک رشته اقداماتی مبادرت مینماید که ممکن است با اقداماتی که از طرف مرکز دیگری به عمل میآید مخالف و متناقض باشد. و به علاوه، نظر به تعدد مراکزی که عهده دار امور اقتصادی کشور هستند، هیچ یک از مراکز خود را کاملاً مسئول حسن جریان امور نمیدانند. این تقسیم و تفکیک مسئولیت، که ناچار موجب کاهش قدرت هریک از مراکز مییابد، بیش از هر چیز موجب کندی پیشرفت کارها و کمی دقت و تعمق در مسائل و عدم جرأت به مبادرت به اقدامات اساسی میگردد.

### ۳- لزوم تهیه نقشه اقتصادی

بطوری که در بالا اشاره شد، در مرحله کنونی اقتصادی جهان همه کشورها، حتی آنهایی که سابق و تجربیات ممتدی دارا میباشند، لزوم تأسیس مرکزی برای تنظیم اقتصادیات خود و طرح و اجرای نقشه های اقتصادی را احساس کرده اند و بنابراین محتاج به بیان نیست که کشور ما، برای حسن پیشرفت اقتصاد خود و بنا نمودن آن بر شالوده هائی متین و پابرجا، بیشتر از همه جا به تهیه و اجرای یک نقشه اقتصادی نیازمند است. تاکنون، نظریه این که در کشور زمینه خالی و جای اقدام فراوان وجود داشته و بهر گونه تأسیس اقتصادی و صنعتی محتاج بود، طرح نقشه قبلی شاید آنقدرها ضروری بنظر نمرسید. ولی اکنون، در اثر پیشرفتهائی که در طی چند سال اخیر حاصل شده و تأسیسات و اقداماتی که تشخیص درجه لزوم و مفید بودن آنها ساده و بدون بررسی زیادی ممکن بود ایجاد گشته است، موقع آن رسیده که قدمهائی که از این بسمه برداشته میشود با بررسی و مطالعه قبلی انجام گیرد. به عبارت دیگر طرح یک نقشه اقتصادی، که چند سال پیش شاید ممکن نبود، امروزه تنها ممکن بلکه مورد احتیاج فوری و ضروری بنظر میرسد.

با تهیه کردن نقشه اقتصادی دولت خواهد توانست کلیه کارهائی را که باید در طول مدت نقشه انجام شود به ترتیب اهمیت تعیین و هزینه هریک را معین نماید به طوری که معلوم گردد مدت انجام هریک از تأسیسات و مجموع هزینه برنامه چیست. سپس آن قسمت از درآمد دولت در مدت نقشه که باید به مصرف سرفصلهای مختلف برنامه برسد تعیین شده و معلوم خواهد شد که انجام تمام نقشه با درآمد دولت امکان پذیر میباشد یا نه، و اگر درآمد کافی نیست آیا باید از برنامه کاست یا آنکه کسری را به وسائلی فراهم کرد.

وضع اقتصادی ایران را میتوان به شخصی تشبیه کرد که چندی است دچار سرماخوردگی گردیده و در صدد معالجه و رفع آن بر نیامده است. چنین بیماری محتاج به عمل جراحی نیست بلکه باید قدری احتیاط کرده و بخود زحمت کمی وارد نماید تا گرفتار عواقب دیگری نگردد. با نهایت اطمینان میتوان گفت که چنانچه کارهای پراکنده اقتصادی تحت نظم درآمد و هر کسی در حدود وظایف خود امور محوله را انجام دهد در مدت کمی منویات اعلیحضرت همایون شاهنشاهی که با جدیت خستگی ناپذیر این کشور را، که فاقد همه چیز بود، دارای این تأسیسات فرموده اند آنطوری که منظور نظر شاهانه است عملی خواهد گردید.

تهران دوم آذر ماه ۱۳۱۸

ابوالحسن ابتهاج

متأسفانه در این مورد نیز اقدام من بدون نتیجه ماند و دیگر دکتر متین دفتری به من

## خاطرات ابوالحسن ابتهاج ۳۰۷

مراجعه نکرد. قریب بیست سال بعد در سال ۱۳۳۷، وقتی رئیس سازمان برنامه بودم، در یکی از جلسات خصوصی مجلس سنا که برای شنیدن گزارشهای ماهیانه من درباره پیشرفت امور عمرانی تشکیل میشد، متین دفتری به عنوان سناتور حضور داشت. به مناسبتی صحبت از برنامه ریزی در ایام گذشته پیش آمد و من به موضوع نامه ای که در ۱۳۱۸ به وی نوشته بودم اشاره کردم و گفتم که در آن تاریخ ترتیب اثری بنظرهای من داده نشد. دکتر متین دفتری در پاسخ اظهار نمود که عین گزارش مرا در همان تاریخ به وسیله دفتر مخصوص به عرض رضاشاه رسانده ولی از دفتر مخصوص جوابی به وی داده نشد.

### سومین قدم در راه برنامه ریزی

جنگ جهانی دوم خاتمه یافت و موقع آن رسید که کشور ما از اندوخته های طلا و ارزی که در زمان جنگ به دست آمده بود به نفع مردم و اقتصاد ملی استفاده نماید. در این فاصله من به ریاست بانک ملی منصوب شده و در تعقیب اقدامات سابق خود شرحی به مضمون زیر به وزیر مالیه، محمود بدر، نوشتم و رونوشت نامه را برای صدراالاشراف (محسن صدر) نخست وزیر وقت فرستادم:

نامه شماره ۱۸۳/۱ مورخ ۱۴ شهریور ۱۳۲۴

وزارت مالیه

در ۲۲ مرداد گذشته هنگامی که موضوع ایجاد دستگاه نظارت ارز در هیأت وزیران مطرح بود اینجانب اشاره به لزوم طرح و تنظیم برنامه اقتصادی نمودم. نظر به اهمیت حیاتی این موضوع اینک نظریات خود را به این وسیله به اطلاع آن وزارت میرسانم:

در مدت جنگی که اکنون خوشبختانه به پایان رسیده، و به ویژه در چهار سال آخر آن، اهالی این کشور اگر چه مستقیماً در مخاصمات شرکت نداشتند ولی متحمل مصائب و بدبختیهای گردیدند که بر کسی پوشیده نیست. انتظار مردم و همچنین وعده ای که به آنها داده میشد این بود که پس از پایان جنگ و برطرف شدن موانع و اعاده اوضاع عادی سختی و بدبختی ایام جنگ جبران شده و احتیاجات کشور و اهالی آن به وسیله اندوخته های طلا و ارزی که در مدت جنگ به دست آمده تأمین و به این ترتیب موجبات رفاه آنها فراهم خواهد شد. جنگ به پایان رسیده و این کشور امروز دارای قوه خرید خارجی به میزان معتدلی به شکل طلا و ارزهای تضمین شده و نقره میباشد که قسمت اعظم آن را طلا تشکیل میدهد. بدون شک سالها است که ایران چنین قوه خریدی نداشته ولی نباید تصور کرد که این اندوخته ها قابل زوال نیست. با اسکناسهای منتشره، که میزان آن نیز در مملکت سابقه نداشته، هرگاه نقشه و نظارتی در کار نباشد طولی نخواهد کشید که اندوخته های فلزی و ارزی کشور از دست خواهد رفت. وظیفه متصدیان امور است که اولاً از خروج این اندوخته ها از کشور جلوگیری نمایند و ثانیاً نقشه ای بریزند که این ذخایر به مصارفی برسد که تولید کار و ثروت نماید و سطح زندگانی افراد را بالا ببرد. در قسمت اول بانک ملی ایران خوشبختانه توانسته است،

## خاطرات ابوالحسن ابتهاج

بودن هیچگونه کمک و تشویقی از طرف مقامات رسمی، از خروج سرمایه تا حدی جلوگیری کند. در قسمت دوم متأسفانه هنوز توجهی به این مسئله نشده است. احتیاجات این کشور بسیار است. باید درجه اهمیت هر یک از این احتیاجات و مدت و هزینه انجام آن تعیین گردد و آنچه را که مقامات صلاحیتدار با توجه به عوامل مختلف عملی و ضروری تشخیص بدهند به شکل یک نقشه اقتصادی تنظیم نمایند تا در مدت معینه، از محل اندوخته های کشور، به موقع اجراء گذاشته شود. نظریه اینکه تهیه چنین نقشه ای مستلزم مطالعات دقیق و جمع آوری اطلاعات جامعی است که مدتی وقت لازم خواهد داشت شایسته است که بدون فوت وقت در این خصوص اقدام به عمل آورده شود.

ابوالحسن ابتهاج

هفته بعد نخست وزیر وقت، صدراالاشراف (محسن صدر)، را ملاقات کردم و در باره لزوم تهیه برنامه شفاهاً مذاکره و تأکید نمودم. در عین حال، در همان ایام، یک روز برحسب اتفاق در یکی از مهمانیها به صدراالاشراف برخوردیم. نخست وزیر گفت بدر علیه شما خیلی بدجنسی میکند.

اطمینان دارم، همانطور که بدر توانسته بود در زمان رضاشاه اقدامات مرا برای شروع برنامه ریزی خنثی کند، این بار نیز دست به همین اقدام زده بود. به این نامه نیز ترتیب اثر داده نشد تا اینکه قوام السلطنه بار دیگر مأمور تشکیل دولت گردید و کابینه ششم خود را در بهمن ۱۳۲۴ تشکیل داد.

### چهارمین قدم در راه برنامه ریزی

قوام السلطنه قبل از تشکیل کابینه ششم خود در باره مشکلات اقتصادی ایران با من مذاکره نمود و نظر مرا راجع به این موضوع خواستار گردید. در این ملاقات، که در منزل وی صورت گرفت، نظر خود را راجع به لزوم تهیه برنامه اقتصادی بطور خلاصه برای قوام تشریح کردم و گفتم چنانچه پس از عهده دار شدن زمام امور مملکت مایل باشد با کمال اشتیاق حاضر خواهم بود در راه اجرای این نقشه همه گونه همکاری بکنم.

قوام السلطنه در ۷ بهمن مأمور تشکیل دولت گردید و در ۲۵ بهمن ۱۳۲۴ ششمین کابینه خود را معرفی نمود. در ۸ بهمن ۱۳۲۴، یعنی روز بعد از انتصاب وی به سمت نخست وزیر، و همچنین در ۱۴ و ۱۷ بهمن نخست وزیر را ملاقات و در زمینه مذاکرات سابق با وی صحبت کردم. یک هفته پس از تعیین اعضای کابینه و انتصاب سهام السلطان بیات به وزارت مالیه، نظر به سوابق ممتدی که با مرحوم بیات، که سالها عضو شورایی عالی بانک ملی ایران بود، داشتم به ملاقات وی رفتم و افکار خود را همانطور که برای نخست وزیر شرح داده بودم بیان کردم. خوشبختانه نه تنها قوام بلکه بیات هم به من اعتماد داشت و با فکر تنظیم

## خاطرات ابوالحسن ابتهاج ۳۰۹

برنامه کاملاً موافق بود. در واقع افکاری که چندین سال بود بتواتر به متصدیان امور عرضه میکردم و چند بار سعی نمودم آنها را به مرحله عمل برسانم و هر بار به اشکالی برخورد میکرد این بار، خوشبختانه به واسطه روی کار آمدن دولتی که هم رئیس و هم وزیر مالیه آن به این فکر معتقد بودند، برای اولین دفعه بطور بسیار جدی مورد قبول قرار گرفت و در راه اجرای آن قدمهای مؤثری برداشته شد.

در دنباله مذاکراتی که با نخست وزیر و وزیر مالیه داشتم نامه ای به شرح زیر خطاب به سهام السلطان بیات نوشتم و پیشنهاد کردم، همانطور که در تهیه برنامه عمرانی از طرف بانک ملی اقدام به عمل آمده، وزارت مالیه نیز در این راه گام بردارد. و افزودم برای رسیدن به این منظور بانک ملی آماده همه گونه همکاری میباشد.

نامه شماره ۴۴۲/۶

جناب آقای بیات وزیر مالیه

مدهاست موضوع عمران کشور و اجرای اصلاحات اقتصادی و اجتماعی و استفاده از موجودیهای طلا و ارز و جلوگیری از اتلاف و فرار سرمایه ملی و تأمین تعادل بودجه فکر اینجانب را به خود معطوف نموده و چندی پیش به عرض هیأت دولت رساندم که برای نیل به مقاصد اقتصادی و اجتماعی محتاج به تنظیم یک برنامه عملی هستیم و در این باره شرحی در تاریخ ۱۴ شهریور ۱۳۲۴ به وزارت مالیه و جناب آقای نخست وزیر وقت نگاهشتم. نظر به اهمیت موضوع، برای اینکه بانک ملی ایران در اجرای این امر کمکی کرده باشد، دستور دادم کمیسیونی در بانک ملی ایران موضوع را بررسی نموده طرحی برای انجام این مقصود تهیه نماید. این طرح شامل کلیات امر میباشد. جزئیات برنامه عمل باید زیر نظر متخصصین و با دقت و مطالعه کامل از طرف وزارتخانه ها و ادارات مختلف، با تعیین برآورد هزینه ها و درآمدها و با توجه به درجه اهمیت هر یک از مواد برنامه، تهیه شود. پس از تعیین هزینه کل برنامه مزبور و با در نظر گرفتن درآمدهای اضافی که در نتیجه اجرای آن به دست خواهد آمد، چنانچه اندوخته های ارزی و فلزی کشور تکافوی مخارج مذکور را نکنند در صورتی که اولیای امور صلاح بدانند و شرایط مناسب و مقتضی فراهم باشد، ممکن است وامهای بلند مدت از «بانک بین المللی ترمیم و توسعه»، که بزودی تشکیل خواهد شد و منظور اصلی آن دادن اینگونه تسهیلات است، و یا از بنگاههای نظیر آن گرفته شود و از محل عواید حاصله از انجام برنامه اصل و بهره آن مستهلک گردد.

بنا به مراتب بالا پیشنهاد میشود که کمیسیونی در وزارت مالیه تشکیل گردد تا برای تهیه برنامه اقتصادی کشور اقدامی مجدانه به عمل آید. ضمناً اینجانب با کمال مسرت نتیجه مطالعاتی را که در بانک شده در اختیار آنجناب میگذازم و به اشخاصی که در این قسمت مطالعه کرده اند مأموریت خواهد داد تا با کارمندان کمیسیون وزارت مالیه تشریح مساعی کنند. بعلاوه بانک ملی ایران از بذل هیچگونه مساعدت در پیشرفت این امر دریغ نخواهد کرد.

ابوالحسن ابتهاج

## ۳۱۰ \_\_\_\_\_ خاطرات ابوالحسن ابتهاج

بیست روز پس از صدور نامه بالا، و کمتر از یک ماه بعد از معرفی کابینه، یعنی روز چهارشنبه ۲۲ اسفند ۱۳۲۴ در ساعت ۶ بعد از ظهر، به دستور قوام السلطنه نخست وزیر، در جلسه هیأت وزیران حضور یافتیم.

نخست وزیر اظهار داشت که دربارهٔ اوضاع اقتصادی کشور با ابتهاج مذاکره کرده ام و حالا خود ایشان توضیحاتی خواهند داد. من به تفصیل فلسفه برنامه ریزی را بیان نمودم و عقیده خود را دربارهٔ لزوم آن اظهار کردم. گفتم که من بخوبی از مشکلات این کارآگاهی دارم. در مملکتی که هنوز در اشغال ارتش خارجی است، در کشوری که در دستگاههای آن آمار و اطلاعات قابل اعتماد پیدا نمیشود، در جامعه ای که در طول قرون متمادی به زندگی روزمره عادت کرده است و بهیچوجه معتقد نیست که باید فکر فردا و سال آینده و سالهای بعد از آن را کرد، بدیهی است که اجرای فکر برنامه ریزی کار بسیار بسیار مشکلی خواهد بود. ولی به اعتقاد من این تنها راه اصلاح اوضاع اقتصادی و اجتماعی ماست، و اگر بخواهیم به هدف خود برسیم باید این مشکلات را یکی بعد از دیگری از میان برداریم. از آقایان وزیران خواهش دارم هر یک به متصدیان مربوطه در وزارتخانه خود دستور بدهند که با مأمورینی که برای تهیهٔ اطلاعات لازم جهت تنظیم برنامهٔ کشور مراجعه میکنند همکاری نمایند و آنها را بدلیل آن که از دستگاههای دیگری میآیند بچشم بیگانه ننگرند.

### تشکیل اولین کمیسیون تهیهٔ نقشهٔ اقتصادی

اولین جلسهٔ کمیسیون تهیهٔ نقشهٔ اقتصادی در روز پنجشنبه ۸ فروردین ۱۳۲۵ در دفتر وزیر مالیه تشکیل شد و از آن پس جلسات این کمیسیون مرتباً ادامه داشت. بالاخره در ۱۷ فروردین ۱۳۲۵ تصویبنامه ای به شرح زیر به تصویب هیأت وزیران رسید:

هیأت وزیران در جلسهٔ ۱۳۲۵/۱/۱۷ برحسب پیشنهاد شمارهٔ ۵/۸۹۷ مورخ ۱۳۲۵/۱/۱۲ وزارت دارائی تصویب نمودند:

- ۱- برای تهیه و تنظیم برنامهٔ چند سالهٔ اصلاحاتی که در وزارتخانه ها و امور عام المنفعه کشور لازم است به عمل آید هیأتی بنام هیأت تهیهٔ نقشهٔ اصلاحی و عمرانی کشور به انتخاب و تحت ریاست عالی شخص وزیر دارائی تشکیل میشود.
- ۲- هیأت نامبرده از حیث سازمان تابع وزارت مالیه بوده و وزارت مالیه مکلف است اعتبارات لازم برای هزینهٔ مزبور را طبق آئین نامه ای که از طرف هیأت تهیه و بتصویب وزیر مالیه خواهد رسید تأمین و پرداخت نماید.
- ۳- وزارتخانه ها و ادارات و بنگاههای دولتی و بانکها و شرکتها موظف خواهند بود هرگونه اطلاعاتی که از طرف نامبرده خواسته میشود در اسرع اوقات و با نهایت دقت تهیه نموده و در اختیار هیأت بگذارند و در صورت لزوم سازمان مخصوصی برای انجام مقاصد فوق تشکیل دهند.



- ۴- هیأت می‌تواند نمایندگانی برای تهیه اطلاعات مورد احتیاج به وزارتخانه ها و ادارات تابع آنها روانه نماید.
- ۵- هیأت پس از مطالعه کامل در اصلاحاتی که طرف احتیاج کشور است نتیجه مطالعات و پیشنهاد خود را به وسیله وزیر مالیه برای اطلاع و تصویب هیأت وزیران ارسال خواهد نمود.
- ۶- آئین نامه داخلی هیأت و مقررات مربوط به جریان کارهای آن به موجب پیشنهاد هیأت تصویب وزیر مالیه به موقع اجرا گذارده خواهد شد.

هیأت تهیه نقشه اصلاحی و عمرانی کشور مندرج در تصویب نامه بالا بعضویت این اشخاص تعیین گردید و شروع به کار نمود: دکتر علی امینی (دبیر کل هیأت)، دکتر ضیاءالدین ابوالضیاء (پایور بانک ملی)، دکتر علی اصغر خشایار، دکتر علی اکبر مدنی (پایور بانک ملی)، دکتر عبدالمجید زنگنه، دکتر کریم سنجابی، سیدجلال شادمان، دکتر غلامرضا کیان، منوچهر نیک پی، دکتر حسن صفوی.

این هیأت گزارش خود را در پایان خرداد ۱۳۲۵ به نخست وزیر تقدیم کرد که قسمتی از آن در زیر درج میشود:

در این موقع که با توجهات مخصوص جناب اشرف در اجرای تصویب نامه شماره ۹۳۸/۱۲۹ مورخ بیستم فروردین ۱۳۲۵، برنامه های هفت ساله عمرانی و اصلاحی کشور تقدیم میشود اجازه میخواهد بطور ایجاز به ذکر نکات و مقدماتی چند مبادرت ورزد.

**اول- ضرورت تهیه و اجرای برنامه های اصلاحی و عمرانی چند ساله:**

در ایران از چند سال قبل ضرورت این اقدام احساس میشده و صاحبان بصیرت و اطلاع لزوم مبادرت به آن را همواره گوشزد میکرده اند ولی متأسفانه متصدیان امور توجهی به این امر اساسی نداشته و در مواقعی هم که بر اثر تذکرات اشخاص مطلع تمایلی به طرح برنامه های اقتصادی اظهار شده است این موضوع در فکر زمامداران وقت دوام و استمرار نداشته و بزودی در بوته فراموشی افتاده است.

**دوم- اشکالاتی که هیأت تهیه برنامه اصلاحی و عمرانی کشور در انجام مأموریت خود با آنها مواجه بوده است:**

بطوری که در گزارش مورخ ۵ خرداد بعرض رسیده، مشکلات و موانعی در راه تهیه برنامه اصلاحی و عمرانی کشور وجود داشته که اهم آنها به قرار ذیل میباشد:

الف- فقدان اطلاعات منظم مورد اطمینان و مبانی صحیح آماری در وزارتخانه ها و ادارات دولتی. حال آنکه شرط ضروری تهیه هر برنامه اقتصادی و اصلاحی وجود اطلاعات و آمار دقیق و کامل مربوط به مسائل و شئون مختلف در طی سنوات ممتد و متوالی میباشد.

ب- بی سابقه بودن موضوع تهیه برنامه های چند ساله در وزارتخانه ها و آشنا نبودن متصدیان و کارمندان به اینگونه افکار و اقدامات.

ج- وقت کمی که برای تهیه برنامه هفت ساله اصلاحی عمرانی تعیین شده بود، و عدم امکان فراهم آوردن اطلاعات و مقدمات لازم و مطالعات و بررسیهای کافی در ظرف مدتی به

## خاطرات ابوالحسن ابتهاج

این کوتاهی. در صورتی که در سایر کشورها، با وجود آماده بودن وسائل کار برای تهیه برنامه های اصلاحی و عمرانی چند ساله، معمولاً مدت خیلی بیشتری وقت صرف نموده اند.

بطوری که در مقدمه این گزارش اشاره شده است، به واسطه آشنا نبودن ادارات به تهیه برنامه و نداشتن اطلاعات و ارقام صحیح، برآورد مخارج نمیتواند اساس قطعی و صحیحی داشته باشد. بعلاوه با فرصتی در حدود سه ماه، که یک ماه آن به مصرف تهیه مقدمات کار و آشنا کردن کارمندان وزارتخانه ها به وظیفه خود و خواستن اطلاعات از شهرستانها رسیده، نباید انتظار داشت که برنامه تنظیمی بدون نقص باشد. ولی همین قدر میتوان مدعی شد که در ایران برای اولین بار دستگاه دولت متوجه لزوم داشتن برنامه شده و پایه اولیه آن، ولو بطور ناقص باشد، گذارده شده است و هیأت تهیه برنامه افتخار دارد که در انجام این منظور وظیفه مهمی را انجام داده است.

برای رفع نواقصی که در برنامه های تقدیمی وجود دارد و تهیه برنامه قطعی که بتوان بموقع اجراء گذارد طریق زیر پیشنهاد میشود:

کمیسیونی مرکب از اعضای هیأت تهیه برنامه عمرانی و اصلاحی کشور و چند نفر از مطلعین از طرف آنجناب مأموریت خواهد یافت که رقم کل هزینه برنامه ها را با توانائی مالی کشور تطبیق نماید و در صورتی که استطاعت مالی کافی برای اجرای تمام برنامه ها نباشد طرق تأمین کسر آن را به دولت پیشنهاد کند. و چنانچه دولت از لحاظ عدم استطاعت مالیه مصلحت نداند تمام برنامه ها اجراء شود مقرر خواهد داشت کمیسیون هر یک از اقدامات مندرج در برنامه های تنظیمی را از لحاظ درجه اهمیت و ضرورت مورد بررسی قرار داده، و با در نظر گرفتن توانائی مالی دولت و مقدرات کشور، امکان تهیه اعتبار برنامه قطعی را تهیه و تقدیم نماید. لازم به تذکر نیست که اجراء قسمتی از برنامه که مربوط به عمران و مستقیماً در تولید ثروت عمومی مؤثر است باید قطعاً به وسیله درآمدهای فوق العاده تأمین گردد تا بار آن به دوش یک نسل گذارده نشود ولی آن قسمت از برنامه را که ارتباط با اصلاحات اجتماعی و تکمیل سازمان دارد بهتر است با وجوهی که در داخله کشور میتوان تهیه کرد انجام داد.

## تشکیل هیأت عالی برنامه

در نتیجه گزارش بالا، هیأت وزیران در تاریخ ۱۹ مرداد ۱۳۲۵ تصویبنامه ای صادر نمود که بموجب آن هیأتی بنام هیأت عالی برنامه ایجاد گردید. وظائف هیأت عالی برنامه، طبق تصویبنامه شماره ۱۷۴۶۲ به شرح زیر تعیین گردید:

ماده اول- این هیأت مرکب خواهد بود از اعضای هیأت تهیه برنامه عمرانی و اصلاحی کشور و دو نفر از بازرگانان، دو نفر از مطلعین در امور کشاورزی، دو نفر از مطلعین در امور فرهنگی و اجتماعی، دو نفر از مطلعین در مسائل بهداشتی، و چهار نفر از مهندسين و مطلعین در امور صنایع و معادن، و سه نفر از مطلعین در امور عمومی و انتظامی و ارتشی کشور که از طرف جناب اشرف آقای نخست وزیر انتخاب خواهند شد.

## خاطرات ابوالحسن ابتهاج ۳۱۳

ماده دوم- کلیه وزراء و رئیس بانک ملی ایران و مدیر عامل بانک صنعتی و معدنی به دعوت هیأت و یا در مواردی که شخصاً لازم بدانند در جلسات هیأت شرکت خواهند نمود.  
ماده سوم- هیأت تحت ریاست عالی شخص نخست وزیر انجام وظیفه مینماید و اداره امور آن بعهده دبیرکل هیأت خواهد بود.

ماده چهارم- وظائف و اختیارات هیأت به قرار زیر میباشد:

- ۱- تعیین توانائی مالی کشور در مدت اجرای برنامه.
  - ۲- مطالعه و پیشنهاد طرق تأمین وسائل مالی برای اجرای برنامه از قبیل تهیه وجوه لازم در داخله کشور از راه مالیات، قرضه داخلی و غیره و جلب سرمایه های خارجی و دریافت اعتبارات از خارجه بهر نحوی که ممکن و مقتضی باشد.
  - ۳- تطبیق ارقام هزینه برنامه با توانائی مالی کشور و اعتبارات ممکن الحصول داخلی و خارجی، اصلاح و تغییر برنامه ها - کم و کسر کردن اقلام آنها -، تشخیص ضرورت و تقدم اجرای هر یک با رعایت اصل الاهم فالاهم.
  - ۴- تفکیک آن قسمت از برنامه که دولت انجام آن را مستقیماً عهده دار میشود از کارهایی که ممکن است به کمک و راهنمایی دولت توسط افراد انجام پذیرد.
  - ۵- تهیه قانونی که فعلاً به تصویب هیأت وزیران و بعد به تصویب مجلس شورای ملی خواهد رسید دایر بر اینکه کلیه اعتبارات مربوط به اجرای برنامه باید صرفاً برای این منظور مصرف و هیچگونه هزینه دیگری از محل اعتبارات مزبور قابل پرداخت نباشد.
  - ۶- تهیه طرح قانونی برای تشکیل هیأتی جهت نظارت در اجرای برنامه.
  - ۷- مطالعه و پیشنهاد هرگونه اقدامی که برای پیشرفت اجرای برنامه لازم باشد.
- ماده پنجم- چون ممکن است بعضی اقدامات و تعهدات دستگاههای دولت از لحاظ ارتباطی که با توانائی مالی کشور دارد در اجرای برنامه مؤثر باشد لذا وزارتخانه ها، ادارات، بنگاهها، شرکتها و بانکهای دولتی مکلفند تا تنظیم برنامه قطعی از این قبیل اقدامات بدون اطلاع و موافقت قبلی هیأت عالی برنامه خودداری نمایند.
- ماده ششم- وزارتخانه ها، ادارات، بنگاهها، شرکتها و بانکهای دولتی موظفند هرگونه اطلاعاتی که از طرف هیأت خواسته میشود در اسرع اوقات و با نهایت دقت تهیه و در دسترس هیأت بگذارند و همچنین برای ادای توضیحات مربوط به اطلاعات مزبور در صورت تقاضای هیأت نماینده مطلق بفرستند.
- ماده هفتم- وزارت مالیه مکلف است اعتبارات لازم برای هزینه های هیأت را طبق بودجه ای که از طرف هیأت با موافقت وزیر مالیه تهیه و به تصویب نخست وزیر خواهد رسید تأمین و پرداخت نماید.
- ماده هشتم- اداره کل آمار و بررسیهای وزارت مالیه از حیث انجام وظیفه تابع هیأت عالی برنامه و از حیث سازمان از ادارات تابعه وزارت مالیه میباشد.
- ماده نهم- آئین نامه داخلی هیأت و مقررات مربوط به جریان کارهای آن طبق پیشنهاد هیأت و تصویب نخست وزیر بموقع اجراء گذارده خواهد شد.

این اشخاص از طرف نخست وزیر به عضویت هیأت عالی برنامه تعیین شدند:  
دکتر جواد آشتیانی (استاد دانشگاه)، دکتر حمید آهی (استاد دانشگاه)، دکتر ضیاءالدین ابوالضیاء (رئیس اداره بررسیهای اقتصادی و مالی بانک ملی ایران)، فضل الله بهرامی

(وزیر سابق پست و تلگراف)، دکتر علی اصغر خشایار (معاون سابق وزارت کشاورزی)، سرلشگر ریاضی (وزیر سابق جنگ)، مهندس علی زاهدی (مدیر کل سابق وزارت پسته و هنر و مستشار فنی بانک صنعتی و معدنی)، دکتر عبدالحمید زنگنه (رئیس دانشکده حقوق)، مهندس زیرک زاده (مهندس پلی تکنسین)، دکتر کریم سنجابی (استاد دانشگاه)، دکتر رضازاده شفق (استاد دانشگاه و نماینده مجلس شورای ملی)، دکتر عیسی صدیق (وزیر سابق فرهنگ)، دکتر حسن صفوی (مدیر کل سابق تبلیغات و انتشارات)، احمد حسین عدل (وزیر سابق کشاورزی)، محمود فاتح (کفیل سابق وزارت کشاورزی)، فهیمی (فهییم الملک) (وزیر سابق دارائی و کشور)، مهندس محمد قراگزلو (مشاور فنی بانک صنعتی و معدنی)، دکتر غلامرضا کیان (مدیر کل سابق وزارت دارائی و نماینده سابق مجلس شورای ملی)، دکتر محمود کیهان (استاد دانشگاه)، دکتر سعید مالک (لقمان الملک) (استاد دانشگاه و وزیر سابق بهداری)، دکتر علی اکبر مدنی (رئیس اداره آموزش بانک ملی ایران)، دکتر مسعود ملکی (مشاور اقتصادی وزارت دارائی که بعداً وزیر کار شد)، ابوالقاسم نجم (نجم الملک) (وزیر سابق خارجه و پسته و هنر)، فتح الله نفیسی (مدیر کل سابق وزارت دارائی)، عبدالحسن نیک پور (رئیس اتاق بازرگانی تهران)، منوچهر نیک پی (مدیر کل وزارت دارائی)، علی و کیلی (نایب رئیس اتاق بازرگانی).

اسامی کسانی را که برای عضویت هیأت تهیه نقشه اصلاحی و عمرانی کشور و همچنین هیأت عالی برنامه در نظر گرفته میشدند من با کمک دکتر علی امینی تهیه می کردم و به تصویب مرحوم قوام السلطنه میرساندم.

اولین جلسه هیأت عالی برنامه در ۵ شهریور ۱۳۲۵ در کاخ وزارت امور خارجه به ریاست قوام السلطنه تشکیل شد. در این جلسه، علاوه بر اشخاصی که به عضویت هیأت عالی برنامه تعیین گردیده بودند، دکتر علی امینی (دبیر کل هیأت تهیه نقشه) و عبدالحسین هژیر (وزیر مالیه)، و من حضور داشتیم. پس از بیاناتی که راجع به فلسفه تهیه برنامه عمرانی ایراد گردید اعضای هیأت عالی برنامه به پنج کمیسیون تقسیم شدند.

### نظر من درباره تأمین هزینه برنامه ها

در مراحل اول کار هنوز نه مدت برنامه بطور قطع معلوم شده بود و نه هیچگونه رقم قطعی برای جمع کل هزینه برنامه ممکن بود تعیین گردد. نباید فراموش کرد که آن ایام و سائلی که امروز تا حد زیادی وجود دارد یافت نمیشد. عده اقتصاددان انگشت شمار بود و مرکز مطالعات اقتصادی شاید حقیقتاً منحصر به بانک ملی بود، آن هم بسیار ناقص.

## خاطرات ابوالحسن ابتهاج ۳۱۵

در آن زمان، روی فرضیاتی که هیچگونه پایه علمی نداشت و بلکه بر مبنای حدسیات قرار گرفته بود، هزینه کل برنامه در حدود ۱۵ هزار میلیون ریال (که به نرخ آن روز، یعنی هر دلار ۳۲/۵ ریال، در حدود ۴۶۱ میلیون دلار میشد) پیش بینی میگردید و مدت برنامه از ۵ سال تا ۷ سال در نظر گرفته شده بود. آنچه مسلم بود مملکت توانائی تخصیص حتی این مبلغ جزئی را برای اجرای حداقل اصلاحات اقتصادی و اجتماعی ضروری نداشت، بخصوص که، همانگونه که در فصول قبل ذکر شد، مجلس شورای ملی با آزاد کردن قسمتی از پشتوانه طلای اسکناسهای ایران که بیهوده حبس شده و از حیز انتفاع افتاده بود موافقت نمیکرد. دو نامه ای که در باره لزوم تهیه برنامه و مسئله هزینه آن و استقراض از خارجه در سال ۱۳۲۵ به علا نوشتن و افکار و نظرات مرا روشن میسازد در اینجا عیناً درج میشود:

۲۴۴/۱

۱۷ مهر ۱۳۲۵

واشنگتن

جناب آقای علا سفیر کبیر شاهنشاهی

عطف به نامه شماره ۱۴۴ و همچنین نامه ۱۳۷۵ مورخ ۱۶ شهریور به عنوان جناب اشرف آقای نخست وزیر، که رونوشت آن را برای اینجانب مرحمت فرموده اید خاطر محترم را مستحضر میدارد:

چون موضوع هر دو نامه (سد لار و بدست آوردن اعتبار برای اجراء نقشه اصلاحات) با هم ارتباط کامل دارند نظریات خود را ذیلاً به اطلاع میرسانم:

باتوجه به گزارش سرالکساندر گیب<sup>۲</sup> راجع به ساختن سد لار و عقایدی که شرکتهای معتبر آمریکائی راجع به آن اظهار کرده اند، جای تردید نیست که این اقدام از لحاظ فنی کاملاً عملی است و از لحاظ اقتصادی بی نهایت مفید و مهم خواهد بود. اگر چه خرج آن (بین ۱،۳۰۰ میلیون و ۱،۵۰۰ میلیون ریال) سنگین است ولی هرگاه این طرح تنها اصلاح یا یکی از دوسه اصلاحاتی بود که این کشور به آن احتیاج دارد، این مملکت میتواند بدون درنگ دست بکار شده و با سرمایه خود آنها را بموقع اجراء بگذارد. مثلاً اگر برنامه اصلاحات ایران عبارت بود از ساختن سد لار، لوله کشی تهران، تکمیل کارخانه برق تهران (اگر چه با ساختن سد لار دیگر شاید صلاح نباشد که کارخانه برق تهران هم توسعه یابد)، و ساختن «اگو» برای فاضل آب در پایتخت، هیچ لازم نبود این کشور در فکر تهیه سرمایه از خارج باشد و به سهولت میتواند تمام این کارها را با پول خود انجام بدهد. متأسفانه دردهای ایران بدبخت با انجام این عملیات (که نهایت ضرورت را دارد و هیچ کس منکر لزوم آنها نیست) علاج نمیشود، حتی ممکن است اجرای چنین برنامه ای اثرات نامطلوبی هم داشته باشد زیرا فقر و فلاکت و بیسوادی و بیماری سرتاسر مملکت را فرا گرفته، سطح زندگانی افراد را تا این حد پائین برده و به عقیده من بهیچوجه صلاح نیست که تمام یا قسمت اعظم توانائی کشور به مصرف چند فقره اصلاحات در تهران برسد و تفاوتی را که امروز بین مرکز و شهرستانها وجود دارد فاحش تر و شدیدتر نماید و بهانه و مستمسک بسیار خوبی به دست دشمنان ایران که

۱ و ۲- رجوع کنید به فصل هشتم

## خاطرات ابوالحسن ابتهاج

منظورشان ایجاد نفاق و جدائی بین ایرانیان است بدهد. از طرفی دیگر احتیاجات این کشور بحدی است که بر کسی پوشیده نیست که با این فقر عمومی ما قادر نخواهیم بود که آن احتیاجات را منحصراً با توانائی و سرمایه خودمان مرتفع سازیم. پس چه باید کرد؟ این است نظر اینجانب راجع به اقداماتی که باید بدون تأخیر و با کمال جدیت و ایمان بعمل آورد، والا عقیده دارم جلوگیری از وقایعی که موجودیت و استقلال این مملکت را در مخاطره خواهد انداخت امکان پذیر نخواهد بود:

۱- باید دید برای بالا بردن سطح زندگی اهالی این مملکت که تا حدی شبیه زندگانی آدمیزاد شود چه باید کرد. این عملیات شامل اصلاحات اجتماعی که درآمد مالی آتی نخواهد داشت و همچنین اصلاحات اقتصادی خواهد بود که پاره ای از آنها احیاناً ممکن است از لحاظ مادی بسیار سودمند باشد.

۲- پس از تعیین مخارج و مدت اجرای طرحهای بالا باید دید خود کشور تا چه حد توانائی پرداخت این مخارج را دارد و اگر همانطور که برای اینجانب مسلم است معلوم شد که توانائی و سرمایه خودمان حقیرتر از آن است که بتوانیم حداقل اصلاحات ضروری را انجام بدهیم آنوقت باید دید چه مبلغی اعتبار خارجی لازم داریم که علاوه بر توانائی خودمان چنین اصلاحاتی را میسر سازد.

بدیهی است در موضوع اعتبار خارجی چند عامل مهم را باید در نظر گرفت:

اول- مصرف اعتبار طوری باشد که اطمینان طرف دهنده را جلب نماید و در مدت معینی اصل و بهره آن مستهلک شود.

دوم- اعتبار به مصارف مولد ثروت برسد نه به مصارف تجملی و غیر لازم.  
سوم- شرایط اعتبار بحدی سنگین نباشد که استرداد اصل و بهره آن در مدت نسبتاً طولانی ممتنع باشد.

چهارم- اعتبار دهنده هیچگونه منظور سیاسی یا نظری که مضر بحال کشور باشد نداشته باشد.

۳- پس از معلوم شدن نکات بالا طرحهایی که تهیه شده است به شکل یک نقشه اصلاحات اقتصادی و اجتماعی درخواهد آمد که باید تحت نظارت اشخاص امین و بصیر بموقع اجراء گذاشته شود و در موقع خود به تصویب مجلس شورای ملی برسد تا در آینده اگر وزیر نالیق و احیاناً نادرستی سرکار آمد نتواند به سلیقه خود آن را تغییر بدهد و نقشه را خشی نماید.

من خود اذعان میکنم که اجرای این برنامه در ایران مشکلات بی پایانی در بردارد. کیست که نداند با دستگاہهای زنگ زده دولتی در کشور ما انجام چنین کاری تا چه اندازه دشوار است. ولی اگر کسی معتقد است که باید ایران را از این وضع نکبت بار نجات داد باید تمام این مشکلات و موانع را رفع کند زیرا تنها راه علاج این است و دیگر نمیتوان با دنیای امروز زندگانی روزمره را ادامه داد.

بدیهی است هم از لحاظ جلب اعتماد اعتبار دهندگان و هم برای اطمینان خاطر خودمان لازم است طرحهایی که در رشته های مختلف تهیه میشود مورد مطالعه و رسیدگی متخصصین عالی مقام واقع شود و از این جهت بود که از اعزام هیأتی از متخصصین آمریکائی استقبال

شد. نظریات بالا از بدو تشکیل حکومت جناب اشرف آقای قوام السلطنه مورد مطالعه قرار گرفته و معظم له کاملاً با آن موافقت فرموده اند. تا کنون قسمتی از مقدمات کار انجام گردیده و امیدوارم با کمکهای ذیقیمت حضرتعالی اینکار عظیم را به پایان برسانیم. چون هنوز ارقام نهائی به دست نیامده تا کنون نتوانسته ایم رقم قطعی اعتباری که از خارجه لازم خواهیم داشت تعیین کنیم ولی بطوری که در تلگرام شماره ۲۷۷۲۰ شهریور آقای نخست وزیر به حضرتعالی ذکر گردیده این رقم کمتر از ۲۵۰ میلیون دلار خواهد بود که در نظر است در مدت پنج سال بتدریج و پس از آنکه وجوه خودمان در راه اجرای نقشه خرج شد به مصرف برسد. جمع کل هزینه برنامه های وزارتخانه ها از ۶۴ هزار میلیون ریال تجاوز کرده ولی چون این رقم بکلی از قدرت و استطاعت کشور خارج است چنین تصور میرود که رقم کل به ۱۵ هزار میلیون ریال تقلیل داده شود که در حدود نصف آن در داخله و نصف دیگر بوسیله اعتبارهای خارجی تهیه گردد.

در این خصوص با آقای سفیر کبیر آمریکا مفصلاً مذاکره و به ایشان گفته شد که ده میلیون اعتباری که وزارت خارجه آمریکا اظهار داشتند بانک صادرات و واردات واشنگتن حاضر است به ایران بدهد بحدی ناچیز است که قابل مذاکره نیست. اعتباری که این کشور از بانک صادرات و واردات یا از بانک بین المللی درخواست خواهد کرد بشرط آنکه از هر حیث مطابق مقررات آن بانکها باشد نباید کمتر از ۲۵۰ میلیون دلار باشد. از آقای سفیر کبیر خواهش شد که توسط وزارت خارجه آمریکا از دولت خود تقاضا و قویاً توصیه نماید که در این موضوع از تقاضای ایران پشتیبانی کند. ضمناً به ایشان خاطر نشان گردید که اولیای امور موافقت دارند که در قانون پولی ایران تجدید نظر شود بنحوی که از میزان پشتوانه که فعلاً صد درصد است کاسته شود و از این راه بمنظور اجرای قسمتی از اصلاحات بنفع ملت ایران استفاده شود. ولی این تجدید نظر باید با اجازه مجلس باشد و موقعی پیشنهاد شود که نقشه اقتصادی تنظیم شده باشد تا اقدام به کاهش میزان پشتوانه که منجر به افزایش اسکناس منتشره میگردد نگرانی و ترزلی نسبت به پول کشور تولید ننماید.

گزارش سر الکساندر گیب که حاوی نقشه ها نیز میباشد بوسیله وزارت خارجه تقدیم و مخصوصاً تقاضا شد آن را با پست هوائی ارسال نمایند.

در خاتمه معروض میدارم که هرگاه در مورد یک یا چند طرح از قبیل سدسازی، لوله کشی شهرها، و سایر عملیات صنعتی یا کشاورزی شرکتها یا بنگاههای معتبر خارجی حاضر شوند با سرمایه و بخرج خود عملیات مزبور را انجام دهند و سرمایه و نفع خود را از محل درآمد تأسیسات نامبرده مستهلک نمایند در صورتی که شرایط آنها بنفع این کشور باشد و واگذاری این عملیات بخارجیها مطابق مصلحت مملکت تشخیص داده شود بدیهی است اینگونه قرارها هیچگونه تحمیلی از حیث سرمایه بر کشور ما نخواهد کرد و آنچه از این راه انجام میگردد از جمع کل هزینه نقشه اقتصادی کشور کاسته خواهد شد و بجای آنها میتوان طرحهای دیگری به نقشه مزبور اضافه نمود. منتها در اینگونه موارد باید سعی کرد حتی المقدور سرمایه ایرانی با سرمایه خارجی سهم و شریک باشد.

ابوالحسن ابتهاج

## خاطرات ابوالحسن ابتهاج

در نامه دیگری که به تاریخ ۲۱ آبان ۱۳۲۵ به علا نوشتم و در پائین متن آن نقل میشود اصول برنامه عمرانی و مبلغ کل هزینه و طرز استفاده از اندوخته های پولی خودمان و استقراض از خارجه و دلیل استخدام کارشناسان خارجی را تشریح کردم:

۲۱ آبان ۱۳۲۵

۲۸۱/۱

واشنگتن

جناب آقای علا سفیر کبیر شاهنشاهی

عطف به تلگرام شماره ۵۰۷ مورخ ۱۱ آبان خطاب به جناب اشرف آقای نخست وزیر راجع به دادن اطلاعات لازم برای تهیه گزارش مقدماتی جهت هیأت مدیره اداره اعتبارات بانک بین المللی ترمیم و توسعه پاسخ پرسشها را ذیلاً باطلاع عالی می‌رساند:

۱- نقشه ها از طرف وزارتخانه ها تهیه شده و از دو ماه پیش کمیسیونهای هیأت عالی برنامه مشغول رسیدگی و تجدید نظر در اقلام و مبالغ و جزئیات آنها میباشد و ضمناً طرحها و مبالغ هزینه را با رعایت اصل الا هم فالاهم جرح و تعدیل خواهند کرد.

۲- عملیات مندرج در نقشه دو قسمت است: یک قسمت مربوط به امور اقتصادی و قسمت دیگر راجع به امور اجتماعی.

قسمت اقتصادی شامل عملیات عمرانی و مولد ثروت است، مانند بستن سدها و بطور کلی کلیه مسائل مربوط به اصلاح و توسعه کشاورزی، توسعه و تکمیل کارخانه های فعلی و ایجاد کارخانه های جدید، اکتشافات و استخراج معادن و اصلاح و تکمیل وسائل ارتباطی مانند پست و تلگراف و راه آهن و بنادر و هواپیمائی.

قسمت اجتماعی نقشه مربوط است به عملیات اصلاحی در بهداشت عمومی، تعمیم فرهنگ و سایر مسائل اجتماعی که بطور غیرمستقیم در ازاد ثروت ملی موثر میباشد.

۳- مدت نقشه از پنج تا هفت سال خواهد بود و هزینه تخمینی آن ۱۵ هزار میلیون ریال است. بطوری که در صفحه ۳ نامه شماره ۲۴۴/۱ مورخ ۱۷ مهرماه اینجانب قید شده، جمع کل هزینه برنامه های وزارتخانه ها، باستانهای وزارت پیشه و هنر، از ۶۴ هزار میلیون ریال تجاوز کرده ولی چون این رقم بکلی از قدرت و استطاعت کشور خارج است کمیسیونهای هیأت عالی برنامه فعلاً طرحها و مبالغ هزینه ها را با رعایت اصل الا هم فالاهم تقلیل میدهند و تصور میرود که رقم کل به ۱۵ هزار میلیون ریال بالغ گردد که در نظر است در حدود نصف آن در داخله کشور و نصف دیگر به وسیله اعتبارهای خارجی تهیه گردد.

۴- چون هنوز برآورد مخارج از حیث ارز و ریال کاملاً تعیین نشده جواب این قسمت فعلاً معلوم نیست.

۵- نظریه اینکه این کشور در حدود نصف کل مخارج نقشه را از توانائی و موجودی خود تأمین خواهد کرد، که قسمتی از آن به شکل ارز میباشد، تصور نمیرود در ابتدای اجرای نقشه به استفاده از اعتبار احتیاج باشد و در نظر است پس از حصول اطمینان از تأمین اعتبار خارجی اجرای نقشه با پول و موجودیهای کشور آغاز گردد و فقط پس از اتمام آنها دست به اعتبار خارجی زده شود. تا موقعی که طرحهای مختلف دقیقاً رسیدگی نشده و هزینه ها و درآمدهای



هر سال تعیین نگردیده نمیتوان بطور قطع گفت در هر سال از چه مبلغ اعتبار استفاده خواهد شد ولی شاید بطور کلی از سال دوم ببعد شروع به استفاده از اعتبار خارجی بشود. در هر صورت اعتبار مورد تقاضا به دلار یا پولی خواهد بود که آزادانه قابل تبدیل باشد. راجع به وجوهی که در داخله تهیه خواهد شد، همانطوری که در نامه ۲۴۴/۱ مورخ مهر ۱۳۲۵ به آن اشاره شد، اولیای امور در نظر دارند پس از افتتاح مجلس شورای ملی در قانون پولی کشور تجدید نظری بشود بنحوی که قسمتی از اندوخته های پولی که امروز راكد و بدون استفاده مانده به نفع ملت ایران به مصرف عملیات تولیدی برسد و كمك به بالا بردن سطح زندگانی افراد در افزایش درآمد ملی نماید. ولی بدیهی است این تجدید نظر باید موقعی به عمل آید که نقشه اقتصادی کشور تهیه گردیده و عملیاتی که در قسمتهای مختلف اقتصادی و اجتماعی باید به موقع اجراء گذاشته شود معلوم شده باشد و در حین آن که نقشه اقتصادی به تصویب مجلس شورای ملی میرسد و مصارف هر یک از اقلام نقشه تعیین میگردد و هیأتی برای نظارت در اجرای آن معین میشود اجازه داده شود اصلاحاتی در وضع پشتوانه پول کشور صورت بگیرد که بجای راكد گذاشتن قسمتی از آن در راه اصلاحات ضروری و فراهم آوردن موجبات بهبودی اوضاع اقتصادی مصرف گردد.

۶- فوایدی که از اجرای برنامه عاید کشور میشود عبارتست از افزایش درآمد ملی از راه تزیید تولید و بالا بردن سطح زندگی افراد و افزوده شدن صادرات کشور به وسیله ازدیاد محصولات کشاورزی و معدنی و بی نیاز شدن از قسمتی از واردات با تهیه قسمت عمده از احتیاجات عمومی مثل قند و قماش و امثال آنها به واسطه تکمیل و توسعه کارخانه ها. بطور کلی در مطالعه و تنظیم نقشه ها جهات اقتصادی عملیات طوری در نظر گرفته میشود که در ظرف مدت مناسبی از محل درآمد آنها هزینه های مربوطه مستهلک گردد.

۷- مدت استهلاك اعتبار حداکثر ۳۰ سال خواهد بود ولی همانطور که در بند ۲ گفته شد پس از تکمیل رسیدگی به طرحهای جزء طرز قلمی استهلاك تعیین خواهد شد. درآمدهای ارزی فعلی کشور بدون توجه به افزایشی که در اثر اجرای نقشه در این درآمد حاصل خواهد شد پرداخت و استهلاك اصل و بهره اعتبارهای خارجی را کاملاً تأمین مینماید. یک قلم از درآمدهای ارزی کشور که مربوط به نفت جنوب است به تنهایی در سال از ۴۵ تا ۷۰ میلیون دلار عاید کشور میکنند که قسمتی از آن به شکل حق الامتیاز به دولت پرداخت میگردد و قسمت دیگر برای تأمین مخارج شرکت نفت به بانک فروخته میشود. (در اینجا لازم است توضیح داده شود که هم حق الامتیاز به واسطه افزایش استخراج نسبت به سالهای پیش ترقی کرده و هم فروش ارز شرکت نفت به واسطه افزایش مخارج و توسعه عملیات شرکت فرونی عمده یافته است.) بطوری که اطلاع دارند در مدت چندین سال قبل از شهریور ۱۳۲۰ درآمد دولت از حق الامتیاز نفت که در آن موقع خیلی کمتر از میزان مبلغ فعلی بود جزو بودجه عادی کشور محسوب نمیشده و در حساب اندوخته مخصوص نگاهداری میشد.

محض استحضار خاطر شریف متذکر میگردد اگر چه بیشتر طرحها تهیه گردیده ولی به چند دلیل در نظر است قبل از آن که تقاضای رسمی به بانک بین المللی یا بانک صادرات و واردات آمریکا داده شود طرحهای مزبور از طرف متخصصین درجه اول خارجی رسیدگی گردد. پاره ای از این دلائل ذیلاً ذکر میشود:

## خاطرات ابوالحسن ابتهاج

- ۱- دولت و ملت ایران باید اطمینان حاصل کنند که پول بیپوده بابت طرحهای غیرعملی تلف نخواهد شد.
- ۲- طبق مقررات بانک بین المللی، و بانک صادرات و واردات آمریکا، پیش از دادن وام باید طرحهای کامل تهیه و رسیدگی شده باشد.
- ۳- پیش بینی هائی که راجع به درآمدهای حاصله از اجرای نقشه شده است مورد رسیدگی دقیق متخصصین واقع گردد تا هم برای دولت و هم برای وام دهنده اطمینان بخش باشد.

به این جهات دولت نهایت علاقه را دارد که هیأتی از متخصصین عالیمقام آمریکائی که از طرف مقامات رسمی آن دولت معرفی و توصیه شده باشند هر چه زودتر به ایران آمده و در تکمیل این کار شرکت نمایند. پس از تهیه گزارش این هیأت و تکمیل نقشه و طرحهای جزء آن بلادرنگ تقاضای قطعی با تعیین تمام اطلاعات لازم به بانک بین المللی و در صورت لزوم به بانک صادرات و واردات داده خواهد شد. نکته بسیار مهم دیگری که لازم است در این جا تذکر داده شود این است که قطع نظر از نظارتی که از طرف این کشور به وسیله اشخاص مورد اعتماد به انتخاب مجلس شورای ملی به عمل خواهد آمد دولت ایران هنگام دریافت وام از بانک بین المللی تقاضا خواهد کرد که هم برای اطمینان خود و هم برای مزید اعتماد ملت ایران بانک بین المللی حق داشته باشد در اجرای نقشه همه گونه نظارت کند تا اولاً عملیات از لحاظ فنی کاملاً مطابق طرحها انجام شود و ثانیاً اعتبارهای دریافتی منحصرأ به مصارف پیش بینی شده در نقشه برسد.

## درخواست وام از بانک جهانی

بانک جهانی در ۲۵ ژوئن ۱۹۴۶ (۴ تیر ۱۳۲۵) شروع بکار کرد و ۲۵۰ میلیون دلار بمنظور ترمیم اقتصاد فرانسه به آن کشور وام داد. این اولین معامله ای بود که بانک انجام میداد و این در مقابل درخواست فرانسه برای ۵۰۰ میلیون دلار بود. دومین وام بانک به هلند و به میزان ۱۹۵ میلیون دلار بود که آن هم بمنظور ترمیم منابع تولیدی آن کشور داده شد و در مقابل درخواستی بود که دولت هلند بمبلغ ۵۳۵ میلیون دلار از بانک جهانی نموده بود. علا از واشنگتن به من نوشت و گوشزد کرد که خوب است دولت ایران تقاضائی برای گرفتن وام به بانک جهانی بفرستد و به این وسیله حق و نوبت خود را محفوظ نماید. من میدانستم که درخواست مبلغ عمده ای از طرف دولت ایران برای امور عمرانی، آن هم بدون داشتن برنامه متکی به ارقام قابل اعتماد، نتیجه ای نخواهد داشت، چرا که هنوز بانک جهانی وامی برای کارهای عمرانی نداده بود و معلوم نبود در چه تاریخی وارد اینگونه معاملات بشود. و تصمیم بانک و کشورهای تشکیل دهنده بانک این بود که در آغاز کار کمکهای بانک بیشتر متوجه ترمیم کشورهائی بشود که در اثر جنگ جهانی دوم دچار صدمه و زیان عمده گردیده بودند و سپس به امور عمرانی کشورهای عقب مانده پردازد. باوجود

## خاطرات ابوالحسن ابتهاج ۳۲۱

این، چون صرف ابلاغ قصد دولت به بانک خالی از هر گونه ضرر بود و حتی ممکن بود واقعاً حق تقدمی برای ایران ایجاد کند، به وسیله سفارت ایران در واشنگتن به بانک جهانی اطلاع داده شد که دولت ایران قصد دارد برای برنامه عمرانی خود در مدت ۵ تا ۷ سال متدرجاً تا میزان ۲۵۰ میلیون دلار وام از بانک درخواست کند. چنین فرض میشد که ما بدینوسیله خواهیم توانست از محل اندوخته های خودمان و قرضه از بانک جهانی اعتبارات برنامه ای را که حداقل احتیاجات اقتصادی و اجتماعی مملکت را تأمین کند فراهم نمائیم.

بانک جهانی پس از دریافت این اطلاع متذکر گردید هر کشوری که درخواست وام میکند باید بگوید وام مورد تقاضا برای چه منظور است، نوع و هزینه تقریبی کارهایی که قرار است انجام بگیرد چیست، چه مبلغ از هزینه کل به پول محلی و چه مبلغ به ارز مصرف خواهد شد، برنامه مصرف سالیانه از چه قرار است و استرداد وام دریافتی در چه مدت مقدور خواهد بود.

### استخدام شرکت مورسن نودسن

پس از اطلاع از نظریه بانک جهانی به عقیده من لازم آمد طرحهایی که قبلاً از طرف هیئت تهیه نقشه و هیئت عالی برنامه تهیه گردیده مورد واریسی و تحقیق متخصصین درجه اول خارجی قرار گیرد و پس از تهیه گزارش آنها و تکمیل طرحها و اطلاعاتیکه بانک جهانی خواسته است تقاضای قطعی به بانک جهانی فرستاده شود.

بدین منظور به سفارت ایران در واشنگتن دستور داده شد با مؤسسات معتبر آمریکائی داخل مذاکره شود. سفارت ایران با سه بنگاه بزرگ وارد مذاکره گردید و بالاخره شرایط شرکت مورسن نودسن<sup>۱</sup> مورد قبول دولت واقع گردید و در ۲۶ آذر ۱۳۲۵ قراردادی بین دولت و شرکت نامبرده منعقد شد که بموجب آن هیئتی مرکب از ده نفر مهندس آمریکائی برای مطالعه در اوضاع اقتصادی کشور به ایران مسافرت نمایند و منابع و مقدرات ایران را مورد مطالعه قرار دهند و نظر خود را راجع به عملیات عمرانی گزارش بدهند.

دسته اول متخصصین شرکت مورسن نودسن در ۷ دیماه ۱۳۲۵ وارد تهران شد و بیدرنگ شروع بکار کرد. به موجب نامه مورخ ۲ دیماه ۱۳۲۵ نخست وزیر، من به سمت نماینده دولت جهت حل و فصل امور مربوطه و ارتباط با نمایندگان شرکت تعیین گردیدم.

«دان»<sup>۲</sup> نایب رئیس مورسن نودسن شخصاً به ایران مسافرت کرد و راجع به مأموریتی که شرکت بعهده گرفته بود با من مذاکره نمود. در اولین ملاقات بوی گفتیم که در نظر داریم برای اجرای برنامه وامی به مبلغ ۵۰۰ میلیون دلار از بانک جهانی درخواست کنیم. اما اگر

## ۳۲۲ \_\_\_\_\_ خاطرات ابوالحسن ابتهاج

نتوانستیم وامی از بانک تحصیل کنیم مبلغ برنامه، که منحصرأ با پول خودمان تأمین خواهد شد، اجباراً به ۲۵۰ میلیون دلار تقلیل خواهد یافت. دان، که همان روز وارد تهران شده بود، به من گفت خرج کردن ۵۰۰ میلیون دلار کار آسانی نخواهد بود. برای من روشن بود مقصودش این است که در قوه جذب ایران تردید دارد. به او جواب دادم که بهتر است در این موضوع بعدها که آشنائی بیشتری به مملکت من پیدا میکنید صحبت کنیم.

اتفاقاً آنها در گزارش خود، که چندین ماه بعد دادند، در حدود ۲۴۰ طرح مفید عمرانی و تولیدی (چه مستقیم و چه غیرمستقیم) بنظرشان رسید که هزینه اجرای آنها را به مبلغ ۱،۲۵۰ میلیون دلار (که به نرخ آن روز ۴۰ هزار میلیون ریال میشد) پیش بینی کردند. ولی چون این مبلغ از توانائی کشور خارج بود، در مورد برنامه ۵۰۰ میلیون دلاری اینطور اظهار نظر کردند که هرگاه ۱۰۰ میلیون دلار به آن افزوده شود برنامه نسبتاً کامل و موثری را تشکیل خواهد داد.

سپس شخصی، به نام «بلایفوس»<sup>۱</sup>، ریاست هیأت اعزامی موریس نودسن را عهده دار شد. من در بانک ملی دفترهایی با عده لازم همکار ایرانی و مترجم و ماشین نویس و خدمتگزار در اختیار آنها گذاشتم و عده ای را نیز از بین مهندسين تحصیل کرده ایرانی دعوت نمودم که با آنها همکاری کنند. آنها هم پذیرفته و مشغول کار شدند.

در این ایام، درباره برنامه ریزی و استخدام متخصصین خارجی برای تهیه برنامه و طرحها و دریافت وام از خارجه بمنظور اجرای اصلاحات اقتصادی و اجتماعی، نظرهایی در پاره ای روزنامه های تهران منعکس میگردد که حاکی از بدبینی و نگرانی شدید نسبت به این کار بود. بدین جهت لازم دانسته شد که برای روشن شدن افکار عمومی توضیحاتی برای درج در روزنامه ها داده شود. بنابراین وزیر کار و تبلیغات دعوتی از صاحبان جرائد پایتخت بعمل آورد که در انجمن روزنامه نگاران حاضر شوند. این جلسه در ۱۲ بهمن ۱۳۲۵ تشکیل شد و من بیاناتی در آنجا نمودم که خلاصه آن از این قرار است:

موثرترین کاری که ممکن است در مدت نسبتاً کوتاهی انجام شود اصلاحات اقتصادی است، مشروط بر این که قبلاً بدانیم چه کارهایی را میخواهیم انجام بدهیم و به چه نحو باید اقدام کنیم، و مثل بعضی کارهای دیگر روزمره و خلق الساعه و بدون مطالعه نباشد. در مملکت ما آمار و حساب و دقت و حوصله برای کارهای دقیق وجود ندارد ولی مملکتی که بخواهد در زندگانی افرادش تغییرات محسوسی بدهد و این اصلاحات را منحصر به یک نقطه نکرده و در تمام کشور اجرا نماید جز این که از روی نقشه ای صحیح و حساب شده عمل کند راه دیگری ندارد. تهیه چنین نقشه ای در حال حاضر بسیار مشکل است ولی با وجود تمام

مشکلات باید این کار بشود. اگر هم دولت نتوانست بجبهاتی تصمیم خود را دایر بر تحصیل اعتبار از خارجه عملی کند نباید از اجرای نقشه عمران اقتصادی صرف نظر نماید. منتهی در این صورت دایره عملیات کوچکتر شده و محدود خواهد بود به توانائی مالی و امکانات خودمان، ولو اینکه از ذخایر مملکت هر چه داریم در این راه صرف کنیم. بشرط این که اطمینان داشته باشیم ثروتمان به مصارفی خواهد رسید که خود تولید ثروت خواهد کرد. یک مملکت نباید به این قانع باشد که اسکناسش صد درصد پشتوانه طلا داشته ولی مردمش بدبخت و بیچاره باشند. اجرای این اصلاحات در یک مدت کوتاه میسر نیست و باید تعیین نمود که احتیاجات کشور در رشته های مختلف اقتصادی و اجتماعی چیست و هزینه آن چقدر است. سپس طرحهای اصلاحی با توجه به وجوهی که در اختیار خواهیم داشت و با رعایت اصل الایم فالایم طبقه بندی شوند. از این جهت لازم است قبل از اتخاذ تصمیم نهائی درباره نقشه اقتصادی، متخصصین صلاحیتدار طرحهایی را که میخواستیم اجرا کنیم از لحاظ فنی و اقتصادی رسیدگی کنند. بدین منظور لازم دیده شد یک عده مهندس و متخصص استخدام شوند تا به ایران بیایند و در این موارد مطالعه کنند.

آنگاه به واهمه ای که بین افراد ملت ما نسبت به گرفتن وامهای خارجی وجود دارد اشاره نمودم و گفتم:

استقراض از بانک بین المللی که ما در آن عضویت داریم و یکی از صاحبان سهام آن هستیم با قرض کردن از یک دولت خارجی تفاوت بسیار دارد. بانک جهانی به وسیله هیأتی اداره میشود که از طرف کلیه کشورهای عضو انتخاب میشوند و تابع مقرراتی است که درباره تمام ممالک بطور یکسان اجرا میگردد. آنچه که باعث خوشوقتی است این است که بانک طبق اساسنامه خود حق ندارد قرضه ای بدهد مگر اینکه معلوم شود آن اعتبار به چه مصرفی خواهد رسید و یکی از شرایط آن این است که حتماً باید به مصرف امور تولیدی برسد. نکته دیگر این است که بانک باید اطمینان داشته باشد که وجوه دریافتی به مصارفی که قبلاً با موافقت بانک تعیین شده خواهد رسید.

دولت در نظر گرفته است پس از این که احتیاجات ضروری کشور با رعایت اصل الایم فالایم تعیین شد لایحه ای به مجلس تقدیم و تقاضا کند نقشه اقتصادی کشور به تصویب برسد تا معلوم باشد چه کارهایی باید در این کشور انجام شود و هیچ دولتی نتواند در آینده به میل خود تغییر در موارد آن بدهد. برای نظارت در مصرف وجوه مزبور در لایحه مزبور از مجلس تقاضا میشود یک هیأت نظار انتخاب کند که کارشان منحصراً نظارت در اجرای این برنامه باشد.

### گزارش مورس نودسن و تماس با بانک جهانی

هیأت مهندسين شرکت مورسین نودسن، پس از چند ماه توقف در ایران و با استفاده از آمار و اطلاعاتی که هیأت عالی برنامه جمع آوری کرده بود و پس از مسافرت به نقاط مختلف کشور، کارهای خود را در اردیبهشت ۱۳۲۶ خاتمه داد و در مرداد همان سال

## ۳۲۴ — خاطرات ابوالحسن ابتهاج

گزارش خود را دربارهٔ عمران ایران در ۳۲۰ صفحه به وسیلهٔ من به دولت تقدیم کرد. همانطور که به آنها دستور داده شده بود شرکت موريسن نودسن دو برنامهٔ عمرانی جداگانه تهیه نمود که هزینهٔ یکی به مبلغ ۵۰۰ میلیون دلار و دیگری ۲۵۰ میلیون دلار بالغ میگردد. ولی آنها در گزارش خود یادآورشدهند که حتی مبلغ ۵۰۰ میلیون دلار هم، با توجه به احتیاجات کشور، کافی نخواهد بود.

چون در مرداد ۱۳۲۶ برای شرکت در دومین مجمع عمومی سالیانهٔ بانک جهانی و صندوق بین المللی پول که در لندن تشکیل میشد عازم انگلستان بودم، به موجب نامهٔ ۲۲ مرداد ۱۳۲۶ از طرف نخست وزیر (قوام السلطنه) به من مأموریت داده شد که برای فراهم آوردن زمینهٔ وام با مقامات بانک جهانی مذاکره کنم.

در لندن با «جان مکلوی»<sup>۱</sup>، که در آن زمان رئیس بانک بود، و «یوجین بلاک»<sup>۲</sup>، که عضویت هیأت مدیرهٔ بانک را داشت، مذاکره کردم. رئیس بانک اظهار داشت که چون ایران به تمام مبلغ ۲۵۰ میلیون دلار مورد تقاضای خود در این تاریخ احتیاج ندارد و بتدریج در ظرف چندین سال از آن استفاده خواهد کرد، بهتر است طرز مصرف آن را تعیین نمائید تا هم پرداخت آن برای بانک مقدور باشد و هم به مبالغی که مورد مصرف آنی ندارند بیهوده بهره تعلق نگیرد. او بطور مثال به وامی که دولت فرانسه به مبلغ ۵۰۰ دلار از بانک درخواست نموده بود اشاره کرد و اظهار داشت که بانک حاضر شد ۲۵۰ میلیون دلار آن را بدهد و فرانسه نیز قبول کرد. علت این بود که بانک که از یک سال پیش شروع به کار کرده هنوز وجوه کافی، آن هم به ارزشهای قابل تبدیل در اختیار ندارد.

سپس رئیس بانک استفسار کرد که احتیاجات ما در دو سال اول چه مبلغ است تا بانک جهانی بتواند همان مبلغ را تعهد نماید. او گفت پس از این که برنامه و طرحهای شما به موقع اجرا در آمد و بعد از این که مبلغ وام را به اضافهٔ وجوه خودتان مصرف کردید مجدداً میتوانید مراجعه کنید و بقیهٔ پول مورد احتیاج شما را با در نظر گرفتن توانائی بانک در اختیارتان خواهیم گذاشت.

### مشرف نفیسی و تهیهٔ برنامهٔ عمرانی

پس از دریافت گزارش شرکت موريسن نودسن، دکتر حسن مشرف نفیسی در ۱۱ آبان ۱۳۲۶ از طرف قوام السلطنه نخست وزیر مأمور گردید که، با سمت وزیر مشاور و معاون نخست وزیر، برنامهٔ نهائی را تهیه و وسائل کار را برای شروع اجرای عملیات برنامه فراهم نماید.

## خاطرات ابوالحسن ابتهاج ۳۲۵

تا این تاریخ مشرف نفیسی به پیشنهاد من در واشنگتن عضویت علی البدل هیأت مدیره بانک جهانی را عهده دار بود ولی چون از این شغل ناراضی بود به من نوشت که میل دارد به ایران مراجعت نماید. در آن زمان اعضای هیأت مدیره بانک جهانی از دو گروه تشکیل میشدند. پنج دولت آمریکا، انگلستان، فرانسه، چین ملی و هند که نماینده خود را رأساً تعیین میکردند، اما بقیهٔ اعضاء هیأت مدیره را از بین سایر کشورهای عضو و به اکثریت آرا انتخاب مینمودند، به این نحو که در هر یک از تقسیمات جغرافیائی جهان کشورهای آن ناحیه یک نفر را به عضویت هیأت مدیره و یک نفر را به عضویت علی البدل برمیگزیدند. در اولین دورهٔ انتخابات، من که نمایندگی ایران را در بانک جهانی و همچنین در صندوق بین المللی پول برعهده داشتم، با نمایندگان کشورهای دیگر خاورمیانه توافق کردم که عضو علی البدل هیأت مدیره بانک جهانی از ایران باشد و همین ترتیب تا زمانی که من در بانک ملی بودم (۱۳۲۹) برقرار بود. در آن زمان این عضو علی البدل را من به دولت پیشنهاد میکردم و به این طریق تعیین میگردد.

بدین ترتیب نفیسی، که از شایسته ترین کسان برای تنظیم برنامه بود، به ایران آمد و با نهایت علاقه مشغول کار شد و گزارش خود را در ۱۰ آذر ۱۳۲۶ به نخست وزیر تسلیم نمود. مقارن همین ایام کابینه قوام السلطنه سقوط کرد و حکیم الملک مأمور تشکیل کابینه شد ولی نفیسی با پشتیبانی شاه که عبدالرضا پهلوی را به نمایندگی خود در سازمان موقت برنامه معرفی نموده بود به کار خود ادامه داد. در گزارش مشرف نفیسی هزینه اجرای برنامه عمرانی هفت سالهٔ کشور ۲۱ هزار میلیون ریال (در حدود ۶۵۰ میلیون دلار به نرخ رسمی آن روز) برآورد شده بود که ۶،۷۰۰ میلیون ریال آن (در حدود ۲۰۰ میلیون دلار) میبایست از محل وام بانک جهانی تأمین گردد. تمام عایدات ایران از نفت به مخارج عمرانی تخصیص داده شده و به دولت اجازه داده میشد ۴،۵۰۰ میلیون ریال از بانک ملی قرض کند. در این گزارش به این نکته اشاره شده بود که طبق مطالعات کمیسیونهای هیأت عالی برنامه، هزینه برنامه عمرانی هفت ساله میبایستی ۶۲ هزار میلیون ریال باشد، ولی نه تهیه چنین وجهی در این مدت میسر بود و نه وسائل فنی لازم برای مصرف این مبلغ بطرز مفیدی وجود داشت.

### تقدیم لایحه برنامه عمرانی به مجلس و تصویب آن

لایحه قانون برنامه هفت ساله، بر مبنای گزارش مشرف نفیسی، در ۱۴ اردیبهشت ۱۳۲۷ از طرف دولت (کابینه حکیم الملک)، که ابوالقاسم نجم در آن سمت وزیر عدلیه را عهده دار بود، تقدیم مجلس گردید. فوریت لایحه در همان جلسه به تصویب رسید و به کمیسیون مخصوصی ارجاع شد. این کمیسیون که امیر اشرف افخمی ریاست آن را عهده دار بود هفته ای

## ۳۲۶ \_\_\_\_\_ خاطرات ابوالحسن ابتهاج

سه بار با حضور مشرف نفیسی برای رسیدگی به این لایحه تشکیل جلسه میداد ولی با این وجود تا چند ماه بعد هنوز کار کمیسیون خاتمه نیافته بود.

در خرداد ۱۳۲۷ عبدالحسین هژیر مأمور تشکیل کابینه گردید و خود عهده دار وزارت مالیه هم شد. در جریان رسیدگی به لایحه در کمیسیون مخصوص برنامه مجلس شورای ملی، من به دعوت رئیس کمیسیون در جلسه ۱۷ خرداد ۱۳۲۷ آن حضور یافتم و در دفاع از لایحه اظهاراتی کردم.<sup>۱</sup>

در ۲ شهریور ۱۳۲۷، ضمن تصویب ماده واحده مربوط به اعتبار یک دوازدهم مرداد ماه، تقاضای اعتباری به مبلغ ۲۵ میلیون ریال برای تکمیل کارهای سازمان موقت برنامه از طرف دولت (کابینه عبدالحسین هژیر) به عمل آمد. پس از تصویب این اعتبار اداره ای بنام «اداره کل برنامه» از طرف هیأت دولت به ریاست مشرف نفیسی تأسیس گردید که وظیفه آن عبارت بود از تهیه برنامه تفصیلی هفت ساله برای تقدیم به دولت و همچنین فراهم کردن مقدمات اجرای برنامه پس از تصویب قانون مربوطه. این اداره بعداً «سازمان موقت برنامه» نامیده شد که تا هنگام تصویب قانون هفت ساله و تأسیس سازمان برنامه دایر بود.

لایحه مزبور در ۴ شهریور ۱۳۲۷، با اصلاحاتی که از طرف کمیسیون مخصوص مجلس با موافقت دولت در آن به عمل آمده بود، به ضمیمه گزارش کمیسیون برای تصویب تقدیم مجلس شورای ملی گردید. در این بین کابینه هژیر در اول مهر ۱۳۲۷ ترمیم شد و محمد علی وارسته به وزارت مالیه منصوب گردید.

### اختلاف سلیقه در طرز اجرای طرحهای عمرانی

در کابینه هژیر از جمله اصلاحاتی که در لایحه دولت به عمل آمد یکی وظائف سازمان برنامه بود که منحصر گردید به تهیه نقشه ها و طرحها و بودجه های تفصیلی و نظارت در عملیات اجرایی از لحاظ فنی و مالی. این طرز عمل مخالف عقیده من بود. من، در عین حال که معتقد بودم عملیات اجرایی عمرانی اصولاً میبایستی به وسیله وزارتخانه ها و ادارات یا بنگاههای دولتی صورت گیرد، اعتقاد داشتم تا زمانی که این دستگاهها جهت اجرای این عملیات که باید با سرعت و در عین حال با دقت و شایستگی به عمل آید کاملاً مجهز نشده اند وظائف اجرایی نیز باید به عهده دستگاه عمرانی باشد. من توانستم این فکر را بعدها در چهار سال و چند ماهی که سرپرست سازمان برنامه بودم (از شهریور ۱۳۳۳ تا بهمن ۱۳۳۷) به موقع عمل بگذارم.

۱- رجوع شود به ضمیمه «ذ»



### تصویب قانون برنامه

قانون اجازه اجرای مقررات مندرج در گزارش کمیسیون برنامه مجلس شورای ملی در ۲۶ بهمن ۱۳۲۷، یعنی وقتی که محمد ساعد نخست وزیر و عباسقلی گلشائیان وزیر مالیه بود، به تصویب مجلس رسیده و بصورت قانون درآمد. به موجب این قانون دولت مکلف گردید گزارش شماره ۱ مورخ ۴ شهریور ۱۳۲۷ کمیسیون برنامه را به موقع اجرا بگذارد و برنامه عملی هفت ساله را در مدت سه ماه به تصویب کمیسیون برنامه برساند.

طبق تبصره (۱) این قانون اعضای شورایی عالی و هیأت نظارت و مدیرعامل میبایستی بر حسب پیشنهاد دولت و به موجب فرمان همایونی منصوب شوند، ولی طرز انتخاب اعضای شورایی عالی و مدیرعامل به موجب قانون دیگری (تبصره ۳ قانون «دو دوازدهم» فروردین و اردیبهشت ۱۳۲۸ مورخ ۲۹ فروردین ۱۳۲۸) تغییر کرد و مقرر گردید طبق ماده ۹ گزارش ۴ شهریور ۱۳۲۷ کمیسیون برنامه مجلس رفتار شود یعنی انتخاب اعضای شورایی عالی و مدیرعامل سازمان برنامه موقوف به پیشنهاد دولت و صدور فرمان همایونی گردد.

به موجب این قانون، مبلغ کل هزینه برنامه عمرانی هفت ساله ۲۱ هزار میلیون ریال بود که به شرح زیر تقسیم گردید:

کشاورزی	۵،۲۵۰ میلیون ریال
راه-راه آهن-بنادر و فرودگاه	۵،۰۰۰ میلیون ریال
صنایع و معدن	۳،۰۰۰ میلیون ریال
نفت	۱،۰۰۰ میلیون ریال
پست و تلگراف و تلفن	۷۵۰ میلیون ریال
اصلاحات اجتماعی	۶،۰۰۰ میلیون ریال
.....	.....
جمع:	۲۱،۰۰۰ میلیون ریال

### برکناری مشرف نفیسی

در ۳۰ دیماه ۱۳۲۷ تحریکاتی که از چندی پیش از آن علیه مشرف نفیسی شروع شده بود باعث برکناری او گردید. باین ترتیب که نه تنها از زحماتش قدردانی بعمل نیامد، بلکه طرز برکناری او بهیچوجه برازنده نبود. در همان روز نخست وزیر وقت (ساعد) نامه ای به من نوشت و مرا به سمت سرپرست سازمان موقت برنامه منصوب نمود. من چون به بانک ملی ایران علاقه مفرط داشتم و مایل نبودم آن مؤسسه را ترک گویم از قبول این شغل معذرت

خواستم. نامه نخست وزیر و پاسخ من در پائین درج میشود.

بتاریخ ۱۳۲۷/۱۰/۳۰

شماره ۹۱۲۳۵/۲

نخست وزیر

آقای ابتهاج مدیر کل بانک ملی ایران

از این تاریخ تا تصویب قانون برنامه و انتخاب هیأت مدیره دائمی آن، سازمان موقت برنامه تابع بانک ملی ایران بوده و تحت نظر جنابعالی خواهد بود.

نخست وزیر

(محمد ساعد)

سوم بهمن ۱۳۲۷

۳۰۶/۱

جناب آقای نخست وزیر

در پاسخ مرقومه شماره ۹۱۲۳۵/۲ مورخ ۳۰ دیماه مشعر بر انتخاب اینجانب به سرپرستی سازمان موقت برنامه با سپاسگزاری از حسن ظنی که آن جناب و سایر آقایان وزیران نسبت به اینجانب ابراز فرموده اند محترماً خاطر عالی را مستحضر میدارد که پس از مراجعه به مشاورین حقوقی بانک معلوم شد که رئیس بانک طبق اساسنامه بانک ملی ایران از قبول هر شغل دیگری ممنوع میباشد. بنابراین ناگزیر از قبول این خدمت معذور خواهم بود ولی همانطور که تا کنون بطور غیررسمی در پیشرفت این منظور و اجرای برنامه همه گونه مساعدت کرده ام خاطر محترم مطمئن باشد که از این به بعد نیز آنچه مقدور باشد در مساعدت با این اقدام خودداری نخواهم نمود.

ابوالحسن ابتهاج

## شکست برنامه هفت ساله اول و علل آن

در اینجا مداخله من در به وجود آوردن سازمان برنامه و قبولاندن فکر و عمل برنامه ریزی به پایان رسید. در مدت نزدیک به سه سال و نیم از اولین تقاضای کتبی من از دولت دایر بر تنظیم برنامه عمرانی تا تاریخ تصویب لایحه برنامه هفت ساله در مجلس، یعنی از شهریور ۱۳۲۴ تا بهمن ۱۳۲۷، شش کابینه روی کار آمدند. شش بار دولتها ترمیم شدند و هشت بار وزیر مالیه تغییر کرد. در تمام این مدت اشخاص بدبین و مایوس، که با نهایت تأسف اکثریت طبقه حاکمه را تشکیل میدادند، از انتقاد و منفی بافی و ایجاد بدبینی نسبت به برنامه عمرانی خودداری نمیکردند. به عقیده من علل عدم موفقیت برنامه عمرانی هفت ساله اول نکات زیر بود:

## خاطرات ابوالحسن ابتهاج ۳۲۹

۱- از یک طرف لایحه تقلیل میزان پشتوانه که قسمتی از ارز و طلای پشتوانه اسکناس را آزاد میکرد و یک قسمت مهم از هزینه برنامه عمرانی را تأمین مینمود در مجلس شورای ملی به تصویب نرسید و از طرف دیگر (آن هم بدون شک در اثر همین عامل اولی) دریافت وام از بانک جهانی صورت نگرفت. هرگاه مجلس لایحه پیشنهادی را تصویب کرده بود، مخارج ارزی و ریالی برنامه لااقل برای مدت دو سال تأمین شده بود. بعد از آن مدت ممکن بود پشتوانه طلا و ارز به کمتر از ۵۰ درصد هم تقلیل داده شود و هزینه عمرانی برای مدتی دیگر تأمین گردد. این طرز عمل اگر با مدیریت صحیح و سیاست عمرانی سالم توأم میگردد چنان اعتمادی نسبت به دستگاه عمرانی کشور ایجاد مینمود که تحصیل اعتبار لازم برای ادامه کارهای عمرانی بدون اشکال میسر میگردد.

۲- اعتباری که از محل درآمد نفت به کارهای عمرانی تخصیص داده شده بود برخلاف نص صریح قانون در اختیار سازمان برنامه گذارده نشد.

۳- تغییر و تبدیل پی در پی مدیر عامل سازمان برنامه، که به موجب قانون میبایستی لااقل برای مدت سه سال در مقام خود باقی باشد. در مدت هفت سال دوره برنامه عمرانی اول این اشخاص به سمت مدیر عامل سازمان برنامه منصوب گردیدند:  
حسن مشرف نفیسی (سرپرست سازمان موقت برنامه)

تقی نصر

حسن مشرف نفیسی

محمد سجادی

محمد نخعی

احمد زنگنه

جعفر شریف امامی

ابوالقاسم پناهی

احمد حسن عدل

ابوالحسن ابتهاج

۴- متصدیان امور (چه در دولت و چه در دستگاه عمرانی) به اصول برنامه ریزی معتقد نبودند و به آن اعتماد نداشتند.

۵- وظیفه سازمان برنامه به غلط محدود شده بود به تهیه طرحهای عمرانی و نظارت در اجرای آنها. در حالیکه دستگاههای دولتی بهیچوجه مجهز و مهیا برای انجام این وظایف نبودند.

۶- وقفه ای که در امر صنعت نفت (در نیمه اول سال ۱۳۳۰) روی داد و در نتیجه آن

عایدات ایران از نفت برای مدتی از بین رفت.

تا آنجائی که اطلاع دارم، برنامه های عمرانی طویل المدت در هیچیک از کشورهای دنیا به استثنای شوروی مطرح نبود و به همین دلیل وقتی من از داشتن یک برنامه عمرانی هفت ساله صحبت میکردم عده زیادی این کار را یک سیاست سوسیالیستی میدانستند و نسبت به آن روی خوشی نشان نمیدادند. برنامه عمرانی پنج ساله اول شوروی از زمان استالین شروع شده بود، ولی من به هیچوجه از آنها الهام نگرفته بودم. این عقیده شخصی خودم بود که مملکت باید برای کارهای عمرانی برنامه حساب شده داشته باشد و از محل درآمد نفت به اجرای آن برنامه بپردازد. این عقیده را با استدلال بسیار ساده در همه جا میگفتم ولی حتی غربیها در این مورد خوشبین نبودند و با تردید به این موضوع نگاه میکردند. شاه تا قبل از سفر اول خود به آمریکا در سال ۱۳۴۹ هیچ سروکاری با موضوع برنامه ریزی نداشت. در این سفر بود که به اهمیت داشتن یک برنامه جامع برای کارهای عمرانی در مملکت پی برد و در اعلامیه مشترک شاه و ترومن رئیس جمهور آمریکا، به لزوم اجرای برنامه وسیع عمرانی و کارهای اقتصادی و اجتماعی صریحاً اشاره شد.

خارجیها ابداً داشتن یک برنامه عمرانی را قبل از آن عملی نمیدانستند. عده ای از غربیها میگفتند که این فکر ممکن است فکر خوبی باشد اما چطور میخواهید آن را در ایران اجرا کنید؟ حتی وقتی «استوارت آلساپ»<sup>۱</sup>، روزنامه نگار معروف آمریکائی که در اسفند سال ۱۳۲۵ به ایران آمد و با شاه و قوام السلطنه و من مصاحبه کرد در مقاله ای که بعداً در روزنامه هرالد تریبون به چاپ رسید، ضمن تأیید فکر برنامه ریزی در ایران با تردید نوشته بود که مشکل است بتوان باور کرد که ایران قادر به اجرای چنین برنامه ای باشد. آلساپ در قسمتی از مقاله خود مینویسد که شخصیتهای قابل توجه ایران عبارتند از احمد قوام نخست وزیر پیر ایران، شاه جوان و ابوالحسن ابتهاج نایب‌ه مالی ایران. روابط شاه و قوام تیره است به طوری که شایعه برکنار شدن او دائماً شنیده میشود ولی نفوذ قوام در مجلس طوری است که شاه قادر به انجام چنین کاری نیست. آلساپ میگوید ابتهاج که به تنهایی شورای مشورتی اقتصادی ایران است کمتر از شاه و قوام قابل توجه نیست. او مردی است فوق العاده باهوش و برعکس مشرق زمینیهها نظرش را با کمال صراحت ابراز میکند. ابتهاج عقیده دارد که چنانچه ایران از فقر و بدبختی امروز خود رهائی پیدا نکند دیر یا زود زیر سلطه شوروی خواهد رفت. او با انرژی خستگی ناپذیری شاه و قوام را نیز نسبت به این عقاید متقاعد کرده است. آلساپ در جای دیگری از این مقاله خود مینویسد با وجود این که عقاید ابتهاج معقول

## خاطرات ابوالحسن ابتهاج \_\_\_\_\_ ۳۳۱

و از نظر اقتصادی منطقی بنظر میرسد معذالک در مملکتی که فساد در آن سابقه طولانی دارد مشکل میتوان مجسم کرد که چنانچه بانک بین المللی وامی برای اجرای کارهای عمرانی به ایران اعطا کند این پولها به دست عده معدودی سودجویانفتد و به مصرف بهبود وضع زندگی اکثریت مردمی که دستشان از همه جا کوتاه است برسد.<sup>۱</sup>

۱- رجوع کنید به ضمیمه «ر»



## فصل چهاردهم

### تصدی سازمان برنامه

#### دعوت به کار

با کودتای سال ۱۳۳۲ و با عقد قرارداد نفت و روشن شدن میزان درآمدهای سالیانه ایران از محل آن، و با توجه به این فکر که عقیده داشتم درآمد نفت باید صرف عمرانی کشور شود و نباید آن را برای هزینه های جاری مملکت بکار برد، تصمیم قاطع گرفتم که به ایران بازگردم و تمام هم خود را صرف این کنم که درآمدهای حاصل از فروش نفت تلف نشود. من در سال ۱۳۳۰ به تهران برگشتم.

سه روز پس از مراجعت به دیدار شاه رفتم و دلایل خود را برای بازگشت شرح دادم. به او گفتم که من آمده ام موی دماغ کسانی باشم که قصد دارند درآمد نفت را تلف کنند، و با همه قوا و در هر موقعیتی که باشم با آنها خواهم جنگید. درآمد نفت باید صرف عمران این مملکت شود و حق نیست که این فرصت خداداد با ندانم کاریها و بی مسئولیتها از بین برود. شاه در جواب من گفت برای شما دو کار در نظر گرفته بودیم یکی شرکت نفت و دیگری سازمان برنامه. نفت را در هر حال خارجیا اداره خواهند کرد، بنابراین بهتر است به سازمان برنامه بروید. گفتم اعلیحضرت من هیچوقت فراموش نکرده ام با چه طرز زننده ای از بانک ملی برکنار شدم. با من بدتر از یک خانه شاگرد رفتار کردید. من همان ابتهاج هستم و عوض نشده ام. میدانید که اوامرتان را کورکورانه اجرا نخواهم کرد. شاه تا پشت گوش سرخ شد و من ادامه دادم که میآیند، به عرضتان میرسانند که شما شاه هستید پس این آدم چه میگوید؟ یک دفعه، ده دفعه، بالاخره در اعلیحضرت اثر خواهد کرد. آیا فکرش را فرموده اید؟ شاه گفت میخواهم پول نفت دست کسی باشد که تحت نفوذ احدی قرار نگیرد. شاه جواب مرا، همانطور که عادت او بود، بدین نحو، بطور غیرمستقیم داد. گفتم نخست

## خاطرات ابوالحسن ابتهاج

وزیرتان چه نظری دارد؟ جواب داد او کاملاً موافق است. اما بهتر است خودتان هم با او ملاقات کنید. گفتم بسیار خوب، البته یک شرطی هم دارم. شاه گفت شرایطتان را بگوئید. گفتم اول باید بروم سازمان برنامه را مطالعه کنم آنوقت شرائطم را عرض خواهم کرد. گفت پس این موضوع را با نخست وزیر مطرح کنید.

آشنائی من با سپهبد زاهدی سابقه چندین ساله داشت. سپهبد امان الله میرزا جهانبانی یکی از دوستان نزدیکم موجب آشنائی ما شده بود. حمید سیاح و امیر شوکت الملک علم (پدر اسدالله علم) و نصرالله انتظام هم از اشخاص دیگری بودند که هفته ای یکی دو بار دور هم جمع میشدیم و بریج بازی میکردیم. این معاشرتها باعث نزدیکی من و زاهدی شد بطوری که با هم خیلی دوست شده بودیم. اصولاً او در معاشرت بسیار دوست داشتنی بود، اما در کارهای اداری هیچوقت با هم سرو کار نداشتیم.

به دیدن زاهدی در قیطره، که منزل و محل کار او بود، رفتم. صحبتهایم را با شاه تکرار کردم و گفتم که اعلیحضرت مرا خواستند و تصدی سازمان برنامه را به من تکلیف فرمودند و من به ایشان عرض کردم که زیر بار دستور خلاف عقاید من نخواهم رفت و شرط کردم که کسی در کارهای من دخالت نکند. اعلیحضرت شرائط مرا پذیرفتند و فرمودند با شما هم صحبت کنم. زاهدی گفت به شرافت سربازیم سوگند قسم میخورم کوچکترین دخالتی در کار سازمان برنامه نکنم و صد درصد از شما حمایت خواهم کرد. از زاهدی تشکر کردم و گفتم ضمناً به اعلیحضرت عرض کردم که ابتدا باید بروم و سازمان برنامه را مطالعه کنم و بعد جواب بدهم. باید طوری باشد که پرونده های مورد لزوم را در اختیارم بگذارند.

زاهدی رئیس دفترش را، که یک نظامی بود، خواست و دستور داد به سازمان برنامه بنویسد که یک اتاق و هر چه آقای ابتهاج لازم دارند در اختیارشان بگذارند.

در آن زمان محل سازمان برنامه در خیابان استخر بود. ده روز مرتباً رفتم و پرونده ها را مطالعه کردم. برادرم غلامحسین ابتهاج شهردار تهران بود و علا هم وزیر دربار. این دو نفر دائماً تلفن میکردند که اعلیحضرت میفرمایند چطور شد؟ چرا ابتهاج جواب نمیدهد؟ گفتم به ایشان عرض کنید هنوز مطالعاتم تمام نشده است.

در آن ده روز متوجه شدم که وضع سازمان برنامه خرابتر از آن است که من تصور میکردم. چند نفر از دوستانم که نماینده مجلس بودند به من گفتند وضع سازمان برنامه به حدی خراب است که خیال داشتیم طرحی برای انحلال سازمان برنامه به مجلس پیشنهاد کنیم. یک شاهی پول در بساط نبود. یک صفحه اطلاعات و آمار وجود نداشت. انحلال کامل حکمفرما بود. دیدم کار عظیمی است، لیکن میتوانم از عهده برآیم. پس از این که مطالعاتم تمام شد دوباره به دیدن شاه رفتم



## خاطرات ابوالحسن ابتهاج ۳۳۵

به او گفتم که سازمان برنامه را طبق شرائطی که قبلاً عرض کردم قبول میکنم. ضمناً یک برنامه عمرانی تهیه کرده به دولت خواهم داد تا در این مرحله هیأت وزیران بتوانند برنامه پیشنهادی را اصلاح کنند. بعد از آن برنامه را به مجلسین میدهم. بعد از این که برنامه به تصویب رسید دیگر بخاطر احدی از آن عدول نکرده و مفاد آن را تمام و کمال اجرا خواهم کرد. و اضافه کردم تشکیلات سازمان برنامه را باید از سر تا پا عوض کرد و ناچارم عده ای را استخدام کنم و با حقوقهایی که در دستگاههای دولتی میدهند کسی به سازمان برنامه نخواهد آمد بنابراین حقوق خودم و همکارانم باید طوری باشد که حداقل زندگی ما را تأمین کند. ضمناً حقوق و مزایای کلیه کارمندان سازمان برنامه باید ترمیم شود. شاه شرائط مرا قبول کرد و من از تاریخ ۱۱ شهریور ۱۳۳۳ تصدی سازمان برنامه را رسماً بعهده گرفتم.

### ایجاد دفتر فنی و دفتر اقتصادی

در اثر مطالعاتی که در اولین روزهای شروع به کار در سازمان برنامه کرده بودم به این نتیجه رسیدم که باید برای حسن جریان کارها دو دستگاه مختلف داشته باشم. یک دفتر اقتصادی و یک دفتر فنی. تأمین اعتبار برای تشکیل دفتر فنی اشکالی نداشت چون، طبق قانون خاصی، کمیسیون برنامه مجلسین با داشتن چهل و هشت عضو از مجلس شورا و سنا خودش یک مجلس کوچک محسوب میشد و تنها کمیسینی بود که اختیار قانونگذاری داشت و بنابراین من با این پارلمان کوچک سرو کار داشتم. میبایستی اینها را متقاعد کنم که من میخواهم سد بسازم و مهندس ایرانی برای این کار ندارم. بعضیها میگفتند چه اشکالی دارد، ما اوستا فلان را میشناسیم که میتواند سد بسازد. من میبایست متقاعدشان میکردم که این اوستا فلان به درد این کار نمیخورد و من برای سد سازی باید اشخاصی را بیاورم که واجد شرائط باشند. در آن زمان یک نفر مهندس سد سازی در ایران وجود نداشت. اما برای ایجاد دفتر اقتصادی با مشکل روبرو شدم. میبایست اعضای کمیسیون را قانع کنم که کارهای اقتصادی اقتصاددان لازم دارد. من اطمینان دارم که اگر موضوع استخدام اقتصاددان را با کمیسیون مطرح میکردم آنها میگفتند که اقتصاددان برای چه میخواهید؟ ما در وزارت دارائی تعداد زیادی اشخاص مجرب داریم اشخاصی که سی سال در وزارت مالیه بوده اند و هر چه دلتان میخواهد از اقتصاد به شما خواهند گفت. بنابراین امکان نداشت من بتوانم برای اینکار اعتباری تأمین کنم و به این جهت دنبال این فکر رفتم که اعتبار ایجاد دفتر اقتصادی را از محل دیگری فراهم کنم.

وقتی من به سازمان برنامه رفتم تازه دولت مشغول امضای قرار داد جدید با کنسرسیوم بودند و یک شاهی درآمد نفت در میان نبود. سازمان برنامه هم یک شاهی پول از دولت

نمیگرفت. به حدی وضع بد بود که کارگران معادن راه چالوس چند ماه حقوق نگرفته بودند. من، براساس سابقه دوستی که با علی اصغر ناصر رئیس بانک ملی و ابراهیم کاشانی داشتم توانستم چند میلیون ریال از بانک ملی قرض کنم و بدین نحو دستمزد کارگران معادن پرداخت شد.

در زمینه استخدام متخصصین مورد نیاز برای اجرای طرحها از بلاک، رئیس بانک جهانی، خواسته بودم اشخاصی را برای کمک به انجام برنامه سد کرج، سد سفید رود، ساختمان بنادر و کارهای راه سازی که برنامه آنها قبل از آمدن من به سازمان برنامه شروع شده بود، در اختیار من بگذارد. بلاک دو نفر را به کمک من فرستاد یکی «ولتر بینگر»<sup>۱</sup> که چند ماه از بانک جهانی مرخصی گرفت و به ایران آمد و دیگری «برایان کوهون»<sup>۲</sup> که اهل اسکاتلند و سر مهندس بانک جهانی بود. ضمناً پرودم را هم برای مدت کوتاهی به من قرض داد و خوشبختانه موفق شدم او را نگهدارم و بعد به ریاست دفتر فنی منصوبش کردم. پرودم از اشخاص شایسته و با وجدان بود. فارغ التحصیل دانشگاه هاروارد بود. هم اقتصاد خوانده بود و هم مهندس بود. برای کاری که من در نظر داشتم بهتر از او پیدا نمیشد. پرودم مشغول پیدا کردن و جلب متخصص شد. یک فرانسوی بنام «ژرژ ژیرار»<sup>۳</sup> استخدام کردیم که فارغ التحصیل پلی تکنیک پاریس بود و در زمانی که مراکش مستعمره فرانسه بود کارهای عمرانی آن کشور را اداره میکرد و در واقع وزیر فواید عامه حکومت فرانسه در مراکش بود. یک بلژیکی هم بنام «آلبرت دو سمال»<sup>۴</sup> استخدام کردیم که قبلاً عضو هیأت دولت بلژیک بود و وقتی پیشنهاد ما را قبول کرد رئیس شورای اقتصاد آن کشور بود. در این نوع موارد بلاک خیلی کمک میکرد و اگر مداخله شخص او نبود شاید این نوع اشخاص عارشان میآمد بیایند و از یک ایرانی دستور بگیرند. در آن زمان ایران از لحاظ تشکیلات دولتی و پرداختهای بین المللی شهرت خوبی نداشت اما بلاک هر کجا میرفت تعریف میکرد و به همه توصیه میکرد بیایند ایران و کار سازمان برنامه را از نزدیک مشاهده کنند.

برای امور فنی صفی اصفیاء را، که فارغ التحصیل دانشکده پلی تکنیک فرانسه بود و در آن موقع در یکی از شرکتهای مقاطعه کاری کار میکرد استخدام کردم.

برای دفتر اقتصادی خداداد فرمانفرمایان را که از جوانان لایق بود به سازمان برنامه آوردم. در آن زمان خداداد فرمانفرمایان در دانشگاه پرینستون تدریس میکرد و چون قرارداد او با دانشگاه مزبور تمام نشده بود ناچار شدم، در سفری که به واشنگتن کردم، با مداخله رئیس یکی از دانشگاههای آمریکائی که با من دوست بود قرارداد فرمانفرمایان را لغو کنم و

George Gerard - ۳

Albert de Smaele - ۴

Walter Binger - ۱

Brian Colquhoun - ۲

او را به ایران بیاورم.

هنگامی که مشغول ایجاد تشکیلات سازمان برنامه بودیم یک روز پروم از سرلشگری ریاحی، که در زمان دکتر مصدق رئیس ستاد ارتش بود، خیلی تعریف کرد و گفت وقتی برای انجام مذاکرات به منظور حل بحران نفت با هیأت نمایندگی بانک جهانی به ایران آمده بود ریاحی از همه ایرانیانی که با آنها سروکار پیدا کرده بود واردتر بنظر میرسید. راجع به ریاحی تحقیق کردم. معلوم شد او نیز فارغ التحصیل دانشکده پلی تکنیک پاریس است و از لیاقت او خیلی تعریف شنیدم. ریاحی را برای معاونت سازمان برنامه در نظر گرفتم و موضوع را چند بار با شاه مطرح کردم.

یکبار شاه گفت شما میدانید ریاحی از حقوق مدنی محروم است؟ علت محرومیت ریاحی از حقوق مدنی همکاری با دکتر مصدق بود. به شاه گفتم که برای رفع این مانع میتوانیم لایحه مخصوصی به مجلس ببریم. شاه جوابی نداد تا این که بالاخره یک روز در مقابل اصرار من گفت اگر چنین کاری بکنم امرای ارتش قیام خواهند کرد. با این حرف شاه از استخدام ریاحی منصرف شدم.

بعدها عده دیگری از جوانان تحصیلکرده خارج و داخل نیز در سازمان برنامه استخدام شدند که از آن جمله یکی سیروس غنی بود که در اداره حقوقی مشغول کار شد. گذشته از اطلاعات فنی بنظر من سیروس غنی یکی از مطلع ترین غیرآمریکائیها در مسائل مربوط به آمریکاست.

برای انجام کار استفادهها در سازمان برنامه یک جوان تحصیلکرده آمریکا به نام فریدون معتمد وزیری را به عنوان رئیس کارگزینی استخدام کردم. روز اول او را خواستم و گفتم شما را من سر این کار میگذارم و از حالا به شما میگویم که حق ندارید از احدی توصیه قبول کنید ولو اینکه مهمترین مقام مملکت باشد. به او گفتم که آیا میتوانید با این ترتیب کار کنید؟ قول داد که شرط مرا اجرا کند. چند وقت بعد اطلاع پیدا کردم یک نفر ماشین نویس را به توصیه سردار فاخر حکمت، که رئیس مجلس بود، استخدام کرده است. وقتی اطمینان یافتم که این مطلب صحیح است معتمد وزیری را از کارش منفصل کردم.

به فاصله یکی دو روز چند نفر از جوانانی که به سازمان برنامه آورده بودم، از جمله خداداد فرمانفرمائی، جواد منصور، رضا مقدم، سیروس غنی و چند نفر دیگر، به اتفاق آمدند و نسبت به انفسال معتمد وزیری اعتراض کردند. به آنها گفتم که این اولین و آخرین باری باشد که شما در این نوع کارها دخالت میکنید. من نمیخواهم جبهه ای از تحصیلکرده های آمریکا در سازمان برنامه تشکیل شود. شرط من با این آدم این بود که احدی را بنا به توصیه اشخاص استخدام نکند و او خلاف این شرط عمل کرد. اما برای این که بدانید کار من

## ۳۳۸ ————— خاطرات ابوالحسن ابتهاج

خلاف انصاف نبوده این بار دستور میدهم پرونده را در اختیار شما بگذارند و خودتان آن را بخوانید و قضاوت کنید. آنها رفتند، رسیدگی کردند و دوباره نزد من آمدند و گفتند حق با شما است، منتهی خواهش ما این است بجای این که او را منفصل کنید با انتقال او به وزارت پست و تلگراف موافقت کنید. همینطور عمل شد.

### مسئله حقوق ها

همانطور که در بالا گفته شد، یکی از شرائط با شاه برای قبول سازمان برنامه این بود که حقوق خودم و همکارانم در تمام سطوح باید طوری باشد که زندگی ما را تأمین کند و من قادر باشم از آنها امانت و درستی بخوام.

بهمین جهت هنگامی که بودجه سالانه سازمان برنامه را نخستین بار تهیه و برای دولت فرستادم برای معاونینم دو هزار و پانصد تومان حقوق در ماه پیشنهاد کردم. علا که نخست وزیر بود برای معالجه به خارج رفته بود و عبدالله انتظام نایب نخست وزیر بود. علی امینی هم، که او را آن وقت از دوستان نزدیکم میدانستم، وزیر دارائی بود. به من تلفن کردند که به هیأت دولت بروم. وقتی رفتم گفتند که بودجه پیشنهادی شما را بررسی کردیم و نمیتوانیم با پرداخت این حقوقها موافقت کنیم. از آنها پرسیدم چرا؟ گفتند چون حقوق خود ما که وزیر هستیم دو هزار و پانصد تومان است، چطور میتوانیم برابر آن به معاونین شما بدهیم؟ من با عصبانیت گفتم شما که نمیتوانید با دو هزار و پانصد تومان در ماه زندگی کنید پس یا شخصاً متمول هستید و از پول خودتان امرار معاش میکنید یا میدزدید و یا قرض میکنید به نیت این که قرضستان را پس ندهید. شق دیگر ندارد و من نمیخواهم کارمندان سازمان برنامه برای زندگی خود متوسل به کارهای نامشروع بشوند. من خجالت میکشم که نمیتوانم بیشتر از دو هزار و پانصد تومان حقوق به معاونین سازمان برنامه بدهم و اگر نمیتوانید با پیشنهاد من موافقت کنید استعفاء خواهم کرد.

از جلسه هیأت دولت به سازمان برنامه برگشتم. به محمدی تلفنچی دربار تلفن کردم و وقت شرفیابی خواستم. من هیچ وقت کاری به تشریفات دربار نداشتم و مستقیماً به محمدی میگفتم که بگویند میخواهم شرفیاب بشوم. محمدی گفت امروز غیرممکن است بتوانید اعلیحضرت را ببینید چون بحدی تعداد شرفیابی ها زیاد است که هیچ وقت آزاد ندارند. ناچار شدم نامه ای به شاه بنویسم و استعفاء بدهم.

به فاصله یک ساعت عبدالله انتظام تلفن کرد و گفت که این چه کاری بود تو کردی، چرا استعفاء دادی؟ معلوم شد شاه جریان را به او گفته بود. به او گفتم من که به تو گفتم استعفاء خواهم داد. او گفت همین الان بیا اینجا. رفتم. دیدم عبدالله انتظام، علی امینی،

علی معتمدی وزیر مشاور و مهندس خلیل طالقانی وزیر مشاور نشسته اند. همان موقع از دربار تلفن شد که فردا همه حضور شاه شرفیاب بشویم. روز بعد همان عده و من شرفیاب شدیم. شاه روبه من کرد و پرسید موضوع چیست؟ گفتم این آقایان میگویند که چون حقوق خودشان دو هزار و پانصد تومان است نمیتوانند برای معاونین سازمان برنامه همان مبلغ را تصویب کنند و من هم به آنها گفتم شما یا تمول شخصی دارید یا میدزدید یا کلاه برداری میکنید و گرنه چطور ممکن است یک وزیر بتواند با دو هزار و پانصد تومان در ماه زندگی کند؟ به این آقایان گفتم من به همکارانم قول داده ام حداقل زندگی شان را تأمین کنم و همین الان هم عرض میکنم که وقتی وضع مالی مملکت بهتر بشود برای اینها تقاضای حقوق بیشتری خواهم کرد. شاه گفت خوب ابتهاج راست میگوید، من به او قول داده ام. هر چهار نفرشان گفتند بله قربان اطاعت میشود. و پا شدند و رفتند.

موضوع حقوق کارمندان سازمان برنامه به این ترتیب حل شد. کارمندان بقیه دستگاههای دولتی طبعاً از میزان حقوقهای سازمان برنامه اطلاع پیدا کردند ولی هیچ کس اعتراض نمیکرد، چون میدانستند هیچ کجا چنین طرز کار و انضباطی وجود ندارد.

### کمک بنیاد فورد

برای تأمین قسمتی از حقوق کارشناسان ایرانی و تمام حقوق کارشناسان خارجی دفتر اقتصادی اعتبار کافی وجود نداشت. بدو درصد برآمدم با اصل چهار (برنامه ای که دولت آمریکا در زمان ترومن به منظور کمک به کشورهای در حال توسعه ایجاد کرده بود) صحبت کنم. آنها حاضر شدند اعتبار لازم را در اختیار من بگذارند مشروط بر این که، طبق قوانین آمریکا، تمام کارمندان دفتر اقتصادی منحصرأ امریکائی باشند. چون چنین کاری به مصلحت سازمان برنامه نبود و هدف من استخدام کارشناس از ممالک مختلف بود، شرط اصل چهار را نتوانستم بپذیرم و به سراغ بنیاد فورد رفتم.

بنیاد مزبور نماینده ای به تهران فرستاد و با هم وارد مذاکره شدیم. او میخواست بداند فلسفه ایجاد دفتر اقتصادی چیست و اعتباری که میدهند به چه مصرفی خواهد رسید. بالاخره قانع شدند و رو بهمرفته توانستیم مبلغی بیش از یک میلیون دلار دریافت کنیم. کمک بنیاد فورد بدون قید و شرط بود، بطوری که میتوانستیم اعتبار را برای استخدام کارشناس از هر کشوری که میخواستیم به مصرف برسانیم.

در دفتر فنی یک فرانسوی، یک بلژیکی، یک ایتالیائی برای امور کشاورزی و یک انگلیسی برای شهرسازی توسط پرودم استخدام شده بودند. با بنیاد فورد قرار گذاشتیم انتخاب افراد واجد شرائط و صلاحیت را با نظر دانشگاه هاروارد انجام شود. «ادوارد می

## ۳۴۰ \_\_\_\_\_ خاطرات ابوالحسن ابتهاج

سن»<sup>۱</sup>، رئیس دانشکده مدیریت دانشگاه هاروارد، به مسئولین بنیاد فورد گفته بود بشرطی این وظیفه را قبول میکند که اول با خود من صحبت کند.

پس از مدت کوتاهی، طی سفری که به آمریکا داشتم، با پرودم و نماینده بنیاد فورد به دیدن می سن رفتم. دو ساعت و نیم راجع به دفتر فنی و دفتر اقتصادی، که آنوقت میخواستیم تشکیل بدهیم، با هم صحبت کردیم تا این که بالاخره قبول کرد. پس از بازگشتم به ایران اولین شخصی را که می سن معرفی کرد «کنت هانسن»<sup>۲</sup> بود و وقتی من ایراد گرفتم که درجه تحصیلات او از بعضی از ایرانیهایی که با من کار میکردند کمتر است، می سن جواب داد هانسن چندی قبل در اتریش مأموریت مشابهی را بعهده داشته که با موفقیت انجام داده است، و شخصاً او را به عنوان یک فرد لایق تضمین نمود. چند سال بعد، در زمان ریاست جمهوری کندی، هانسن به سمت معاون دفتر بودجه رئیس جمهور منصوب شد. در سازمان برنامه خداداد فرمانفرمایان و هانسن دفتر اقتصادی را ایجاد کردند.

### استخدام متخصصین خارجی

بعضی به من ایراد گرفته اند که در انجام کارها به خارجیها بیشتر از ایرانیها اعتماد نشان میدادم در صورتیکه این نظر صحت ندارد. در هر موردی که ایرانیها میتوانند از عهده کار برآیند هیچ وقت آن کار را بخارجیها محول نکردم. ملاک تصمیم گیری و محرک من همیشه این بود که ببینم به چه نحوی میتوانم کاری را که به من سپرده اند به بهترین وجه انجام بدهم. بهمین علت سعی میکردم بهترین افراد و مؤسسات را، اعم از این که خارجی یا ایرانی هستند، برای انجام کارها انتخاب کنم. اگر میدیدم که ایرانیها تجربه ای در ساختن یک سد عظیم ندارند، طبیعی بود که دنبال مجربترین و مجهزترین شرکت خارجی بروم. در انتخاب مقاطعه کار خارجی هم برایم مطرح نبود که آنها از چه کشوری هستند. مهم این بود که بتوانند برنامه های ما را به بهترین وجه انجام بدهند.

یکی از ایرادها این بود که مهندسین مشاور طرحها اغلب خارجی بودند. علت استخدام مهندسین مشاور خارجی این بود که تا آن زمان در ایران سابقه و تجربه ای در این زمینه نداشتیم و اکثراً تفاوت بین شرکتهای مقاطعه کاری و شرکتهای مهندسی مشاور را نمیدانستند. من همانطور که سعی داشتم مهمترین مهندسین مشاور خارجی و بهترین افراد متخصص دنیا را به ایران بیاورم، تلاش میکردم بهترین متخصصین ایرانی را هم که در خارج از کشور کار میکردند بهر وسیله ای که ممکن بود استخدام کنم، و در این راه موفقیت نسبتاً زیادی هم به دست آوردم.

## خاطرات ابوالحسن ابتهاج ————— ۳۴۱

استخدام کارشناسان خارجی برای سازمان برنامه ایران، که تجربه کافی در برنامه ریزی و اموری نداشت، نقطه ضعفی نبود. حتی کشورهای پیشرفته جهان، مانند ژاپن، بموقع خود در استخدام کارشناسان خارجی تردید نکرده اند. راه آهن بزرگ روسیه را راهسازان مکزیکی ساختند. دولت چین، که قدیمی ترین تمدن جهان را دارد، برای استخراج معادن طلای خود از متخصصین و کارگران و ابزار فنی آمریکا کمک گرفت. هنوز هم دولتها از بکار گرفتن کارشناسان خارجی و استفاده از تخصص آنها غفلت نمیکنند. اوائل همین قرن بیستم آمریکائی ها از تخصص و سرمایه اروپائی ها در بسیاری از امور کمک گرفتند، بعدی که اگر این کمکها نبود آمریکا بسرعت پیشرفت نمیکرد.

### ترتیب جلسات مشترک هیأت مدیره و هیأت نظارت

در روزهای اولی که به سازمان برنامه رفته جلسه ای با اعضای شورای عالی سازمان برنامه و هیئت نظارت تشکیل دادم و پیشنهاد کردم مسائل در جلسات مشترک رسیدگی شود. قبل از آن هیأت مدیره سازمان برنامه و هیأت نظارت جداگانه جلسه داشتند. این پیشنهاد بدو با مخالفت روبرو شد و گفتند ما هر کدام وظائف خاص و متفاوتی داریم. ایراد اعضای شورای عالی این بود که اتخاذ تصمیم در تمام موارد با آنهاست و هیأت نظارت نمیتواند در این کار دخالت داشته باشد. من آنانرا متقاعد کردم که در عین حالی که این اصول کاملاً رعایت خواهد شد جلسات مشترک از این جهت مفید خواهد بود که اعضای شورای عالی و هیأت نظارت از کیفیت مسائلی که مورد بحث قرار میگیرد اطلاع کامل حاصل مینمایند و چنانچه هر یک از اعضای دو هیأت ایرادی نسبت به پیشنهاد مدیر عامل داشته باشند این ایراد میتواند مورد بحث قرار بگیرد. ولی البته تصمیم نهائی با اعضای شورای عالی خواهد بود. باین ترتیب هیأت نظارت آزاد خواهد بود چنانچه پیشنهاد مدیر عامل با مقررات و قوانین سازمان برنامه تطبیق نداشته باشد دلائل و نظریات خود را اعلام نماید. پیشنهاد من مورد قبول واقع شد و از آن بعد در جلسات مشترک شورای عالی و هیأت نظارت صورت مذاکرات در دفتر مخصوص جلسات مشترک ثبت میشد.

### ملکه ثریا و گلایه سفیر آلمان

وقتی به سازمان برنامه آمدم گاهی اوقات که ملکه ثریا را میدیدم حس میکردم که او دیگر آن خانم خجولی نیست که نمیشد با او حرف زد، بلکه برای خودش شخصیتی پیدا کرده و اطمینان بیشتری بخود دارد. یک روز مرا خواست و گفت که سفیر آلمان پیش من آمده و میگوید بعضی از شرکتهای بزرگ آلمانی علاقه دارند در ایران سرمایه گذاری کنند ولی موفق به دیدن رئیس سازمان برنامه نمیشوند. به او گفتم به سفیر آلمان بفرمائید هر کس

بخواهند مرا ببینند مخصوصاً اگر برای کارهای سرمایه گذاری باشد به سادگی میتواند مرا ملاقات کند. خواهش میکنم به سفیر آلمان بفرمائید در آینده مزاحم علیاحضرت نشود و مستقیماً با خود من تماس بگیرد. این اولین و آخرین باری بود که ملکه ثریا خواست در مسائل مربوط به سازمان برنامه دخالت کند.

ثریا را اولین بار وقتی در پاریس مأمور بودم دیدم. شمس پهلوی و شوهرش مهرداد پهلبد به پاریس آمدند و وقتی آنها را دیدم دختر جوان و خوش ترکیبی هم همراه آنها بود که به من معرفی نشد و من تصور کردم پرستار بچه های خواهر شاه است. اصلاً فکر نمی کردم او را برای ازدواج با شاه در نظر گرفته باشند. ثریا آنوقتها فوق العاده خجالتی و کم حرف بود.

یک روز یک خبرنگار فرانسوی تلفن کرد و از من پرسید آیا صحیح است که همسر آینده شاه ایران این روزها همراه خواهر شاه در هتل ریتس پاریس اقامت دارد و قرار است بزودی به ایران برود؟ به او جواب دادم من از این موضوع اطلاعی ندارم. و بلافاصله به پهلبد تلفن کردم و جریان را از او پرسیدم. پهلبد کمی مکث کرد و بعد گفت بله اما معلوم نیست. و شروع کرد به طفره رفتن و بالاخره تصدیق کرد که خبری که به من داده اند صحت دارد. به او گفتم بهتر است هر چه زودتر پاریس را ترک کنید چون روزنامه ها از این موضوع اطلاع پیدا کرده اند و از این بعد خبرنگارها دست از سر شما برنخواهند داشت.

مورد دیگری که از ملکه ثریا بخاطر دارم مربوط به وقتی است که بعد از دو سال و نیم مأموریت در ایران، پرودم میخواست ایران را ترک کند. من دوباره به یوجین بلاک متوسل شدم تا آدم مناسبی را برای جانشینی او معرفی کند. بلاک «هانری بایرود»<sup>۱</sup> را، که سابقاً مدیرکل وزارت خارجه آمریکا بود به من معرفی کرد. این شخص در جریان بحران کانال سوئز با دالس وزیر خارجه وقت مخالفت کرده بود و به همین سبب و دلایل دیگر دالس او را از مدیریت وزارت خارجه به سفارت افغانستان فرستاده بود بعد هم او را به سفارت در آفریقای جنوبی تبعید کرده بود.

وقتی بلاک این مطالب را به من گفت من تعجب کردم که چطور کسی که مدیرکل وزارت خارجه آمریکا بوده حاضر شده بیاید و رئیس دفتر فنی سازمان برنامه ایران بشود. به بلاک گفتم چون این کار ممکن است عکس العمل سیاسی پیدا کند من ناچارم موضوع را با شاه در میان بگذارم چون این شخص مدیرکل وزارت خارجه آمریکا است و ممکن است بگویند ابتهاج او را آورده است که همه دستورات را از او بگیرد و کارها را مطابق میل



آمریکائیها تمام کند.

وقتی پیشنهاد استخدام بایرود را با شاه مطرح کردم به محض این که اسم او را بردم گفت نخیر، نمیشود. و بعد از چند لحظه تأمل گفت میدانید، در سفر رسمی که به آمریکا داشتیم این شخص مدیر کل وزارت خارجه بود و در ضیافتی که به افتخار ما داده بودند از علیاحضرت تقاضای رقص کرد و ضمن رقص خواسته بود از علیاحضرت رانده وو (قرار ملاقات) بگیرد. گفتم چطور چنین چیزی ممکن است؟ شاه گفت میگویند علیاحضرت دروغ میگویند؟ گفتم بهیچوجه، اما خیال میکنم علیاحضرت درست متوجه حرف این آدم نشده اند و اشتباه کرده اند. غیرممکن است آدمی که مدیر کل وزارت خارجه است اجازه چنین جسارتی را به خودش بدهد. حتماً او مطلب دیگری گفته که این تصور را برای علیاحضرت پیش آورده است.

البته من هرگز این حرف شاه را با هیچ کس در میان نگذاشتم و به یوجین بلاک هم جواب دادم اعلیحضرت آمدن این شخص را به مصلحت ندانسته اند.

### جریان بهبانی ها

نخستین روزی که به سازمان برنامه رفتم دیدم عکس بزرگی از شاه و عکس دیگری بهمان اندازه از عبدالرضا پهلوی در اتاق مدیرعامل نصب کرده اند. پرسیدم عکس عبدالرضا برای چیست؟ گفتند والا حضرت رئیس افتخاری سازمان برنامه هستند. دستور دادم عکس را برداشتنند.

پس از چندی یک روز علوی مقدم، رئیس شهربانی، بدون اطلاع قبلی بیدن من آمد و گفت از دفترتان بیرون بروید، آمده اند شما را بکشند. پرسیدم کی آمده مرا بکشد؟ گفت شعبان جعفری (معروف به شعبان بی مخ) با عده ای از چاقوکشهایش آمده اند جلوی ساختمان سازمان برنامه عکسهای شاه و عبدالرضا را آورده اند که در دفتر مدیرعامل نصب کنند و میگویند هر کس بخواهد مانع شود او را میزنند. وقتی چگونگی موضوع را از رئیس شهربانی سؤال کردم. گفت این کار بهبانی است.

بهبانی یکی از معاونین سازمان برنامه بود و برادرزاده آیت الله سیدمحمد بهبانی، که از روحانیون طراز اول تهران بحساب میآمد و در قضایای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بطور موثری از شاه طرفداری کرده بود. خواستم تلفن را بردارم و از او توضیح بخواهم. علوی مقدم متوجه شد و گفت خواهش میکنم اقدامی نکنید تا من با او صحبت کنم. بلکه مدتی مرخصی برود. گفتم موضوع مرخصی نیست، اگر کار این شخص باشد باید از سازمان برنامه برود. و اگر خودش استعفاء ندهد دستور خواهم داد به خدمتش خاتمه بدهند. علوی مقدم رفت و چند

دقیقه بعد برگشت و گفت بهبهانی حاضر نیست استعفاء بدهد.

بلافاصله دستور انفصال او را دادم. مأمورین شهربانی هم چاقوکشها را متفرق کردند. چند ماه بعد سناتور علی بهبهانی، برادر آیت الله سیدمحمد بهبهانی، به دیدن من آمد و گفت شما میدانید که خانواده ما همیشه از شما حمایت کرده است. او راست میگفت، چون وقتی رئیس بانک ملی بودم سیدمحمد بهبهانی همیشه در صحبتهایش از طرز اداره بانک ملی تعریف و تمجید میکرد. به او گفتم صحیح است. گفت شما چهار نفر از خانواده ما را از سازمان بیرون کرده اید. این را هم راست میگفت. یکی از آنها رئیس مؤسسه چای بود. گزارش دادند که دزدی میکند. تحقیق کردم و چون برایم مسلم شد منفصلش کرد. دومی یکی از اطبای بیمارستان سازمان برنامه بود. یک روز صبح که به دفترم آمدم به من گفتند که دیروز زن یکی از کارگران کارخانه چالوس را که در بیمارستان بستری بوده برای دفن به قبرستان میبرند و وقتی میخواهند او را بشویند چشمهایش را باز میکند و معلوم میشود که زنده است و او را به بیمارستان سازمان برنامه برمیگردانند. این حرف را باور نکردم. رئیس بازرسی سازمان برنامه را خواستم و گفتم که الان میروید و به این موضوع رسیدگی میکنید. او سر ظهر آمد و کتباً گزارش داد که این زن همسر یکی از کارگران کارخانه چالوس بوده و کارگر بدبخت و بیچاره زنش را برای معالجه به بیمارستان سازمان برنامه در تهران میفرستند. هیچکس را هم در تهران نداشته. چهار روز هیچ طبییی بالای سر این زن نمیروند و بعد از چهار روز تصمیم میگیرند که زن مرده است. بین رئیس بیمارستان و پزشک کشیک سر نوشتن جواز دفن اختلاف میافتد و کار به دعوا و فحش میکشد. بالاخره یکی از آنها جواز دفن را صادر میکند و او را میفرستند به قبرستان. فوراً دستور دادم هم رئیس ریاضخانه، هم پزشک کشیک و هم پزشک معالج را منفصل کنند.

یکی از اینها دکتر صدری استاد دانشکده پزشکی و داماد آیت الله بهبهانی بود. بهبهانی اصرار داشت که با این کار آبروی او رفته است. گفتم اگر بجای زن این کارگر زن من یا شما بود و این رفتار را با او میکردند، که چهار روز هیچ کس بالای سرش نرود و بعد از چهار روز هم به خیال اینکه مرده است او را به گورستان بفرستند، آیا باز همین حرف را میزدید؟ گفتم که خدای من شاهد است اگر قدرت داشتم این شخص را اعدام میکردم. مجازات اینها اعدام است برای اینکه اینها بشر نیستند. چطور میشود با یک بیمار اینطور رفتار کرد؟ نفر سوم هم بهبهانی معاون سازمان برنامه بود که شرح انفصال او در بالا آمد. نفر چهارمی را بخاطر ندارم.

سناتور بهبهانی پرسید یعنی میفرمائید اینها دیگر نمیتوانند اینجا برگردند؟ گفتم تا روزی که من اینجا هستم خیر. گفت خانواده بهبهانی پانصد سال با عزت در ایران زندگی کرده

## ۳۴۵ ————— خاطرات ابوالحسن ابتهاج

زندگی کرده اند. این سازمان برنامه هم یک سفره ای است که پهن شده و ما هم در این سفره سهیم هستیم. گفتم که وقتی من رئیس بانک ملی بودم همیشه بخودم میگفتم من ازدهائی هستم که ملت ایران او را برای حفظ اموال بانک روی این گنج گذاشته است که هیچ کس به آن تجاوز نکند. الان هم که در سازمان برنامه هستم با خودم همین فکر را میکنم و عقیده دارم که من حافظ منافع مردم ایرانم. گویانکه مردم روحشان خبر ندارد که من اینجا هستم و برایشان هم فرقی نمیکند که من کی هستم و چه میکنم.

از فردای آنروز حملات بهبهانی ها علیه من، چه در مجلس و چه در سنا و چه در جرائد، آغاز شد. جعفر بهبهانی، پسر میرزا محمد بهبهانی که وکیل مجلس بود، موضوع سد کرج را، که بعداً شرح خواهم داد، بهانه قرارداد و حملات علیه مرا شروع کرد.

### شفاعت شریف امامی

یک بار بر اساس گزارشی که به من داده بودند یکی از کارمندان سازمان برنامه را من فصل کردم. شریف امامی، که هنوز به خصوصیات اخلاقی او پی نبرده بودم، تلفن کرد و گفت این شخصی را که شما اخراج کرده اید من میشناسم و به شما اطمینان میدهم که بیگناه است. کمیسیونی از افراد مورد اطمینان برای رسیدگی به پرونده این شخص تعیین کردم. کمیسیون بعد از تحقیق گزارش داد که این شخص در کار مورد بحث دخالتی نداشته و بیگناه است. وقتی بر من مسلم شد که اخراج این شخص اشتباه بوده است نامه ای به او نوشتم و از او عذر خواستم و مجدداً او را به کار دعوت کردم. همکارانم با تعجب به من گفتند که این کار شما نه لازم است و نه مرسوم. به آنها گفتم مگر چه عیبی دارد؟ من مرتکب کار غلطی شده ام، بگذارید برای اولین بار به این ترتیب اشتباهی را جبران کنیم. بعداً شریف امامی به من تلفن کرد و گفت نامه ای را که برای این شخص نوشته بودید دیدم. من از قبل به شما ارادت داشتم ولی بعد از دیدن این نامه ارادتم به شما چندین برابر شد.

### عدم دخالت نظر خصوصی

من نظر خصوصی خود را، حتی در مورد کار کسانی که از آنها شخصاً خوشم نمیآمد، دخالت نمیدادم. مثلاً یک بار اسمعیل عرفانی، که یکی از افراد نازنین و از دانشجویان اعزامی بانک ملی به انگلیس و عضو شرکت نفت بود، به من گفتم میخواهم شخصی را برای استخدام در سازمان برنامه به شما معرفی کنم. اسم آن شخص را پرسیدم گفت اسم او

## خاطرات ابوالحسن ابتهاج

حسین دانشپور است و فارغ التحصیل دانشگاه لیور پول انگلیس است. پرسیدم این همان شخصی نیست که کتابی علیه من نوشته است؟ گفت چرا. گفتم شما صلاحیت فنی این شخص را تأیید میکنید؟ گفت بله. پرسیدم از درستی او اطمینان دارید؟ گفت بله، من او را ضمانت میکنم. گفتم بگوئید فردا بیاید. فردا آمد. بدون این که او را بینم دستور دادم او را به عنوان ناظر مالی سد کرج استخدام کنند. بعد از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ در زمان نخست وزیری بازرگان دانشپور به ریاست شرکت بیمه ایران منصوب شد.

رفتار من در گذشته هم همینگونه بود. مثلاً گفته ام که با مظفر فیروز میانه ای نداشتم. وقتی در بانک ملی بودم یک روز عباسقلی نیساری، رئیس اعتبارات، به اتاقم آمد و طوری ایستاد که حس کردم میخواهد چیزی بگوید اما جرأت گفتن آن را ندارد. از او پرسیدم کاری دارید؟ گفت مظفر فیروز میخواهد سفته نزول کند. گفتم آیا امضای دوم سفته معتبر است؟ گفت بله. گفتم اگر خود شما مصلحت میدانید سفته اش را قبول کنید. در پاریس هم که بودم گذرنامه سیاسی مظفر فیروز را برای تمدید نزد من آوردند. دستور دادم گذرنامه او را تمدید کردند.

## جریان برادرم، احمد علی ابتهاج

یکی از تصمیماتی که در سازمان برنامه گرفتم پائین آوردن قیمت سیمان بود. آن موقع سیمان در بازار کم بود و قیمت آن بطور سرسام آوری ترقی کرده بود. قصدم این بود که تدریجاً، با تولید و عرضه سیمان زیاد و ارزان، قیمت سیمان را مرتباً پائین بیاورم و بازار سیاه را بشکنم بطوری که مردم عادی بتوانند به سیمان ارزان دسترسی پیدا کنند. بالاخره هم اینکار را کردم. و قیمت سیمان را آنقدر پائین آوردم که عده زیادی از کسانی که سیمان احتکار میکردند با من بد شدند و پشت سر من بد گوئی میکردند.

برادرم، احمد علی ابتهاج، که رئیس هیأت مدیره و مدیرعامل یکی از شرکتهای تولید کننده سیمان بود، از کار من مستأصل شده بود و شکایت کرده بود که به این ترتیب تولید کنندگان سیمان در بخش خصوصی همه ورشکست خواهند شد. گویا به اشرف پهلوی هم متوسل شده بود.

این موضوع در جلسه سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی، در حضور اشرف پهلوی و با شرکت من و چند نفر دیگر مطرح شد. برادرم هم در جلسه حضور داشت. گفتم که من برای حفظ منافع برادرم به سازمان برنامه نیامده ام، بلکه برای اجرای برنامه هائی آمده ام که باید در مملکت انجام بشوند. ما سیمان را تولید میکنیم و مبلغ کمی هم به آن اضافه میکنیم و

میفروشیم. حالا اگر این باعث ورشکست شدن برادرم هم بشود به من مربوط نیست. بالاخره کار من و برادرم به مجادله کشید و جلسه بهم خورد. بعدها شنیدم بعضی از کسانی که در جلسه حضور داشتند گفته بودند که حرف این دو برادر از اول تا آخر جنگ زرگری بود. من میتوانم بفهمم که اتکای به اصول و عدول نکردن از آنها برای بعضی از حاضران در آن جلسه قابل تصور نبوده است.

### توصیه دفتر مخصوص

وقتی شاه سازمان برنامه را به من تکلیف کرد یکی از شرائط من این بود که از کسی توصیه و سفارش نخواهم پذیرفت. باوجود این یک روز از دفتر مخصوص نامه ای آمد که ساختن راه مازندران را به رحیم علی خرم، یکی از مقاطعه کارهای تهران، بدهید. بدفتر مخصوص جواب دادم که راه مازندران را به خرم بدهید یعنی چه؟ من چطور میتوانم چنین کاری بکنم؟ این کاریک تشریفات قانونی دارد. برای انتخاب مقاطعه کار باید مناقصه بگذاریم.

چند روز بعد مجدداً نامه ای از دفتر مخصوص آمد که حتماً باید این کار را به خرم بدهید. اصلاً نمیفهمیدم اصرار دفتر مخصوص چه علتی دارد تا این که تحقیق کردم و معلوم شد سیدضیاء طباطبائی نزد شاه از این شخص حمایت میکند و احتمالاً طبق دستور شاه دفتر مخصوص مرتباً به سازمان برنامه نامه مینویسد. به دفتر مخصوص پاسخ داده شد که فرقی بین خرم و دیگران وجود ندارد و او هم میتواند مانند سایر مقاطعه کارها در مناقصه شرکت کند.

### موضوع طرفداران مصدق

در اوائل کارم در سازمان برنامه یادداشت هائی از سازمان امنیت میرسید که برای من تازگی داشت. در این یادداشتها، که مطالب روی کاغذ ساده و فاقد علامت ماشین شده بود، سازمان امنیت مینوشت که عده ای از کارمندان سازمان برنامه عضو حزب ایران و از طرفداران مصدق هستند و مرتباً جلسات شبانه دارند.

ابتدا به این گزارشها اعتنائی نکردم، ولی بعد از چندی مجدداً گزارش آمد که وجود این اشخاص به ضرر اقتصاد مملکت است و باید اخراج شود. جواب دادم که این موضوع به شما مربوط نیست و مسئولیت آن بعهد من است. عده ای از دوستانم، من الجمله جمال امامی که نماینده مجلس بود، از من رنجیدند. روزی امامی به من گفت تو که هیچوقت توده ای نبوده ای چرا از این افراد حمایت میکنی.

اتفاقاً در دستگاه بدنام سازمان برنامه ای که من در روزهای اول کارم دیدم این اشخاص از خوشنام ترین افراد بودند و اغلب تحصیلات عالی کرده بودند. شاه یکبار به من گفت سازمان امنیت گزارشی داده که مطالبی به شما نوشته اند ولی شما اعتناء نکرده اید. سازمان امنیت میگوید وجود این افراد در سازمان برنامه خطرناک است و پرونده هایشان باید به دیوان کیفر فرستاده شود. به شاه گفتم من چنین کاری نخواهم کرد. شاه چون دید که من زیر بار نمیروم با اوقات تلخ ایستاد و بعد شروع کرد به قدم زدن. منم بلند شدم و با او براه افتادم. شاه گفت شما خیلی لجوج هستید. جواب دادم اتفاقاً اعلیحضرت اشتباه میفرمائید، این لجاجت نیست. اینها دوستان من نیستند، تمام اشخاصی هستند که همیشه نسبت به من نظر مخالف داشته و با من دشمن بوده اند. اینها مرا عامل انگلیس میدانستند. لابد انوشیروان سپهبدی به عرضتان رسانده است که یک وقتی مصدق مرا برای اداره شرکت نفت در نظر گرفته بود ولی وقتی موضوع در کمیسیون نفت مطرح شده بود همه اینها یک صدا مخالفت کرده بودند که یک انگلیسی بیاورید بهتر از ابتهاج است. اما اعلیحضرت میخواهند با اینها تصفیه حساب سیاسی بکنند. من که نمیتوانم بروم و به جای این افراد از خارج آدم بیاورم. این کاری که من در سازمان برنامه دارم کار آسانی نیست. ممکن است بین این عده چند نفر خائن هم باشند و یک کارهائی هم بخواهند بکنند، ولی اجازه نفرمائید مسئولیت آنها به عهده من باشد. بعد اضافه کردم خیلی آسان است که اعلیحضرت هر امری بفرمائید من اجرا کنم، ولی اگر من تسلیم بشوم و این افراد را بیرون کنم از من نخواهند پرسید که شما در این دستگاه دزدتر از اینها نداشتید که اینها را به دیوان کیفر فرستادید؟ و آنوقت درست است که بگویم اینها دزد نیستند ولی من به امر اعلیحضرت آنها را بیرون میکنم؟ و افزودم اعلیحضرت، یک روز تمام ایرانیها طرفدار مصدق بودند پس حالا باید همه آنها را گرفت و تنبیه کرد؟

پس از آن از شاه پرسیدم چند نفر اینطور با شما صحبت میکنند؟ گفت هیچکس. گفتم پس استدعا میکنم به دیگران از این نوع اوامر نفرمائید، چون فوراً اوامرتان را اجرا میکنند و این به نفع مملکت و حتی به نفع خود اعلیحضرت هم نیست، و ما نمیتوانیم از این راه مملکت را اصلاح کنیم. من مصمم هستم با این افراد آنچه رفتار کنم که تمامشان با نهایت صمیمیت و صداقت برای سازمان برنامه کار بکنند. و همین طور هم شد.

در همان وقت جمال امامی، چه در مجلس و چه در خارج، با سازمان برنامه مخالفت میکرد که چرا من از طرفداران مصدق حمایت میکنم. در نتیجه رنجش شدیدی بین ما بوجود آمد. همسرم آذر، که همیشه سعی میکرد در مورد بروز اختلاف بین من و دوستانم از قطع رابطه من با آنها جلوگیری کند، چون با جمال امامی دوست بود تریبی داد که من با او

ملاقات کردم و رفع کدورت شد.

### جریان منوچهر کاظمی

منوچهر کاظمی، که بعدها در دولت شاپور بختیار وزیر کشاورزی شد، برای مدتی ریاست دفتر مدیرعامل سازمان برنامه را عهده دار بود و من از طرز کار او رضایت کامل داشتم. یک روز، ابتدا به ساکن، آمد و گفت قادر به ادامه کار نیست. هر چه اصرار کردم و پرسیدم که به چه دلیل می‌خواهد برود جواب داد به دلائل شخصی. من هم با نهایت تأسف استعفای او را پذیرفتم.

چند سال بعد از انقلاب ۱۳۵۷، یک روز کاظمی به من گفت میدانید چرا از سازمان برنامه استعفاء دادم؟ وقتی رئیس دفتر شما بودم، یکی از افسران عالی‌رتبه سازمان امنیت، که از دوره دبیرستان با من آشنائی داشت، چند بار به سازمان برنامه آمد و درخواست کرد جزئیات ملاقاتها و مذاکرات شما را به او گزارش بدهم. و اضافه کرد که ضمناً ماهی سی هزار ریال به من پرداخت خواهند کرد. هر چه اصرار کردم من از قبول پیشنهاد او خودداری کردم، تا این که یکروز به من گفت اگر همکاری نکنی برایت گران تمام خواهد شد. بدین ترتیب، بدون اینکه موضوع را با شما در میان بگذارم، به عذر مسائل شخصی از سازمان برنامه استعفاء دادم.

### تحریکات اصل چهار علیه من

وقتی به سازمان برنامه رفتم چند بار به من گفتند که شما عضو کمیسیون مشترکی هستید مرکب از چند وزیر و نیز رئیس اصل چهار در ایران، و این کمیسیون نسبت به امور مربوط به کمکهای آمریکا به دولت ایران تصمیم گیری مینماید. بالاخره یک روز به یکی از جلسات کمیسیون مشترک رفتم. جهانشاه صالح وزیر بهداشتی وقت از کسانی بود که در جلسه آن روز شرکت داشت. ضمناً علوی مقدم رئیس کل شهربانی هم آنجا بود. علت حضور علوی مقدم این بود که اصل چهار مبلغی در اختیار شهربانی قرار داده بود که به مصرف مخابرات شهربانی در سرتا سر کشور برسد.

پس از چند دقیقه «ویلیام وارن»<sup>۱</sup>، رئیس اصل چهار در ایران، به اتفاق عده ای از اعضای آمریکائی و ایرانی آن سازمان، که عبارت بودند از عبدالرضا انصاری که بعدها به وزارت کشور منصوب شد، و اردشیر زاهدی که بعدها داماد شاه شد، و دکتر محمد مقدم که

استاد دانشگاه بود، وارد اتاق شده و در صندلیهای مقابل ما قرار گرفتند. وارن کیف بزرگی را که با خود آورده بود باز کرد و نسخه ای از گزارش را که به انگلیسی و فارسی تهیه شده بود به هر یک از ما داد. تمام ایرانیهایی که طرف من نشسته بودند بلافاصله شروع کردند به ورق زدن گزارشها و صفحه ای که اسم آنها در آن ماشین شده بود پیدا نموده مشغول امضاء کردن شدند. جهانشاه صالح که دست چپ من نشسته بود از من خواست که من نیز مانند سایرین اوراق را امضاء کنم. پرسیدم این اوراق مربوط به چه موضوعی است؟ جواب داد راجع به کمکهای مالی است که چند سال است دولت آمریکا از طریق اصل چهار به ایران پرداخت میکند.

در اینجا لازم میدانم متذکر شوم که یگانه کمک مالی که، پس از ملی شدن نفت، به ایران میشد همین اعتباراتی بود که آمریکا توسط اصل چهار به دولت دکتر مصدق میپرداخت و طرحهای آن نیز در همین کمیسیون مشترک به تصویب رسیده بود.

وقتی معلوم شد که از من هم توقع دارند که اوراق را امضاء کنم، روبه وارن کرده و گفتم که من هیچوقت عادت ندارم اوراقی را امضاء کنم مگر آنکه آنها را قبلاً مطالعه کرده و با مندرجات آن موافقت کرده باشم. حرف من باعث ناراحتی اعضای ایرانی کمیسیون شد و هر یک بنحوی که ظاهراً جنبه محرمانه داشت به من گفتند که این از محل اعتباراتی است که آمریکا بلاعوض در اختیار دولت ایران قرار میدهد. دکتر صالح گفت این پول خودشان است به توجه چطور میخواهند آن را خرج کنند. من با صدای بلند گفتم این موضوع تأثیری در روشی که به آن اشاره کردم ندارد. روبه وارن، که رو بروی من نشسته بود، کرده و گفتم از آنجا که من اخیراً به سرپرستی سازمان برنامه منصوب شده ام و در صدد هستم طرح برنامه هفت ساله دوم را تهیه نمایم، معتقدم هر نوع مبالغی که به عنوان کمک به دستگاههای دولتی ایران پرداخت میشود باید با سایر عملیات عمرانی کشور تطبیق داشته باشد. بنابراین از شما خواهش میکنم من بعد هر طرحی را که دولت آمریکا در نظر دارد برای اجرای آن اعتبار تخصیص بدهد حداقل یک هفته قبل نزد من به سازمان برنامه بفرستید تا فرصت داشته باشم از همکارانم بخواهم که به آن رسیدگی کرده و نظر بدهند که با سایر طرحهای عمرانی مطابقت دارد یا نه. چنانچه مطابقت داشته باشد بلافاصله آن را امضاء کرده و به کمیسیون مشترک ارسال خواهم نمود، در غیر اینصورت آن را با دلائل خود در رد طرح مسترد خواهم داشت. ولی این بار برای آنکه وقفه ای در کارهای گذشته کمیسیون مشترک روی ندهد اوراق را بطور استثناء امضاء خواهم کرد.

این مطالب مورد تأیید وارن قرار گرفت و من جلسه را ترک کردم. در این بین دکتر محمد مقدم و عبدالرضا انصاری با عجله خودشان را به من رساندند و نسبت به روش و بیاناتم به من



تبریک گفتند. از آن پس دیگر در جلسات کمیسیون مشترک شرکت نکردم.

بعد از این جریان متصدیان اصل چهار در تهران بجای آن که روشی را که ارائه کرده بودم اتخاذ کنند متوسل به دسیسه، اغفال و گمراه کردن مقامات وزارت خارجه آمریکا در واشنگتن شدند. مطابق اسناد موجود<sup>۱</sup>، در تابستان سال ۱۳۳۴ «هیل پرن»<sup>۲</sup> رئیس امور مالی و پولی اصل چهار در ایران، گزارشی در مورد من به رئیس خود میهد که سفارت آمریکا نسخه ای از آن را به وزارت خارجه آمریکا میفرستد. گزارش مزبور حاوی نکاتی است که بی مناسبت نیست در اینجا به بعضی از آنها اشاره نمایم:

۱- گزارش دهنده میگوید که پدر من در سرکنسولگری انگلیس در رشت استخدام شده بود، در حالیکه انگلیس در رشت سرکنسولگری نداشت و گذشته از آن پدر من هیچگاه در عمرش کوچکترین تماسی با هیچ یک از مقامات انگلیسی نداشت.

۲- گزارش دهنده انتصاب مرا به ریاست بانک ملی ناشی از معرفی علا به شاه میداند، در صورتی که همانطور که قبلاً گفته شد قوام السلطنه مرا به ریاست بانک ملی منصوب کرد و این موضوع به هیچ وجه من الوجوه با اطلاع و یا موافقت شاه صورت نگرفت. چنانکه در فصول قبلی گفته شد، من پس از انتصاب به این سمت برای اولین بار با شاه دیدار کردم.

۳- گزارش دهنده میگوید که عقیده میلسپو این است که من به نفع انگلیس کار میکردم، در حالیکه میلسپو در خاطرات خود صریحاً گفته است که من بطور کلی ضد خارجی و بخصوص ضد انگلیسی بودم.

۴- گزارش دهنده میگوید که شایع است بیش از صد فقره شکایت و تقاضای تعقیب بر علیه من از جوانب مختلف بعمل آمده اما به امر شاه از تعقیب من جلوگیری شده است. در مدت تصدی من در بانک ملی حتی در یک مورد هم تحت تعقیب مقامات قضائی قرار نگرفتم. گذشته از این که شاه در این نوع موارد دخالت نداشت در زمان تصدی من در بانک ملی شاه اصولاً فاقد قدرت بود.

۵- هیل پرن میگوید، قبل از عزیمتش از واشنگتن به تهران، به دیدن من در دفترم در بانک جهانی آمده است. این نکته نیز مانند سایر مطالبش خلاف حقیقت است، زیرا من در مدت دو سالی که در واشنگتن اقامت داشتم در صندوق بین المللی پول کار میکردم و هیچگاه در استخدام بانک جهانی نبودم.

بهر حال وارن، رئیس اصل چهار، به تشریفات و جاه و جلال اداری زیاد اهمیت میداد. او به توجه به این نکته که کمکهای آمریکا به ایران در دوران دولت دکتر مصدق، که

۱- اسناد وزارت خارجه آمریکا، مربوط به عملیات «اصل چهار» در ایران.

۲- B. Heilpern

بیشترین رقم کمکهای اصل چهار به یک کشور در حال توسعه بود، از تزلزل دولت مصدق که به علت عدم امکان فروش نفت دچار مضیقه ارزی بود جلوگیری میکرد و در نتیجه کمک مؤثری برای این دولت محسوب میشد عادت کرده بود که در تمام امور ایران دخالت کند.

## فصل پانزدهم

## تلاش برای تهیه برنامه دوم عمرانی

## میراث گذشته

از لحاظ برنامه ریزی من با دو مسئله رو برو بودم، یکی سامان دادن به کارهایی که پیش از آمدن من شروع شده بود و یکی هم فراهم کردن مقدمات تهیه برنامه دوم عمرانی. زاهدی جلساتی ترتیب داده بود به عنوان «شورای عالی اقتصاد» که عبدالله انتظام وزیر خارجه، علی امینی وزیر دارائی، علی اصغر ناصر رئیس کل بانک ملی، و سید فخرالدین شادمان وزیر بازرگانی در آن عضویت داشتند. در این جلسات مسائل مهم اقتصادی و از جمله عملیات عمرانی گذشته و آینده مورد بحث قرار میگرفت و طی این بحثها بود که اختلافات شدیدی بین ما بروز کرد.

زاهدی به امضای دو قرارداد خیلی علاقه نشان میداد. یکی قرارداد با شرکت انگلیسی «جان مولم»<sup>۱</sup> برای ساختن شبکه راههای ایران و دیگری قراردادی با یک شرکت انگلیسی دیگر به نام «گروپ وان»<sup>۲</sup> برای بنادر خلیج فارس.

## قرارداد جان مولم

وقتی من به سازمان برنامه آمدم قرارداد با جان مولم تنظیم و به فارسی ترجمه شده و آماده امضاء بود و حتی خود شاه اصرار داشت که قرارداد هر چه زودتر امضا شود. ولی من خواستم قبل از امضای هر قراردادی کاملاً در مورد آن مطالعه کافی کرده باشم. قراردادهای جان مولم و گروپ وان را برای مطالعه و اظهار نظر به براین کوهون، یکی از متخصصینی که بانک جهانی بطور موقت در اختیار من گذاشته بود، دادم. کوهون چند روز بعد گزارش داد که

John Mowlem - ۱

Group One - ۲

شرکت گروپ وان در واقع فقط یک دلال است که قصد دارد قراردادی امضا کند و بعد همان قرارداد را به شرکت دیگری واگذار نموده و پولی بگیرد. کوهون گفت که این شرکت حتی یک بندر هم در جایی نساخته است، و تعجب کرد از این که دولت قصد دارد شرکت مزبور را استخدام کند و در مقابل فقط صد هزار لیره حق الزحمه بدهد، چون اگر آنها صلاحیت چنین کاری را داشتند حاضر نمیشدند با صد هزار لیره این کار را بعهده بگیرند.

در مورد قرارداد با جان مولم کوهون گفت من از این قرارداد مفتضح تر ندیده ام. جواب دادم که من به نکات فنی قرارداد وارد نیستم اما بنظر من نقص بزرگ قرارداد مدت آن است که هشت سال طول میکشد و قرار است شش هزار کیلومتر راه در آن مدت ساخته شود. و معلوم نیست چه وقتی شروع بکار میکنند و به چه ترتیب کار تمام شده را تحویل میدهند و اگر کارشان رضایت بخش نبود تکلیف چیست؟

قرارداد طوری تنظیم شده بود که قبل از انقضای هشت سال سازمان برنامه حق نداشت، حتی در صورتی که از کار جان مولم ناراضی بود، قرارداد را لغو کند. اولین نکته ای که کوهون ارائه کرد این بود که شرکت جان مولم مهندس مشاور نیست بلکه مقاطعه کار است. گفتم درست است، اما به هر حال این شرکت هفت ماه است با دولت مشغول مذاکره است و ضمناً هیچ وقت ادعا نکرده است که مهندس مشاور است. دولت هم با علم به اینکه مقاطعه کار است آنها را دعوت کرده که به ایران بیایند و حالا دیگر نمیتوانیم بگوئیم چون شما مقاطعه کار هستید نمیتوانید این کار را انجام بدهید. از کوهون خواستم حتی الامکان معایب قرارداد را رفع کند، و مخصوصاً تأکید کردم که قرارداد باید طوری باشد که اگر یک سال بعد از انعقاد قرارداد از طرز کارشان ناراضی بودیم حق داشته باشیم قرارداد را فسخ کنیم.

کوهون قرارداد را دوباره مطالعه کرد و آمد و گفت یک سال کم است. و دلیل آورد که دو سال مناسبتر است، چون بسیاری از کشورها مشغول راه سازی هستند و استخدام مهندس نقشه بردار برای راه سازی بسیار مشکل است.

نکته دومی که کوهون مطرح کرد این بود که هزینه هائی که بابت یک متر مکعب راه منظور شده فوق العاده زیاد است و باید در حدود سی درصد کم شود. بنابراین این هزینه ها نیز بهمان میزان کم شد. مدت هم تغییر کرد و بدین ترتیب قرارداد برای امضا آماده شد.

من مشغول مطالعه این دو قرارداد بودم که، در آذر سال ۱۳۳۳، شاه برای یک سفر رسمی عازم آمریکا و انگلیس شد. اکنون، با دسترسی به اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلیس، معلوم میشود که در همان زمان گزارشهایی بین سفارت انگلیس در تهران و وزارت خارجه انگلیس رد و بدل میشده که در اینجا بی مناسبت نیست به آنها اشاره کنم. استنباط من این

## ۳۵۵ ————— خاطرات ابوالحسن ابتهاج

است که، علیرغم فعالیت عده ای از ایرانیانی که خدماتی برای سفارت انگلیس انجام داده و از این کار بهره مند نیز شده بودند، استیونز<sup>۱</sup> سفیر انگلیس سعی داشت به دخالت‌های دولت انگلیس، حتی در مواردی که منافع اقتصادی و تجارتی انگلیس مطرح بود، خاتمه بدهد.

استیونز، در یکی از گزارش‌های خود، در مورد سفر شاه به لندن مینویسد: «ابتهاج سعی دارد، با کوتاه کردن دست واسطه‌ها و دلال‌ها، سوءاستفاده و فساد را در قراردادهای خارجی از بین ببرد. مثلاً او نسبت به معاملاتی که توسط سهیلی (سفیر ایران در لندن) ترتیب داده شده ظنن است.» استیونز اضافه میکند: «برای ما مشکل است حدس بزنیم محرک و هدف سهیلی از این فعالیتها چیست، لیکن به احتمال قوی علاقه سهیلی نسبت به بعضی از این معاملات صرفاً از روی ملاحظات وطنپرستی نیست.» در گزارش دیگری استیونز میگوید: «بدون شک انعتقاد قراردادهای بزرگ با ایران به نفع انگلیس میباشد، اما از نظر سیاسی مضار زیادی در بر دارد. مثلاً من کوچکترین شکی ندارم که، علیرغم تمام معایب کلافه کننده اش، ابتهاج اعتقاد دارد که دستگاه‌های دولتی باید پاکیزه و عاری از فساد باشند. مضافاً به این که او قادر است به وضع درهم ریخته فعلی خاتمه بدهد.» استیونز مینویسد: «من معتقد هستم منافع ایران در درازمدت ایجاب میکند که ابتهاج در شغل خود باقی بماند و به کارش ادامه بدهد، و بنظر من چنانچه ما حربه بدست کسانی که خواستار برکناری ابتهاج هستند بدهیم نه فقط به ایران بلکه به منافع انگلیس هم لطمه زده ایم. از آن گذشته به نظر من تعداد قراردادهای بزرگی که ما میتوانیم بدون ایجاد انعکاس‌های نامطلوب سیاسی با ایران منعقد کنیم طبعاً محدود است. در حال حاضر قراردادهائی مربوط به راه آهن، راه، لوله کشی و کارخانه سیمان یا منعقد شده اند و یا در مراحل نهائی هستند و بدین ترتیب آمریکائی‌ها هم اکنون نسبت به ما احساس حسادت میکنند.»<sup>۳</sup>

پس از مسافرت شاه، وزرات خارجه انگلیس طی گزارش محرمانه، به استیونز اطلاع میدهد که اولاً سهیلی از سفر شاه بنفع دوستانش، که در معاملات دست داشتند، استفاده کرده است و ثانیاً شاه، طی اقامتش در لندن، تحت فشار قرار گرفته که بنفع جان مولم دخالت کند. سیف الله و اسدالله رشیدیان بنفع شرکت جان مولم فعالیت میکردند و جان مولم به دعوت آنها به ایران آمد و در ایام اقامت خود میهمان آنها بود. رشیدیان شاه را در لندن ملاقات کرد و شرح مفصلی از ابتهاج بدگفت. شاه هم برای مولم پیغام فرستاد که آیا نیازی به مداخله من هست؟ و از مولم جواب آمده بود که در حال حاضر چنین درخواستی ندارند.<sup>۴</sup>

۱- Sir Roger Stevens

۲- اسناد وزارت خارجه انگلیس. 17 Jan 1955 - No. 371/114835

۴- همان پرونده. 25 Feb. 1955

۳- همان پرونده. 2 Feb. 1955

بهرحال، شاه در دوران اقامت خود در خارج به علا وزیر دربار تلگراف کرد که ابتهاج قرارداد را امضاء کرد یا نه؟ علا به من تلفن کرد و موضوع را گفت. به علا گفتم بیخود وقت خودتان را تلف نکنید، تا وقتی مطالعاتم کامل نشود هیچ چیز را امضاء نمیکنم. علا گفت پس بیائید و با هم صحبت کنیم.

جلسه با حضور عبدالله انتظام و علی امینی در دفتر علا تشکیل شد. آن روزها هر کاری پیش میآمد ما سه نفر را، که اتفاقاً با هم خیلی هم دوست بودیم، برای مشورت میخواستند. وقتی به دفتر علا رفتیم او دوباره موضوع تلگرام شاه را مطرح کرد. گفتم آقای علا، من به خود شاه هم گفته ام و خواهش میکنم شما هم حرف مرا به ایشان برسانید که اگر با مفاد قرارداد موافق نباشم امکان ندارد آن را امضاء کنم. بنابراین تا بر من مسلم نشود که این کار صحیحی است آن را امضاء نخواهم کرد. اکنون هم مشغول مطالعه و تحقیق هستم و خواهش میکنم در این مورد عجله نفرمائید.

در جلسه شورای اقتصاد، که با حضور سپهبد زاهدی تشکیل شده بود، دوباره موضوع قرارداد با گروپ وان و جان مولم مطرح شد. زاهدی از من پرسید چرا زودتر شما این دو قرارداد را امضاء نمیکنید؟ جواب دادم من اشخاصی را آورده ام که این قراردادها را به دقت مطالعه کرده اند و به این نتیجه رسیده ام که گروپ وان فقط یک دلال است و اصلاً سابقه و صلاحیت و توانائی بندرسازی ندارد و به این جهت مطلقاً با آنها قرارداد امضاء نخواهم کرد. چطور ممکن است یک شرکتی بتواند فقط با صد هزار لیره این کار را انجام بدهد؟ زاهدی گفت آخر امیرالبحری<sup>۱</sup> انگلیس، که از صد سال پیش راجع به بنادر خلیج فارس تحقیقات مفصلی کرده، نتیجه اطلاعاتش را در اختیار این شرکت گذاشته است. گفتم که چنین چیزی غیرممکن است و اینها بطور قطع دروغ میگویند. معاون وزیر راه در آن جلسه شدیداً از این قراردادها دفاع میکرد، مخصوصاً از قرارداد جان مولم. در مورد این قرارداد گفتم شما اینها را به عنوان مهندس مشاور به کار دعوت کرده اید در حالیکه اینها مهندس مشاور نیستند و خودشان هم از ابتدا گفته اند که ما مهندس مشاور نیستیم و کار ما مقاطعه کاری است. ولی شما اصرار کرده اید که آنها مهندس مشاور باشند. با اینهمه بخاطر مذاکراتی که کرده اید، و چون میدانم جان مولم از مقاطعه کاران درجه یک است، حاضرم قرارداد آنها را امضاء کنم مشروط بر اینکه آنها تغییراتی را که من در نظر دارم قبول کنند.

در آن جلسه برای اولین بار احساس کردم که زاهدی از من رنجش پیدا کرده است و وقتی موضوع احداث کارخانه سیمان پیش آمد به کلی میانه او با من تیره شد. من اصولاً معتقد بودم که پیش از انجام هر برنامه عمرانی میبایست اول تمام جوانب کار توسط مهندسين

مشاور صاحب صلاحیت مورد مطالعه قرار بگیرد و اگر نظر آنها با انجام برنامه موافق بود آنوقت مرحله اجرایی شروع شود. در زمان نخست زهیری زاهدی موضوع ساختن کارخانه سیمان مطرح بود و من قصد داشتم یک مهندس مشاور برای مطالعه این کار استخدام کنم. یک روز زاهدی در جلسه شورای اقتصاد اصرار کرد زودتر تکلیف این کار را روشن کنم و گفت کارخانه سیمان یک آسیاب است آنوقت شما میخواهید برای ساختن یک آسیاب مهندس مشاور بیاورید؟ به او گفتم من طور دیگر نمیتوانم کار کنم. جواب من باعث اوقات تلخی او شد بطوری که بلند شد و از جلسه بیرون رفت. وقتی زاهدی از جلسه رفت عبدالله انتظام و علی امینی روبرو من کردند و گفتند کاملاً حق با شماست. گفتم اگر حق با من است پس شما چرا سکوت میکنید؟ انتظام از جایش بلند شد و به دفتر زاهدی رفت و با او صحبت کرد. زاهدی قبول کرد که جلسه دیگری به ریاست عبدالله انتظام و نمایندگان بانک جهانی که من به نظرهایشان استناد میکردم تشکیل شود و آنها خودشان هر نظری دارند بگویند.

این جلسه در دفتر انتظام، وزیر خارجه، تشکیل شد و براین کوهون و هکتور پرودوم، رئیس دفتر فنی سازمان برنامه، هم در جلسه شرکت کردند. هر دوی اینها تمام حرفهائی را که من در حضور زاهدی راجع به گروپ وان و جان مولم گفته بودم تأیید کردند. در آن جلسه گفتم که قرارداد جان مولم را به این علت که خودشان از اول به دولت ایران گفته بودند مهندس مشاور نیستند ولی در اثر اصرار دولت ایران حاضر شده اند بیایند و کار راهسازی در ایران را به عهده بگیرند خواهم پذیرفت ولی در آن شرایطی خواهم گذاشت که در صورت عدم رضایت از کار آنها بتوان قرارداد را لغو کرد. قیمت پیشنهادی آنها را حداقل سی درصد کم خواهم کرد و این حق را برای سازمان برنامه قائل خواهم شد که هرگاه بعد از دو سال به قسمتی از قرارداد عمل نکرده باشند بتوانیم قرارداد را فسخ کنیم.

بالاخره همانطور که من میخواستم عمل شد و شرایطی را هم که در قرارداد جان مولم گنجاندم به ما این امکان را داد که بعد از مدتی، وقتی دیدم کارشان را طبق قرارداد انجام نداده اند، قرارداد را لغو کنم.

از لحاظ اهمیت برنامه راه سازی از یک طرف، و توجهی که افکار عمومی و مجلس به این برنامه داشتند و انتقاد شدیدی که از کار مولم در جرائد میشد از طرف دیگر، هر دو هفته یکبار با مدیران جان مولم در تهران جلسه ای تشکیل میشد و من شخصاً در این جلسات شرکت میکردم و با شدیدترین لحن از طرز کارشان ایراد میگرفتم. بطور مثال در یکی از جلسات، وقتی جنبه فنی جدول سازی راه مطرح شد، در جواب پرسش من گفتند هر طور شما بفرمائید بهمان نحو عمل خواهیم کرد. من با شدت برخاش کردم که اگر بنا بود به امر من

متخصصین نظر بدهند در دستگاه خودم به تعداد کافی از اینگونه افراد پیدا میشود و لزومی نداشت شما را به عنوان مشاور استخدام کنیم. و فریاد زدم که اگر یک بار دیگر نظیر این موضوع تکرار شود شما را از پنجره بیرون خواهم انداخت.

صورت مذاکرات این جلسات را «پیتراوری»<sup>۱</sup>، که آن وقت مشاور شرکت جان مولم بود و بعدها استاد فارسی در دانشگاه کمبریج شد، به تفصیل تنظیم میکرد و یک نسخه برای سازمان برنامه میفرستاد.

پس از انقضای دو سال مسلم شد که جان مولم از عهده وظایف مهندس مشاور بر نخواهد آمد. بنابراین دستور دادم به آنها اخطار شود که شش هزار کیلومتر راه سازی، که مسئولیت مهندسی و نظارت بر آن بعهده مولم واگذار شده بود، به چهار هزار کیلومتر تقلیل مییابد. پس از چندی، این مقدار به دو هزار کیلومتر تقلیل داده شد و بعداً تنها به طول راه بندر پهلوی (انزلی) - خرمشهر، که تقریباً هزار و دو یست کیلومتر بود، محدود گردید.

این برنامه راه سازی یکی از مفتضح ترین طرحهایی بود که در دست اجرای سازمان برنامه قرار داشت، بنحوی که سازمان برنامه را به بدترین وجهی در افکار عمومی جلوه داد. مدتی بعد از فسخ قرارداد، یک روز در یکی از جلسات شورای اقتصاد، شاه بدون مقدمه گفت که ابتهاج همیشه با قرارداد مولم مخالف بود و من اصرار داشتم این کار انجام شود. گفتم که من تا بحال سکوت کرده بودم ولی حالا که فرمودید باید عرض کنم که من با تمام قوا مقاومت کردم و تغییراتی دادم که بالاخره هم بموجب این تغییرات توانستیم قرارداد را لغو کنیم.

اینجا باید گفت که هنوز هستند اشخاصی که، یا از روی بی اطلاعی یا اغراض شخصی، میگویند که من شرکت جان مولم را آوردم. در حالیکه قرارداد با جان مولم، پیش از آمدن من از آمریکا به ایران، به انگلیسی تهیه و به زبان فارسی ترجمه شده و آماده امضاء بود و من آن را، تا زمانی که تغییرات لازم در آن داده نشد، و با وجود اصرار شاه برای امضاء بلافاصله آن، امضاء نکردم.

همانطور که قبلاً اشاره کردم، این یک قرارداد مفتضحی بود که به شرکت جان مولم حق میداد تا انقضای مدت هشت سال، ولو کار آنها مورد رضایت دولت ایران نباشد، بکار خود ادامه بدهد. من تنها به موجب همین تغییرات توانستم قرارداد آنها را لغو کنم. و چنانچه این اصلاحات بعمل نیامده بود سازمان برنامه بهیچوجه نمیتوانست تا انتهای مدت هشت سال قرارداد را فسخ کند.

با این اقدامات که به اصرار من، در راه حفظ منافع ایران، به عمل آمد، نه تنها شرکت



جان مولم، بلکه طرفداران ایرانی آنها که در اجرای این طرح ذینفع بودند از دشمنان سرسخت من شدند.

### موضوع مناقصات و پرداخت ها

در همان ضمن که، به ترتیب فوق، نقشه برداری شش هزار کیلومتر راه به جان مولم واگذار شد، دولت انگلیس اعتباری به مبلغ ۱۵ میلیون لیره برای خرید ماشین آلات از انگلستان در اختیار سازمان برنامه گذاشت. من، چون مایل نبودم که ماشین آلات مورد نیاز برنامه عمرانی بدون مناقصه بین المللی خریداری شود، حاضر نشدم که ماشینهای راه سازی را هم بدون مناقصه بین المللی خریداری کنم.

بنابراین سازمان برنامه تصمیم گرفت ماشینهای راه سازی را از تولید کنندگان بزرگ جهان، با شرایط بسیار مناسب و با اخذ اعتبار بلند مدت و با نرخ بهره بسیار نازل، خریداری کند و مقاطعه کارانی که به ماشینهای راه سازی احتیاج داشته باشند بتوانند ماشینهای مزبور را، به بهائی که سازمان برنامه به عنوان یک خریدار عمده تعیین کرده است، خریداری کنند و بهره ای از قرار ۶ درصد با آنها محسوب شود. همین رو به در مورد ماشینهای کشاورزی هم اتخاذ شد.

اینجا بی مناسبت نیست بگویم که در سازمان برنامه دستور داده بودم که وقتی مقاطعه کاری کارش را انجام داد، و صورت وضعیت را به سازمان برنامه تسلیم کرد، حداکثر ظرف مدت پنج روز پول او پرداخت شود. و گفته بودم که در غیر این صورت رئیس حسابداری و دیگر اشخاص مسئول را من فصل میکنم. در نتیجه در زمان تصدی من حتی یک مورد هم پیش نیامد که پرداخت طلب مقاطعه کاری بیش از پنج روز طول بکشد، در حالی که قبلاً ماهها طول میکشید تا طلب مقاطعه کاران، آنهم بعد از گرفتن رشوه، پرداخت شود. بدین ترتیب بهانه عمده برای رشوه گرفتن، تا جایی که من اطلاع دارم، از بین رفت.

### عزل زاهدی

رابطه من با زاهدی پس از این برخوردها به شدت تیره شد بطوری که وقتی قرارداد مهندسی مشاور ساختن بنادر را با شرکت کامپساکس<sup>۱</sup>، که در زمان رضاشاه مهندس مشاور ساختن راه آهن ایران بود و حسن شهرت بین المللی داشت، امضاء کردم او به قدری ناراحت شد که دستور داد نمایندگان آنها را به محوطه بندر خرمشهر راه ندهند. شرکت کامپساکس مورد قبول و اعتماد بانک جهانی هم بود. بعد از انعقاد قرارداد با کامپساکس دو

نفر از مهندسين اين شركت براي بررسي وضع بندر خرمشهر، كه قرار بود قبل از بقيهٔ بنادر ساخته شود، به آنجا رفتند. از خرمشهر به من اطلاع دادند كه مهندسين كامپاسكس را به محوطهٔ بندر راه نميدهند. به سرلشگر عباس گرزن، كه وزير راه زاهدي بود، تلفن كردم و علت را پرسيدم. گرزن طوري صحبت كرد كه به من فهماند خودش در اين ماجرا دخالتی نداشته و زاهدي به او دستور داده است. رفته پيش شاه و وضعيت را به او گفتم. اتفاقاً به فاصلهٔ چند روز زاهدي از كار بركنار و قضيه خود بخود حل شد.

بطوريكه اسناد محرمانه حكايه ميكنند، چندي قبل از آمدن من به سازمان برنامه، شاه سفرای آمريكا و انگليس را بطور جداگانه ملاقات ميكنند و ميگويد، چون شايعات مربوط به سوءاستفاده های مالی سپهبد زاهدي موجب نگرانی او شده است و چون زاهدي برای انجام مذاكرات مربوط به انعقاد قرارداد جديد با كنسرسيوم شركتهای نفتی مناسب نيست، قصد دارد او را معزول نمايد. سفرای مزبور هم پس از مشورت با يكديگر شاه را از تصميم خود منصرف ميكنند.<sup>۱</sup>

همين اسناد نشان ميدهند كه، پس از تصدی من در سازمان برنامه و بروز اختلافات بين من و زاهدي، او با تمدن الملك سجادی، نمایندهٔ سفارت انگليس در تهران، ملاقات ميكنند و در ضمن ابراز نارضايتی و انتقاد از من ميگويد ابتهاج آدم درستی نيست و اسنادی در بانك ملی موجود است كه موضوع را تاييد ميكنند. زاهدي اضافه کرده بود كه چون مايل نيست كار به جنجال كشيده شود موضوع را فاش نخواهد كرد و در پايان ميگويد عليرغم تمام اين قضایا هنوز ميل دارد با من همكاری داشته باشد.<sup>۲</sup>

بدین ترتیب این اولین باری بود كه کسی مرا به نادرستی متهم ميكرد. در تمام مدت خدمت من، حتی مخالفينم كه عدهٔ آنها كم نبود، همیشه امانت و درستكاری مرا تاييد ميكرند.

آنچه مسلم است اين است كه از يك طرف زاهدي عزل مرا از شاه ميخواست و از طرف ديگر شاه مترصد بود زاهدي را از كار بركنار كند، بطوري كه وقتی زاهدي استعفاء ميدهد طی نامه ای به شاه مینویسد كه بين من و ابتهاج يك كدام را انتخاب فرمائيد. و شاه به او جواب ميدهد ما به ابتهاج كه از حيث لياقت برجسته است احتياج داريم و او را از كار بركنار نخواهيم كرد. و از زاهدي ميخواهد كه در تصميم خود تجديد نظر كند.<sup>۳</sup>

در آن هنگام خارجيها بطور اعم، و انگليسها بطور اخص، در مورد اوضاع ايران و آیندهٔ مملكت اظهار بدبینی ميكرند. زاجر استیونز، سفير انگليس، شاه را ضعيف و بی اراده و

۱- رجوع كنيد به ضميمه های «ز» و «ژ».

۲- رجوع كنيد به ضميمهٔ «س».

۳- رجوع كنيد به ضميمهٔ «ش».

زاهدی را برای نخست وزیری نامناسب میدانست و معتقد بود که زاهدی به ظن قوی مشغول پر کردن جیب خود و دوستانش است.<sup>۱</sup> پس از رفتن زاهدی نظر وزارت خارجه انگلیس این بود که ایران به یک نخست وزیر قوی و لایق احتیاج دارد. یکی از کسانی که در این باب مورد مشورت وزارت خارجه انگلیس قرار گرفت خانم لمبتون بود. لمبتون اینطور اظهار نظر کرده بود که شاه آدم بیبوهه ایست، چون نه خودش قادر به حکومت است و نه میگذارد سایرین حکومت کنند. در مورد من هم میگوید که ابتهاج هم بدرد این کار نمیخورد و تنها کسی که قادر به حل مسائل ایران و نجات مملکت میباشد سیدضیاءالدین طباطبائی است.<sup>۲</sup>

در مورد زاهدی باید گفته شود که نخست وزیر پر قدرتی بود. با این که وکلای مجلس هنوز وزنی داشتند زاهدی ابداً به آنها اعتنا نمیکرد و چون قدرت نظامی هم داشت همه از او میترسیدند. عکس او در کنار شاه همه جا در خیابانها دید میشد و عملاً مرد قدرتمند کشور شناخته شده بود. شاه طبعاً از این که زاهدی این همه قدرت داشت راضی نبود و دنبال فرصتی بود که او را برکنار کند و شاید موضوع اختلاف من با زاهدی، مخصوصاً وقتی مهندسین کامپساکس را طبق دستور او به محوطه بندر خرمشهر راه نداده بودند، یکی از بهانه هائی بود که موجب کنار گذاشتن او شد.

اختلاف نظر من و زاهدی متأسفانه باعث شد که رابطه ما از آن پس بکلی قطع شود بطوری که من دیگر او را ندیدیم.

### دولت علا و برنامه هفت ساله دوم

با رفتن دولت زاهدی در تاریخ ۱۷ فروردین ۱۳۳۴ حسین علا به نخست وزیری رسید. روزنامه ها و مجلس سر و صدا میکردند و از این که برنامه های عمرانی به مرحله اجرا در نمیآمدند ناراضی بودند و معروف شده بود که مدیر عامل سازمان برنامه بجز مطالعه کاری نمیکند. علا واغلب وزرای او اصرار داشتند هر چه زودتر طرحهای عمرانی را شروع کنیم. تنها جواب من هم این بود که تا مطالعات کافی انجام نشود دست به کاری نخواهم زد.

یک روز، در جلسه ای که در منزل علا با حضور علی امینی وزیر مالیه و عبدالله انتظام وزیر خارجه داشتیم نخست وزیر گفت ما وضعیت خیلی مشکلی پیدا کرده ایم. همه میگویند چرا کاری در مملکت انجام نمیشود. و آنوقت روبه من کرد و گفت زودتر یک کاری شروع کنید. جواب دادم آقای کاشانی، وزیر اقتصاد ملی شما، چند روز پیش

۱- رجوع کنید به ضمیمه «ص».

در مهمانی سفارت آمریکا وقتی از سفارت بیرون می‌آمدم دوید پشت سر من و گفت میدانید که چقدر به شما ارادت دارم. گفتم لازم نیست بگوئید خودم میدانم شما به من لطف دارید. گفت خواهش میکنم کارها را شروع کنید، حتی اگر پنجاه درصد از اعتبارات هم نفعه شود. به آقای کاشانی گفتم از شما که مرا میشناسید تعجب میکنم چرا چنین حرفی میزنید. شما میدانید غیرممکن است من حاضر شوم پول مملکت را نفعه کنم، حتی اگر سروصدای مجلس و جراند درآمده باشد.

وقتی این مطلب را گفتم، علی امینی گفت نه، پنجاه درصد زیاد است، ولی بیست و پنج درصد اشکالی ندارد. گفتم آقایان، شما اطمینان داشته باشید اگر بدانم که حتی پنج درصد از هزینه های عمرانی تلف میشود دست به هیچ کاری نخواهم زد، چه رسد به بیست و پنج درصد. سپس به علا گفتم خیلی متأسفم که اسباب زحمت شما را فراهم کرده ام، ولی من متقاضی این شغل نبودم و از این که دولت شما را متزلزل کرده ام متأسفم. شما میتوانید شخص دیگری را برای این کار در نظر بگیرید. ولی تا من بر سر این کار هستم و تا دستگاه اجرایی من آماده نشود من بی مطالعه دست بکاری نخواهم زد. اگر از ناحیه مجلس تحت فشار هستید جلسه ای تشکیل بدهید و من حاضرم با نمایندگان مجلس صحبت کنم. همه این پیشنهاد را پسندیدند.

چند روز بعد از وکلای مجلس دعوت کردند که جلسه ای در منزل مصطفی تجدد، که نماینده مجلس و مؤسس و رئیس هیأت مدیره بانک بازرگانی ایران بود، تشکیل شود. تابستان بسیار گرمی بود. چادر بزرگی در باغ زده بودند و شصت نفر از نمایندگان مجلس از فراکسیونهای مختلف آمده بودند. آنوقت مجلس هنوز قدرتی داشت. علا و عبدالله انتظام و علی امینی هم حضور داشتند. ابتدا ضیاءالدین نقابت، نماینده خوزستان، و حسام الدین دولت آبادی، نماینده اصفهان، نطقهای غرائی ایراد کردند و از من تعریف و تمجید کردند، اما گفتند که ما به موکلین خود چه بگوئیم؟ همه انتظار دارند کاری شروع شود. آقای ابتهاج مرد بسیار نازنین و درستکاری است اما به هیچ کس اعتناء نمیکند. اسب خودش را سوار است و هرطور که میخواهد میتازد. همه نمایندگان بیانات و انتقادهای آنها را با «صحیح است، صحیح است» و «احسنت، احسنت» تصدیق کردند.

پس از اینکه صحبت وکلا تمام شد من بلند شدم و گفتم که آقایان پول خرج کردن از جیب یک نفر دیگر کار آسانی است، بخصوص اینکه همه شما اصرار دارید من پول خرج کنم. گمان میکنم شما تصدیق خواهید کرد که من آنقدر شعور دارم که بدانم چه راهی را برای وجیه المله شدن پیش بگیرم. در دنیا کاری آسان تر از این نیست که انسان با پول دیگران دوست بخرد. ولی من طوری عمل کرده ام که شما همه از من ناراضی هستید و

میگویند به فلک اعتنا نمیکنم. اما هدف من این است که پول مملکت را طوری به مصرف برنامه های عمرانی برسانم که مرتکب اشتباهاتی که در گذشته شده اند نشوم.

آنگاه مثال سد کرخه و کارخانه قند شاهی را برایشان زدم و گفتم من نمیخواهم این نوع اشتباهات تکرار شود. گفتم دولت میتواند با صدور یک تصویبنامه مرا برکنار کند، و اطمینان داشته باشید که عده زیادی داوطلب ریاست سازمان برنامه هستند و حاضرند دیناری هم حقوق نگیرند. من داوطلب این کار نبوده ام ولی با شرائطی این کار را قبول کرده ام و تا روزی که سر این کار هستم امکان ندارد طرحی را بدون مطالعه اجرا کنم. شما صبر داشته باشید به موقع خود اغلب کارهای مورد نظر شما انجام خواهد شد.

اظهارات من با تائید همه و کف زدنهای حاضرین رو برو شد. هوا نسبتاً تاریک شده بود و چند نفر از وکلا که از مخالفین سرسخت من بودند بی سرو صدا جلسه را ترک کردند و رفتند. ولی ظاهراً صحبتهای من آنقدر اثر گذاشته بود که بعد از پایان جلسه علا و امینی و انتظام هر سه آمدند و از مطالبی که گفته بودم تعریف کردند و به من تبریک گفتند.

بعد از این جلسه علا هم دیگر خیالش آسوده شد و موضع سقوط دولت او منتفی گردید. چند روز بعد که به ملاقات شاه رفتم او با حیرت از من پرسید شما به نمایندگان مجلس چه گفتید که راضی شدند؟ جواب دادم مطالب را صاف و پوست کنده و از روی اعتقاد با آنها در میان گذاشتم و بهمین جهت ظاهراً قانع شدند.

### نحوه برنامه ریزی

شاید وکلای مجلس فکر میکردند که ابتهاج مینشیند در منزلش و مطابق سلیقه خودش برنامه عمرانی درست میکند و بعد هم، از روی تعصب، روی برنامه ای که تهیه کرده ایستادگی میکند. در حالیکه سلیقه و تعصب شخصی کوچکترین دخالتی در کارها نداشت. مدتی سعی کرده بودم با کمک دیگران افراد تحصیل کرده و متخصص را در رشته های مختلف جمع کنم و با نظر آنها برنامه هفت ساله دوم را تنظیم کنم. بعد از تحقیق فراوان یک هیأت شصت نفره را انتخاب کردم که در میان آنها مهندسين درجه یک، پزشکان برجسته و متخصصین سایر زمینه ها شرکت داشتند که بخشهای مختلف برنامه هفت ساله دوم با نظر این هیأت شصت نفره تهیه میشد. این هیأت ماهها مشغول این کار بود و من در جلسات اولیه آن شخصاً شرکت میکردم.

### تصویب برنامه هفت ساله دوم

وقتی برنامه را به هیأت دولت بردم تمام وزراء از سهم وزارتخانه های خود در برنامه های

عمرانی ناراضی بودند. جواب من این بود که من این برنامه را پیش شما میگذارم و شما هر تغییری میخواهید در آن بدهید اما به یک شرط و آن اینکه از مجموع مخارج تجاوز نکنید و اگر خرج اضافی ایجاد میکنید محل تأمین اعتبار آن را هم مشخص کنید.

هیأت وزیران مدتها در مورد جزئیات برنامه هفت ساله دوم بحث کرد ولی، علیرغم ناراضیاتی هائی که هر کدام از وزراء از تخصیص اعتبارات داشتند و سهم وزارتخانه خودشان را کافی نمیدانستند، سرانجام برنامه را همانطور که ارائه داده بودم تصویب کردند. البته خود من هم میدانستم که مبالغی که بهر یک از وزارتخانه های مختلف تخصیص داده شده بود احتیاجات آنها را رفع نمیکرد، ولی چاره ای نبود و میبایست آن منابع مالی محدود را بین همه تقسیم کرد.

پس از تصویب هیأت وزیران، برنامه هفت ساله دوم تقدیم مجلس شد و پس از نه ماه در ۲۲ اسفند ۱۳۳۴ بصورت قانون درآمد. هزینه طرحهایی که در مدت برنامه هفت ساله دوم میبایستی اجرا شوند در حدود ۷۰ میلیارد ریال پیش بینی شده بود.

اینجا باید متذکر شوم که اهمیت برنامه هفت ساله دوم در این بود که توانست اساس زیربنائی و سازمانی را که برای اجرای برنامه های وسیعتر بعدی لازم بود پایه گذاری کند. پس از رکودی که در سالهای اول دهه ۱۳۳۰، در نتیجه بحران نفت، پیش آمده بود درآمد ناخالص ملی ایران از رشدی معادل ۷ الی ۸ درصد برخوردار بود.

وقتی برنامه هفت ساله دوم در مجلس مطرح شد و کلاً هنوز قدر و منزلتی داشتند و نسبتاً آزادانه در مورد مسائل مملکت اظهار نظر میکردند. بحث درباره برنامه هفت ساله دوم مدتها در مجلس ادامه یافت. هر وکیلی سعی میکرد اعتبارات عمرانی حوزه انتخابیش افزایش پیدا کند، و بعضیها نیز فرصت را برای ایراد نطقهای ماجراجویانه و پرسروصدا علیه من مغتنم میشمردند. من و همکارانم شخصاً در کمیسیون برنامه مجلس حاضر میشدیم و از برنامه ها دفاع میکردیم.

بعد از مدتها گفتگو و بحث، برنامه هفت ساله دوم به نظر من با رعایت اصول دموکراتیک به تصویب مجلسین رسید و به همین دلیل بعد از تصویب آن من به همه میگفتم که دیگر به کسی اجازه نخواهم داد بیاید و بخواهد برای تغییر کارها اعمال نفوذ کند.

بین نمایندگان مجلس هیجدهم، که انتخابشان بسته به میل شاه بود عده ای افراد ماجراجو هم وجود داشتند. یکی از این افراد ابوالحسن عمیدی نوری بود که روزنامه داد را هم منتشر میکرد. این شخص در زمان غائله آذربایجان به دعوت پیشه وری به تبریز رفته بود و در مراجعت به تهران دو سرمقاله در روزنامه داد نوشت که «رژه ارتش جوان جمهوری

## خاطرات ابوالحسن ابتهاج ۳۶۵

دموکراتیک آذربایجان را دیدم و با رژه ارتش شاهنشاهی مقایسه کردم». عمیدی نوری در این مقایسه ارتش شاهنشاهی را بطور مفتضحی با ارتش فرقه دموکرات مقایسه کرده بود و تا آنجا که توانسته بود نسبت به ارتش ایران اهانت کرده بود. عمیدی نوری مثل بعضی از افراد دیگر پول میگرفت و از این نوع مقالات مینوشت. روزی به شاه گفتم اعلیحضرت شما سابقه این شخص را میدانید؟ شاه گفت بله. گفتم باوجود اینکه از خیانت او مطلع هستید باز هم او را وکیل کرده اید؟ شاه پاسخی نداد.

یکی دیگر از نمایندگان مجلس که با بعضی از طرحهای برنامه هفت ساله دوم، مخصوصاً برنامه های راه سازی، مخالفت میکرد ابوالحسن حائری زاده بود. همین شخص وقتی من در بانک ملی بودم یکی از نمایندگان متنفذ مجلس و جزو مخالفین سرسخت دولت بود. اما همان موقع یک روز به دیدن من آمد و گفت عده ای از ما به این نتیجه رسیده ایم که شما باید نخست وزیر بشوید، چون نسبت به شما خیلی اعتقاد پیدا کرده ایم.

وقتی برنامه هفت ساله دوم در مجلس مطرح بود حائری زاده شروع به مخالفت با برنامه راه سازی کرد. او که خودش را بالاتر از این میدانست که عضو یکی از کمیسیونهای مجلس باشد، نطقی در مجلس شورا ایراد کرد و گفت این راهی که میخواهند از خرمشهر به بندر پهلوی بسازند فقط به خاطر اهمیت سوق الجیشی آن است، که اگر جنگی در بگیرد قشون آمریکا بتواند از این راه به شوروی حمله کند. من از این استدلال خیلی تعجب میکردم و از خود میپرسیدم که چطور آدمی که آمده بود و به من پیشنهاد نخست وزیری کرده بود حالا که میخواستم این شاهراه حیاتی را بسازم تا این حد مرا اجنبی پرست و بی حیثیت میدانست و خیال میکرد که من به دستور آمریکائی ها این طرح را اجرا میکنم؟ بهر حال در جواب حائری زاده گفتم که اگر به من میگفتند که شما از میان همه این برنامه های عمرانی فقط میتوانید یکی را انتخاب کنید من بدون تردید راه سازی را انتخاب میکردم. چون لازمه پیشرفت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی هر جامعه ای ایجاد و برقراری ارتباط میان نقاط مختلف آن جامعه است.

### موضوع ساختمان سد کرج

وقتی به سازمان برنامه رفتم دو طرح مختلف در مورد سد کرج وجود داشت. یکی گزارشی که شرکت آمریکائی و دیگری نظری بود که یک شرکت فرانسوی داده بود. تا آنجائی که بخاطر دارم، اختلاف این دو طرح از این قرار بود: از لحاظ قیمت طرح آمریکائی ها در حدود صد میلیون تومان گرانتر از طرح فرانسوی ها بود. دوم اینکه آمریکائی ها معتقد بودند با توجه به موقعیت سد کرج، که در منطقه زلزله خیز قرار دارد، ساختن سد بتونی نازک

بهیچوجه مصلحت نیست چون در مقابل زلزله مقاومت نخواهد کرد. سوم اینکه آمریکائی ها عقیده داشتند که از لحاظ ایجاد برق ارتفاع سد میبایست ده متر بلندتر باشد.

این موضوعی نبود که من بتوانم آن را در تهران و با نظر همکارانم حل کنم. بنابراین تصمیم گرفتم موضوع را به هیأتی از کارشناسان بین المللی ارجاع و طبق نظر آنها تصمیم بگیرم. اتفاقاً در همین ایام پسر آلکساندر گیب که آلیستر گیب نام داشت به تهران آمد. من با آشنائی که با این مؤسسه و با این شخص بخصوص داشتم موضوع را با وی در میان گذاشتم و پس از اینکه اختلاف بین دو طرح را برای او شرح دادم راجع به صلاحیت افرادی که در حل این اختلاف میتوانند کمک کنند نظر خواستم و گفتم میل دارم یک آمریکائی، یک فرانسوی و یک انگلیسی که از کارشناسان برجسته باشند در این امر شرکت کنند. او تکلیف مرا قبول کرد و به همین نحو نیز عمل شد و در نتیجه سه نفر از برجسته ترین متخصصین سد سازی از آمریکا، فرانسه و انگلیس به ایران آمدند. این متخصصین را به اتفاق معاون سازمان برنامه به محل سد کرج فرستادم و آنها چند روز به رسیدگی پرداختند و به اتفاق نظر دادند که محل سد از لحاظ ساختن سد نازک بتونی بهیچوجه اشکالی نخواهد داشت. راجع به ارتفاع سد هم، تا آنجائی که بخاطر دارم، اینطور نظر دادند که چنانچه دیوار سد چهار متر بلندتر باشد مقدار برق تولیدی با توجه به احتیاجات محلی کافی خواهد بود. به این ترتیب با خاطر آسوده اجرای طرح، بنحوی که کمیسیون بین المللی به اتفاق آراء نظر داده بود، مورد تصویب قرار گرفت و ساختمان سد آغاز شد.

بی مناسبت نیست اینجا تذکر بدهم که در تمام طول مدتی که مشغول گفتگو راجع به این مسائل بودم قسمتی از مطبوعات تهران مرا به عنوان اینکه از عمال آمریکا هستم متهم کرده و اظهار میداشتند که ابتهاج هیچوقت حاضر نخواهد شد ساختن سد کرج را به یک شرکت فرانسوی واگذار کند.

چندین سال از این قضایا گذشت. من از سازمان برنامه رفته بودم و سد کرج و سد سفید رود هر دو تکمیل شده بودند که زلزله تابستان سال ۱۳۴۱ پیش آمد و مرکز آن در بوئین زهرا، تقریباً بین دو سد سفید رود و کرج، قرار داشت. ساعت هشت صبح روز بعد از وقوع زلزله به صفی اصفیاء، که مدیر عامل وقت سازمان برنامه بود، تلفن کردم و پرسیدم آیا سدها صدمه خورده اند یا خیر؟ اصفیاء جواب داد خبری ندارد و پس از رسیدگی نیم ساعت بعد اطلاع داد که خوشبختانه هیچگونه آسیبی به سدها وارد نشده است.



## عایدات نفت و دخالت سفیر آمریکا

در تابستان سال ۱۳۳۴ «چی پین»<sup>۱</sup>، سفیر آمریکا در تهران، به شاه پیشنهاد میکند که دولت بجای اینکه عایدات نفت را به کارهای عمرانی تخصیص بدهد آن را مانند سایر درآمد های دولت به بودجه عادی ببرد و برای اجرای برنامه های عمرانی از خارج وام بگیرد. وقتی شاه پیشنهاد سفیر آمریکا را با من در میان گذاشت گفتم چی پین غلط میکند، سفیر آمریکا چه حق دارد چنین جسارتی بکند و بخودش اجازه بدهد که بیاید پیش اعلیحضرت و در امور مملکت دخالت کند؟ در هر صورت چنین کاری امکان پذیر نیست. دلائلم را برای شاه توضیح دادم و گفتم اگر قرار باشد برای کارهای عمرانی وام بگیریم من باید بروم پیش بلاک دربانک جهانی و وضع اقتصادی و مالی کشور را توضیح بدهم. بلاک خواهد پرسید درآمد نفت را بچه مصرفی میرسانید؟ باید جواب بدهم که قسمت عمده آن خرج ارتش و بقیه برای پرداخت حقوق مستخدمین دولت مصرف میگردد. بلاک خواهد گفت با عقیده و اعتقادی که شما به اصل اجرای اصلاحات اقتصادی و اجتماعی دارید چطور عایدات نفت را اینطور مصرف میکنید، کاری که شما میکنید بقدری نامعقول است که از اشخاصی که دارای مغز سالم هستند اینگونه رفتارها غیرمنتظره است و در چنین شرائطی بانک جهانی نمیتواند به شما وام بدهد. شاه گفت میگوئید پس چه باید کرد؟ گفتم به چی پین بفرمائید این کارها مربوط به ابتهاج است و او ز بار چنین پیشنهادی نخواهد رفت و اگر اصرار کنیم استعفاء خواهد داد و چون به ابتهاج احتیاج داریم نمیتوانیم چنین کاری کنیم. از چهره شاه معلوم بود که این راه حل موجب رضایت خاطر او شده است.

دو روز بعد برای شرکت در جلسه سالانه بانک جهانی و صندوق بین المللی پول عازم ترکیه شدم. در استامبول برای یک دیدار تشریفاتی به ملاقات «جرج همفری»<sup>۲</sup>، وزیر دارائی آمریکا، رفتم. قائم مقام او و «آندرو اوری»<sup>۳</sup>، معاون وزارت دارائی آمریکا که از سالها پیش با من آشنائی داشت، در این جلسه شرکت داشت. هامفری پرسید کارهایتان چطور پیش میرود؟ جواب دادم مشکلات زیاد دارم و یک قسمت از آن مربوط به دولت شماست. با تعجب پرسید چطور؟ گفتم اخیراً سفیر کبیر شما در تهران پیشنهاد کرده است که دولت ایران درآمد نفت را به بودجه عادی ببرد و هزینه برنامه های عمرانی را از طریق قرض خارجی تأمین کند. هامفری گفت ممکن نیست سفارت آمریکا چنین پیشنهادی کرده باشد. گفتم چی پین این موضوع را به شاه پیشنهاد کرده است. یک بار دیگر هامفری گفت چنین چیزی امکان ندارد. گفتم دو روز پیش شخص شاه این مطلب را به من گفت. بنابراین

Selden Chapin - ۱

George Humphery - ۲

## ۳۶۸ ————— خاطرات ابوالحسن ابتهاج

شما شکی در مورد صحت آن نداشته باشید. وزیر دارائی آمریکا پرسید شما چه عکس العملی نشان دادید؟ گفتم به شاه جواب دادم در صورتیکه پیشنهاد سفیر آمریکا مورد قبول واقع شود من استعفاء خواهم داد. هامفری گفت من هم اگر بجای شما بودم همینطور رفتار میکردم.

در بازگشت به تهران جریان صحبت خود را با هامفری به اطلاع شاه رساندم. چند روز بعد چی پین را در یکی از پذیرائی های رسمی دیدم و موضوع ملاقاتم را با وزیر دارائی آمریکا به او گفتم و اضافه کردم که هامفری باور نمیکرد شما چنین پیشنهادی کرده باشید. چی پین سکوت کرد.

این قضیه در سال ۱۳۳۴ اتفاق افتاد. در سال ۱۳۳۶ در کنفرانس صنعتی سانفرانسیسکو به یکی از دوستانم برخوردیم که سابقاً نماینده آمریکا در هیأت مدیره صندوق بین المللی پول بود و هنگام ملاقات من با هامفری در وزارت دارائی آمریکا خدمت میکرد. این شخص به من گفت که وقتی شما جریان ملاقات خود را با هامفری به چی پین گفتید چی پین موضوع را به وزارت خارجه گزارش داد و وزارت خارجه هم موضوع را از وزیر دارائی تحقیق کرد. هامفری جریان را تأیید کرد و گفت برای او باور کردنی نیست که دولت آمریکا چنین پیشنهادی کرده باشد.

استنباط من این است که چون در آن زمان دولت آمریکا به تأمین کسری بودجه ایران کمک میکرد، اعضای سفارت در تهران پیش خودشان فکر کرده بودند که چگونه از شر این کار خلاص شوند و بنظرشان رسیده بود که به دولت ایران پیشنهاد کنند درآمد نفت را در بودجه عادی منظور کند تا بودجه توازن پیدا کند و بدین ترتیب موضوع کمک به کسری بودجه ایران منتفی شود و بعد، چنانچه دولت خواست برای اجرای برنامه های عمرانی پولی قرض کند، دیگر ربطی به آنها نخواهد داشت. اگر من در این مورد مقاومت نکرده بودم شاه پیشنهاد سفیر آمریکا را به احتمال زیاد قبول میکرد.

من همیشه احساس میکردم که چی پین نسبت به من نظر نامساعد دارد و مخالف او با من از این تاریخ شدیدتر شد. هنگامی که موضوع احداث سد کرج پیش آمد دیگر خصومت او با من علنی گردید. قضیه سد کرج از این قرار بود که قبل از آمدن من به سازمان برنامه، در زمان نخست وزیری زاهدی، برای جلب رضایت خاطر سفارت آمریکا تصمیم گرفتند ساختن سد کرج را بدون مناقصه به شرکت آمریکائی ماریسن نودسن بدهند و هزینه آن را از بانک «صادرات-واردات (اکسیم بانک)»<sup>۱</sup> آمریکا قرض کنند. بطور کلی وامی که «اکسیم بانک» میداد به این شرط بود که کلیه امور مهندسی و اجرایی طرح منحصرأ به وسیله

متخصصین، مهندسین و شرکتهای آمریکائی انجام شود. این طرز عمل بکلی با روش من منافات داشت زیرا همیشه اصرار داشتم که اجرای طرحهای مهم از طریق مناقصه بین المللی صورت بگیرد و اگر قرار بود وامی بگیریم زیر بار این شرط که هزینه های مربوط به اجرای طرح در یک کشور بخصوص خرج شود نمیرفتم.

آن روزها، تحت تأثیر «اصل چهارم» و به تقلید از آمریکائیهها، مؤسسه ای بنام «کی - دی - ای»<sup>۱</sup> درست شده بود و مهندس خلیل طالقانی، که در دولتهای مختلف منجمله دولت مصدق و علا وزیر کشاورزی بود، در رأس این مؤسسه قرار داشت. من نه فقط طرز فکر افرادی مانند طالقانی را نمیپسندیدم بلکه با اقداماتی که خود او در خصوص سد کرج انجام داده بود مخالف بودم. چرا که از نظر اصولی این اقدامات را به مصلحت مملکت نمیدانستم و طبق روش معمول خود مخالفتم را آشکار و علنی همه جا بیان میکردم. این رفتار من نه فقط موجب رنجش طالقانی بلکه باعث دلخوری شدید و یلیم وارن رئیس اصل چهارم در تهران، چی پین سفیر آمریکا و اکسیم بانک شد.

قابل ذکر اینکه طبق اسناد وزارت خارجه انگلیس، استیونز، سفیر انگلیس، در یکی از گزارشهای خود به لندن مینویسد: «چنانچه هنوز کسانی در لندن هستند که اعتقاد دارند ابتهاج طرفدار آمریکائی ها و ضد انگلیسهاست باید به اطلاعاتان برسانم که ظرف چند روز اخیر دعوی شدیدی بین ابتهاج از یک طرف و سفارت آمریکا و اکسیم بانک از طرف دیگر در گرفته است.<sup>۲</sup> طبیعتاً شرکت موريسن نودسن هم، که سفارت خود را در تهران و دولت آمریکا را تحت فشار قرار داده بود که اجرای طرح به آنها واگذار شود<sup>۳</sup> با من دشمن شدند. یک روز گزارش دادند طالقانی میگوید شخصی را که شما برای نظارت امور مالی سد فرستاده اید (یعنی دانشپور ناظر مالی سازمان برنامه) موجب شکایت موريسن نودسن شده است بطوری که میگویند ادامه این طرز رفتار دانشپور باعث خواهد شد که آنها از کار خود دست بکشند. گفتم به آنها بگوئید اگر میخواهند بروند کسی مانع رفتن آنها نخواهد شد و من هم از این حرفها نمیترسم. میدانم که اگر آنها بروند کار سد کرج دو سال عقب خواهد افتاد ولی به آنها بگوئید این آخرین باری باشد که از این پیغامها میفرستند. ضمناً پرسیدم مگر دانشپور چکار میکند که اینها نگران شده اند؟ گفتند در کارهای آنها دخالت میکند. گفتم او را برای همین کار آنجا فرستاده ایم. اگر کارشکنی میکند باید به موضوع رسیدگی شود، ولی اگر وظیفه خود را درست انجام میدهد بگوئید از این نازها نکنند. بعد از این جریان

۱- Karun Dam Authority (K.D.A.)

۲- اسناد وزارت خارجه انگلیس 16 June 1955 - No. 371/114850

۳- اسناد وزارت خارجه انگلیس 2 Oct 1956 - No. 371/120714

دیگر شکایت و تهدیدی از طرف طالقانی یا موریسن نودسن نرسید. چندی بعد شاه گفت کار این شخص (دانشپور) را از سد کرج تغییر دهید. پرسیدم چرا؟ شاه جواب داد به من گزارش داده اند که او در آنجا بنفع مصدقی ها فعالیت میکند. گفتم سد کرج جای فعالیت سیاسی نیست. هیچ میدانید این شخص علیه من کتاب نوشته است؟ شاه قانع نشد و اصرار کرد که شغل دیگری به او داده شود. ناچار گفتم او را به قسمت دیگری از سازمان برنامه منتقل کنند.

### مذاکرات با اکسیم بانک و انتظار عزل من

چندی بعد، هنگامی که برای مذاکره با بانک جهانی به واشنگتن رفتم، پرودم که همراه من بود چندین بار گفت که هیأت مدیره اکسیم بانک (بانک صادرات و واردات آمریکا) اصرار دارند با من ملاقات کنند. پرودم بحدی اصرار کرد که بالاخره دعوت آنها را قبول کردم و باتفاق به ملاقات هیأت مدیره بانک مزبور رفتیم.

ضمن مذاکرات یکی از اعضای هیأت مدیره از من سئوالی کرد. به محض اینکه شروع به صحبت کردم او با خشونت و طرز آمرانه ای گفت: «بگوئید بله یا نه.» از شنیدن این عبارت بیاد صحنه ای از طرز مواجهه سناتور «مک کارتی»<sup>۱</sup> با یک مشت افراد بدبختی افتادم که به اتهام عضویت در حزب کمونیست به مجلس سنای آمریکا احضار میشدند.

توضیحاً باید بگویم که در اوائل سالهای ۱۳۳۰ این نوع صحنه ها، که هر روز از تلویزیون آمریکا پخش میشد، بحدی زننده و عجیب بود که امروز کسی نمیتواند آن را باور کند و بپذیرد که یک سناتور میتواند، برخلاف انصاف و مروت، با افرادی که اغلب بیگناه بودند با چنین خشونتی رفتار کند. از جمله رفتارهای زننده ای که بخاطرم سپرده شده است صحنه ای بود که در آن به محض اینکه یکی از این بینوایان دهان گشود تا مطالبی اظهار کند مک کارتی فریاد زد: «بگوئید بله یا نه!» و چون این آدم بدبخت خواست توضیحی بدهد مک کارتی دستور داد که مأمورین مسلح او را از جلسه بیرون ببرند.

با این سابقه ذهنی بی اختیار و با نهایت شدت گفتم که شما چه حقی دارید با این لحن با من صحبت کنید؟ و اضافه کردم شما از من درخواست ملاقات کردید و من به واسطه گرفتاریهایی که دارم از قبول دعوت شما استنکاف کردم. اکنون که در این جلسه حضور پیدا کرده ام میبینم که شما بیشتر به یک گاوچران شباهت دارید تا عضو هیأت مدیره مؤسسه ای که آن را بانک مینامند. من به احدی اجازه نمیدهم با این لحن با من صحبت

کند. و جلسه را در حال اعتراض ترک کردم.

بعد از ظهر همان روز، هنگامی که به اتفاق بلاک و عده ای از نمایندگان کشورهای مختلف، سوار آسانسور شدیم تا به تالار مجمع عمومی برویم بلاک با ایماء و اشاره گفت شنیده ام امروز بمب منفجر شد. من اول منظورش را نفهمیدم ولی وقتی گفت چه خوب شد که شما به اینها درسی دادید. متوجه مطلب شدم.

پس از مراجعت به تهران، در اولین دیدار با شاه، به محض ورود به دفتر او و قبل از اینکه فرصت صحبت پیدا کنم، شاه پرسید موضوع اکسیم بانک چیست؟ با تعجب از اینکه او چطور به این سرعت از موضوع اطلاع پیدا کرده جواب دادم اعلیحضرت، تنها کاری که نکردم این بود که کتکشان نزدم و بعد ماجرا را برای شاه تعریف کردم.

بر اساس اسناد محرمانه وزارت خارجه آمریکا، در همان وقت سفارت آمریکا در تهران به واشنگتن گزارش میدهد که یکی از اعضای هیأت دولت ایران به دبیر سوم سفارت اظهار داشته است که رفتار ابتهاج در واشنگتن بحدی زننده بوده که وقتی شاه از این جریان اطلاع پیدا کند او را معزول خواهد نمود. ضمناً این شخص به مأمور سفارت اطمینان داده بود که چنانچه شاه از موضوع اطلاعی نداشته باشد شخصاً او را در جریان قرار خواهد داد.<sup>۱</sup>

### اختلاف سفرای آمریکا و انگلیس

همانطور که گفته شد، در موضوع درآمد نفت و بودجه کشور و نیز ساختن سد کرج مخالفت چپی پین با من بجائی رسید که جنبه شخصی بخود گرفت و او مصمم شد عزل مرا از شاه بخواهد. طبق اسناد موجود، وقتی استیونز سفیر انگلیس از تصمیم او اطلاع پیدا کرد گزارشی به لندن فرستاد و شدیداً نسبت به چنین اقدامی اعتراض کرد. استیونز چنین اظهار نظر کرده بود که اصولاً دخالت در امور داخلی ایران به نفع انگلیس و آمریکا نیست و با نظر سفیر آمریکا در خصوص برکنار کردن من کاملاً مخالفت نموده بود. در این گزارش سفیر انگلیس اظهار داشته بود که ابتهاج معایب زیادی دارد ولی «شخصیتی است پر نیرو، مصمم، درست و در روش خود ثبات عمل دارد. حتی سرسختترین دشمنانش این محاسن او را تصدیق میکنند.» استیونز هشدار داده بود که چنانچه چپی پین بخواهد تصمیم خود را عملی کند و عزل مرا از شاه بخواهد سعی خواهد کرد تا سفیر آمریکا را از این کار منصرف نماید، در غیر اینصورت از همکاری با چپی پین خودداری خواهد کرد.<sup>۲</sup>

استیونز یک نسخه از گزارش خود را برای سفارت انگلیس در واشنگتن میفرستد و در

۱- اسناد وزارت خارجه آمریکا. 25 Oct. 1956 - No. 888.00 - Seven Year/10-2556

۲- اسناد وزارت خارجه انگلیس. 2 Oct. 1956 - No. 371/120714

## ۳۷۲ \_\_\_\_\_ خاطرات ابوالحسن ابتهاج

تعقیب این موضوع دو نفر از اعضای سفارت انگلیس در واشنگتن با مسئولین امور ایران در وزارت خارجه آمریکا جلسه ای تشکیل داده و، پس از انجام مذاکراتی در این زمینه، تمام مطالبی که استیونز در گزارش خود عنوان کرده بود مورد تأیید آمریکائیان قرار میگیرد و آنها نیز، برخلاف نظر سفیر خود، برکنار نمودن مرا مفید تشخیص نداده و اظهار عقیده میکنند که جانشین مناسبی برای تصدی سازمان برنامه وجود ندارد.۱

## فصل شانزدهم

## عمران خوزستان

## سابقه اقدامات برای عمران خوزستان

از نظر من در کارهای عمرانی و آبادانی کشور خوزستان به علت داشتن امکانات طبیعی فراوان از اولویت خاصی برخوردار بود و من از سالها پیش رؤیای انجام برنامه های عمرانی را در این استان در سر میپروراندم.

در سال ۱۳۲۴ که ریاست بانک ملی را عهده دار بودم شنیدم شخصی بنام «سرهنگ بریجز»<sup>۱</sup>، که انگلیسی و بازنشسته حکومت هندوستان بود (در آن زمان هندوستان هنوز جزو مستعمرات انگلیس محسوب میشد)، مشغول مطالعه امکانات کشاورزی و آبیاری خوزستان است. او را دعوت کردم و به ملاقات من در بانک آمد. چگونگی را از او پرسیدم. گفت با توجه به سوابقی که در اجرای طرحهای آبیاری در هندوستان دارم به خوزستان آمده ام تا از امکاناتی که در این ناحیه موجود است به وسیله تشکیل شرکتی بنام طرح آبیاری رودخانه کارون<sup>۲</sup> اقداماتی بعمل آورم.

وقتی به من گفت که در نظر است در طرح مزبور به وسیله نصب تلمبه های برقی از آب کارون استفاده شود، به او گفتم که من مدتی است خیال داشتم شرکتی به منظور توسعه کشاورزی خوزستان تأسیس کنم ولی نظر من با طرحی که شما پیشنهاد میکنید خیلی تفاوت دارد. به این طریق که به عقیده من باید تعدادی سد در خوزستان احداث شود تا از آخرین قطره آب رودخانه های خوزستان چه به منظور کشاورزی و چه ایجاد نیروی برق استفاده شود.

چون در آن ایام هنوز هیچگونه آشنائی با مؤسسات و افراد متخصص آمریکائی نداشتم از

## ۳۷۴ ————— خاطرات ابوالحسن ابتهاج

او سؤال کردم که آیا شما میتوانید برای تأمین منظور من در تأسیس شرکتهای مختلط ایرانی و انگلیسی و جلب سرمایه انگلیسی اقداماتی بعمل آورده و با افراد صلاحیتدار در لندن صحبت کنید؟ جواب داد که قادر به این کار میباشد و وعده داد در سفری که در آینده نزدیک به انگلیس خواهد کرد اقدامات لازم را بعمل آورده و نتیجه را به اطلاع من برساند.

او پس از چندی دوباره به ملاقات من آمد و اظهار داشت در لندن با «بانک هامبروز»<sup>۱</sup>، که یکی از بانکهای سرمایه گذاری معتبر انگلیس بود، تماس گرفته و آنها آمادگی خود را در تأسیس چنین مؤسسه ای اعلام داشته اند، و نیز بانک مرکزی انگلیس و وزارت خارجه آن کشور با اجرای چنین طرحی اصولاً موافقت نموده اند.

از شنیدن این خبر بسیار خوشوقت شدم و سرهنگ بریجز را در تعقیب اقدامات خود در این زمینه تشویق کردم. مدتی گذشت و دیگر از سرهنگ بریجز خبری نشد و پس از چندی موضوع خود بخود منتفی گردید.

در سال ۱۳۳۴ وقتی در سازمان برنامه بودم سرهنگ بریجز یکبار دیگر به ایران آمد و سعی کرد در مورد طرحهای سد کارون و بندر شاهپور اقداماتی بعمل آورد.

اسناد وزارت خارجه انگلیس نشان میدهد که نامبرده در خصوص سفر خود به ایران طی گزارشی به سفارت انگلیس چنین مینویسد:

در سال ۱۹۴۵، وقتی در تهران بودم، تا آنجائی که بخاطر دارم ابتهاج که در آن زمان رئیس بانک ملی بود درباره این موضوع (طرح آبیاری خوزستان) با من صحبت کرد. در بازگشت به لندن با بانک هامبروز وارد صحبت شدم و از آنها سؤال کردم آیا میتوانند چهار الی شش میلیون لیره فراهم کنند؟ دو روز بعد تلفن کردند که وزارت خارجه از طریق بانک انگلستان پیغام داده است که مشغول اقدام شوند. در این بین آقای تقی زاده، سفیر ایران در لندن، با تهران در تماس بود و من چندین بار با او مذاکراتی داشتم. در مراجعت به تهران گزارشی که در مورد طرح تهیه کرده بودم مورد تائید ابتهاج و قوام السلطنه نخست وزیر قرار گرفت. ابتهاج موافقت کرد یک میلیون لیره فراهم کند و قرار شد بقیه توسط هامبروز تهیه شود. قرار شد شرکت مورد نظر بصورت یک شرکت خصوصی تشکیل شود. آبیاری رودخانه کارون یکی از طرحهای مورد علاقه خاص ابتهاج بود و بنظر من یکی از برنامه هائی است که او همچنان مصمم است اجرا کند و میدانم این طرح مورد حمایت شاه نیز میباشد، چون قبل از این که تهران را ترک کنم یک ساعت بحضور اعلیحضرت شرفیاب بودم.

اما یکمرتبه، و بدون هیچگونه هشدار، وزارت خارجه (انگلیس) از ادامه پشتیبانی طرح خودداری کرد و بدون این که کسی علت را بداند، موضوع از بین رفت. تا این که سه شب گذشته، وقتی با علا ناهار میخوردم، محسن قره گوزلو گفت آنها اطلاع پیدا



کرده اند که در نتیجه مداخله فریزر، رئیس هیأت مدیره شرکت نفت انگلیس و ایران، وزارت خارجه پشتیبانی خود را قطع کرده بوده است. فریزر به وزارت خارجه گفته بوده است که طرح مزبور مطابق با منافع شرکت نفت انگلیس و ایران نیست.<sup>۱</sup>

### طرح نمایندگان مجلس

هنگامی که در ابتدای ورود به سازمان برنامه مشغول تنظیم مقدمات برنامه بودیم، یک روز وکلا و استاندار خوزستان به من اطلاع دادند که طرحی راجع به خوزستان تهیه کرده اند و میخواهند درباره آن با من صحبت کنند. جلسه ای در دفتر من تشکیل شد که سپهبد کمال، استاندار خوزستان، نظام السلطنه مافی و مصدق الدوله ناصری، سناتورهای خوزستان، و چند نفر از وکلای آن استان در آن حضور داشتند و نقشه خیلی بزرگی هم از خوزستان همراهشان آورده بودند.

نقشه را، که حتی روی میز بزرگ دفتر من جا نمیگرفت، روی زمین پهن کردند و گفتند که ما طرحی برای تصویب در مجلس تهیه کرده ایم که بر اساس آن هفت درصد درآمد نفت به اجرای برنامه های عمرانی در خوزستان تخصیص داده شود و آمده ایم پشتیبانی شما را برای تصویب این طرح جلب کنیم. به آنها گفتم که من با تمام قوا با چنین طرحی مخالفت خواهم کرد. گفتم نیت من این است که مملکت ما یک برنامه عمرانی جامع و هماهنگ داشته باشد. حالا شما برنامه ای تهیه کرده اید و میگوئید هفت درصد درآمد نفت را به ما بدهید چون منابع نفت در خوزستان است. اگر من حرف شما را قبول کنم و از طرح شما پشتیبانی بکنم چند روز دیگر آذر بایجانیها میآیند و میگویند شما مشروطیت را مدیون ما هستید و اگر ما نبودیم مشروطه ای در کار نبود. و آنها نیز یک برنامه ای میآورند و مقداری از درآمد نفت را برای خودشان میخواهند. بعد خراسانیها میآیند و آنها هم هزار و یک دلیل میآورند که خراسان، با توجه به آستان قدس رضوی، بیشتر از همه جا اهمیت دارد. بعد کرمان و گیلان و بقیه استانها ادعاهای مشابهی خواهند کرد. و این درست مخالف فلسفه ای است که من در نظر دارم.

نمایندگان خوزستان خیلی از حرفهای من مأیوس و ناراحت شدند و گفتند که ما آمدیم پشتیبانی شما را برای این کار جلب بکنیم و حالا خودتان بیشتر از همه مخالفت میکنید. و طوری هم صحبت کردند که یعنی ما، علیرغم مخالفت شما، این طرح را به مجلس میبریم و به تصویب هم خواهیم رساند. به آنها گفتم اگر موفق بشوم و برنامه هایم را در استان

۱- اسناد وزارت خارجه انگلیس No.371/114850 - 11 Jan 1955

(عین جمله فریزر چنین است: It does not suit our books)

## ۳۷۶ \_\_\_\_\_ خاطرات ابوالحسن ابتهاج

خوزستان انجام بدهم این برنامه پیشنهادی شما، در مقابل طرحهایی که من در نظر دارم، هیچ خواهد بود. بنابراین صبر کنید. چون حالا نمیتوانم بیش از این برای شما توضیح بدهم.

### مسافرت خلیج فارس

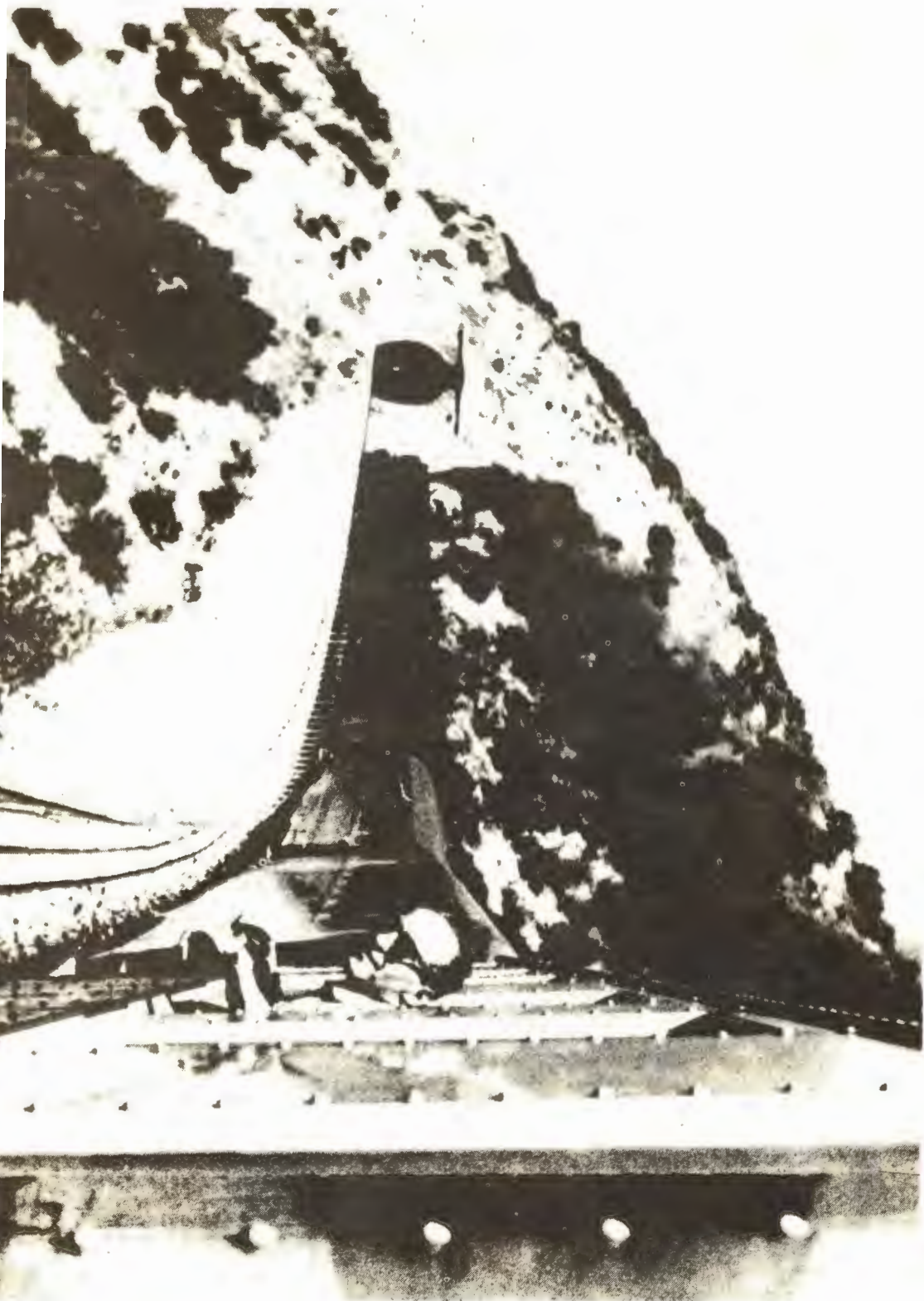
برای آشنائی با استان خوزستان که اینهمه درباره آن فکر کرده و آرزوهای دور و دراز در سر پرورانده بودم، تصمیم گرفتم سفری به این استان کرده و از نزدیک با امکانات و مسائل مختلف آن آشنا شوم.

در سفری که به عنوان رئیس سازمان برنامه به خوزستان کردم برای اولین بار از راه دریا از آبادان بچاه بهار رفتم. عده ای از همکارانم نیز با من بودند و دوازده روز طول کشید تا به چاه بهار رسیدیم. برای دیدن محل مناسب برای بندر سازی و بطور کلی آبادی خوزستان در جاهائی پیاده میشدیم که اصلاً کشتی قادر نبود پهلو بگیرد و ناچار میآمدند ما را کول میگرفتند و به ساحل میبردند و یا صندلی میآوردند و بدین وسیله به خشکی میبردند.

در یکی از جاهائی که پیاده شدیم اهالی همه با لباس عربی به پیشواز ما آمده بودند و به زبان عربی حرف میزدند و فارسی اصلاً نمی فهمیدند. بالاخره یکنفر از خودشان پیدا شد که زبان فارسی میدانست و مترجم ما شد. از آنها پرسیدم مگر شما ایرانی نیستید؟ خندیدند و جواب ندادند. پرسیدم مگر شما رادیو گوش نمیدهید؟ گفتند چرا به رادیوی «صوت العرب» گوش میدهیم. گفتم چطور شما فارسی نمیدانید؟ طوری نگاه میکردند که چرا من اصلاً چنین سوالی میکنم.

عده ای «علسویه» را محل مناسبی برای بندر میدانستند اما متخصص هلندی که در این سفر همراه من بود بهیچوجه با این عقیده موافق نبود. در نزدیکی بندر عباس محلی که از لحاظ عمق آب و موقعیت بندر کاملاً مناسب شناخته شد جائی بود بنام «سرو». بعدها شنیدم که نیروی دریائی سیرو را تبدیل به پایگاه نیروی دریائی کرده است.

به اصرار استاندار قرار بود بعد از بندرعباس به کرمان مسافرت کنم ولی همه گفتند سیل بحدی است که مسافرت به کرمان با وسائل نقلیه با توجه به اینکه باید از رودخانه عبور کرد میسر نیست. به تهران تلگراف کردم که هواپیما بفرستند جواب آمد که هواپیما در این طوفان قادر به فرود در بندرعباس نیست. بنابراین ناچار شدیم پس از سه روز توقف در بندرعباس با همان ناو جنگی که آمده بودیم به خرمشهر مراجعت کنیم.











## سفر به ترکیه

در پائیز سال ۱۳۳۴، هنگامیکه در سازمان برنامه بودم، به جلسه سالانه بانک جهانی و صندوق که آن سال در استامبول برگزار میشد دعوت شدم. من تا ۱۳۲۹ که رئیس بانک ملی بودم به عنوان تنها نماینده دولت ایران در این جلسات شرکت میکردم، ولی پس از این که از بانک برکنار شدم به عنوان مهمان به جلسات سالانه بانک و صندوق دعوت میشدم. قبل از عزیمت به استامبول مطابق معمول شرحی از سازمان برنامه به نخست وزیر نوشته و درخواست کردم تا برای صدور گذرنامه سیاسی به نام من تصویبنامه ای از هیأت وزیران صادر شود چرا که به من گفته بودند رئیس سازمان برنامه باید با گذرنامه سیاسی سفر کند. بعد از یکی دو روز نامه ای از علا نخست وزیر به من رسید که مضمونش از این قرار بود: نظربه این که پاره ای از اعضای هیأت دولت عقیده داشتند حضور شما در تهران ضرورت دارد، لازم است از سفر به ترکیه صرفنظر کنید.

از دریافت این نامه بی نهایت متحیر شدم زیرا منظور خود را از عزیمت به استانبول و شرکت در مجمع عمومی بانک و صندوق به اطلاع شاه و خود علا رسانده بودم و هر دوی آنها با نظر من مبنی بر این که تماس با عده زیادی از نمایندگان کشورهای عضو، که با بعضی از آنها از قدیم آشنائی داشتم، بسیار مفید و لازم است موافقت کرده بودند. به محض دریافت نامه به منزل علا تلفن کردم. علا منزل نبود. خانم علا تلفن را جواب داد. تحت تأثیر نامه با کمال شدت از خانم علا خواستم که از قول من به علا بگوید که من که اجازه وزیرپست تلگراف و وزیر راه و وزیر فرهنگ را برای سفر خود به ترکیه نخواسته بودم تا آنها چنین صلاح اندیشی کنند که بهتر است من در تهران باشم. و از خانم علا خواهش کردم به او بگوید که من با گذرنامه عادی به استانبول خواهم رفت. گذرنامه سیاسی فوراً صادر شد.

آشنائی با دیوید لیلیان تال<sup>۱</sup>

بفاصله کوتاهی پس از ورودم به استامبول، یکی از همراهانم به من گفت لیلیان تال خیلی میل دارد شما را ملاقات کند. من با لیلیان تال شخصاً آشنا نبودم ولی اسماً او را میشناختم. چون او یک وقتی رئیس سازمان عمران دره «تنسی»<sup>۲</sup> بود و بعدها، در زمان ریاست جمهوری ترومن، به ریاست سازمان نیروی اتمی آمریکا منصوب شد. گفتم با کمال میل با او ملاقات خواهم کرد.



به دیدن لیلیان تال، که در هتل هیلتون اقامت داشت، رفتیم. او ضمن صحبت گفت خیلی میل داشتم راجع به کارهایی که در ایران میکنید صحبت کنیم. به اختصار درباره کارهایی که شروع کرده بودیم و برنامه های آینده توضیحاتی دادم. به او گفتم ایران یکی از کشورهای خوشبختی است که همه نوع امکانات را برای پیشرفت دارد و اگر علاقمند باشید از شما دعوت میکنم بیائید و کارهای ما را از نزدیک ببینید، شاید بتوانید به ما کمک فکری بدهید. لیلیان تال جواب داد که خیلی مایلیم به ایران بیایم. من احساس کردم که دعوت مرا یک نوع تعارف مشرق زمینی تلقی نموده است، بنابراین به او گفتم بمحض مراجعت به تهران مراتب را به عرض شاه میرسانم و سپس دعوت رسمی از شما بعمل خواهد آمد.

بلاک، رئیس بانک جهانی، هم در همان هتل اقامت داشت. بلافاصله پس از ملاقاتم با لیلیان تال به دیدن بلاک رفتم. بی اندازه گرفتار بود چون تمام هیأت‌های نمایندگی میخواستند در آن چند روز او را ملاقات کنند. به بلاک گفتم همین الساعه از ملاقات با لیلیان تال می‌آیم. گفت چقدر خوب شد. چون من از او خواسته بودم با شما تماس بگیرد. گفتم اتفاقاً من تعجب کردم چطور او به سراغ من آمده است. به بلاک گفتم از لیلیان تال دعوت کرده ام به ایران بیاید و خیال دارم او را به خوزستان بفرستم. ولی موضوع را هنوز به او نگفته ام و میل داشتم نظر شما را در این خصوص بدانم. بلاک گفت کسی را از لیلیان تال بهتر پیدا نخواهید کرد. من وقتی لیلیان تال از ریاست کمیسیون انرژی اتمی آمریکا استعفاء داد سعی کردم او را به بانک جهانی بیاورم ولی او کارآزاد را ترجیح داد.

### بشتیانی صددرصد شاه

وقتی از استانبول به تهران برگشتم دوستانم گفتند که اینجا همه علیه تویام کرده اند، روزنامه ها سروصدا پیا کرده اند و همه شکایت دارند که تودست به هیچ کاری نزده ای. تصمیم گرفتم موضوع را با شاه در میان بگذارم. وقت خواستم و دو روز بعد به کاخ سعدآباد رفتم. دیدم عده زیادی منتظرند که شاه را ببینند. از تشریفات آمدند و گفتند که اعلیحضرت امروز کسی را نمیپذیرند. به من گفتند شما باشید، اعلیحضرت الان تشریف می‌آورند. معلوم شد شاه به مازندران می‌رود. چند دقیقه بعد شاه و ثریا وارد شدند. شاه روبه من کرد و گفت شما با من بیائید.

آن روزها تشریفات کمتر بود. سوار کادیلاک شاه شدیم. شاه پشت فرمان نشست و بطرف فرودگاه حرکت کردیم. در راه مطالبی را که پس از بازگشتم از ترکیه شنیده بودم برای شاه تکرار کردم. گفت درست است. همه ناراضی هستند و شکایت میکنند که بجای اینکه کاری انجام بدهید دائماً در حال مطالعه هستید. گفتم من فقط یک سال است به

## خاطرات ابوالحسن ابتهاج

سازمان برنامه آمده ام و شما شرایط مرا قبول فرمودید و قرار شد کسی در کار من دخالت نکند و من مجال کافی برای تهیه برنامه هایم داشته باشم. تشکیلاتم را درست کنم آنوقت شروع بکار کنم. گفتم هر قدر فشار بیاورند من کاری را با عجله و بدون مطالعه انجام نخواهم داد. هنوز دیر نشده و من هر چه زودتر بروم بهتر است، چون هنوز کارهایم را شروع نکرده ام. از شاه پرسیدم آیا کسی هم میآید پیش اعلیحضرت که از من تعریف کند؟ جواب داد هیچکس. گفتم اگر تعریف میکردند باعث تعجب من بود، چون من دست به کارهایی زده ام که قرنها در ایران رایج نبوده است. خلاف انصاف است که من با ایمان و اعتقاد و علاقه کار کنم و شما تحت تأثیر حرفهای مخالفین من قرار بگیرید. شما به من وعده دادید که از من همه نوع پشتیبانی میفرمائید، اما اگر حالا فکر میکنید وجود من در سازمان برنامه تاج و تختتان را به خطر انداخته و مردم ناراضی شده اند بهتر است همین الان مرا کنار بگذارید. گفتم اعلیحضرت، فکرهایتان را بفرمائید. اگر صد درصد پشتیبانی میفرمائید خواهم ماند. اما اگر پشتیبانی شما نود و نه درصد باشد نخواهم ماند. طبق معمول شاه جواب مستقیم نداد و گفت لابد شنیده اید که میگویند یکی از نخست وزیرها را بخاطر شما از کار برداشتم. من متوجه شدم که منظور شاه زاهدی است. گفتم بله، این موضوع را شنیده ام. ولی تصور میفرمائید من از شنیدن چنین مطالبی خوشحال میشوم؟ امروز علا که نخست وزیر شماست یکی از نزدیکترین دوستان من است ولی اطمینان دارم او هم از من ناراضی است و گله دارد که چرا برنامه های عمرانی شروع نشده است. شاه گفت البته حق با شماست. ولی بهتر است در رفتارتان با مردم کمی ملایمت کنید. گفتم فرمایش شما را کاملاً تصدیق میکنم. اما هیچ میدانید من هر روز با این نیت سر کار میروم که با کسی خشونت و تندی نکنم؟ اول صبح گزارشی میآورند که سرتا پا غلط است. با کمال خونسردی مسئول گزارش را میخوانم و مؤدبانه به او تذکر میدهم که گزارش او پراز اشتباه است. بعد یک نفر دیگر میآید و مطلبی میگوید که من میدانم از اول تا آخر آن دروغ است. باز خونسردی بخرج میدهم. بعد شخص دیگری میآید و از من کاری میخواهد که خلاف قانون است. به او میگویم نمیتوانم این کار را انجام بدهم. جواب میدهد اگر شما بخواهید میتوانید. میگویم بدیهی است که اگر بخواهم میتوانم، اما شما نباید چنین توقعی از من داشته باشید. یکی دو مورد دیگر را هم تحمل میکنم. ولی بعد دیگر نمیتوانم جلوی خودم را بگیرم. و آنوقت مجبورم داد و فریاد کنم و نتیجه اش این میشود که اشخاص میرنجند و علیه من تحرکات میکنند. تقریباً به فرودگاه رسیده بودیم. گفتم ضمناً میخواستم بعرضتان برسانم که در استانبول لیلیان تال را ملاقات کردم و از او دعوت کردم به ایران بیایید، و میخواهم او را برای دیدن امکانات عمرانی به خوزستان بفرستم. شاه، برعکس وزرایش که حتی اسم لیلیان تال را هم

نشنیده بودند، با شهرت او آشنا بود و فوراً گفت بسیار کار خوبی کردید.

روز بعد تلگرامی برای لیلیان تال فرستادم و او را به ایران دعوت کردم. لیلیان تال دعوت مرا پذیرفت و درخواست کرد شریک خود «گوردن کلاپ»<sup>۱</sup> را نیز همراه خود به ایران بیاورد. گوردن کلاپ یکی از افراد بسیار برجسته بود و پس از لیلیان تال به عنوان رئیس هیأت مدیره «عمران دره تنسی» منصوب شده بود.

### مسافرت لیلیان تال و کلاپ به ایران

قبل از آمدن لیلیان تال به تهران سعی کردم تا آنجا که ممکن بود اطلاعاتی درباره خوزستان به دست بیاورم و برای او بفرستم تا کمی با موضوع آشنا بشود. متأسفانه در تمام وزارت کشاورزی ایران کوچکترین اطلاعاتی درباره خوزستان وجود نداشت. خواستم از سفارت انگلیس اطلاعاتی بگیرم، گفتند نداریم. بالاخره از اصل چهار خواستم و آنها بعد از مدتی مقداری اطلاعات پراکنده و ناقص برایم فرستادند و من هم همان ها را برای لیلیان تال ارسال داشتم و نوشتم که میخواهم وقتی شما به ایران میآید از این منطقه، که به نظر من از امکانات عظیم عمرانی برخوردار است، بازدید کنید.

برنامه سفر لیلیان تال به تهران، به علت عمل جراحی کوچکی که برای او پیش آمد، تغییر پیدا کرد و او موقعی به تهران رسید (اول اسفند ۱۳۳۴) که چند روز بود شاه برای یک دیدار رسمی به هند رفته بود.

اولین جلسه در سازمان برنامه و با شرکت متخصصین کشاورزی دستگاههای مختلف کشور در حضور لیلیان تال تشکیل شد. در این جلسه نمایندگان سازمان بین المللی کشاورزی<sup>۲</sup>، که یک نفر هندی، یک انگلیسی و یک نفر اهل مجارستان بودند، و نیز چند نفر از کارشناسان اصل چهار حضور داشتند.

این جلسه را به این منظور تشکیل داده بودم که این کارشناسان با اطلاعاتی که از وضع خوزستان داشتند لیلیان تال را از موقعیت آن منطقه آگاه کنند. وقتی صحبت شروع شد نمایندگان سازمان اصل چهار، برخلاف انتظار من، به اتفاق اظهار عقیده کردند که با توجه به شرایط خوزستان تقریباً امکان انجام هیچ کاری وجود ندارد. آنها استدلال میکردند که زمین آن ناحیه شوره زار است، گرمای هوا فوق العاده است، و آب هم نمک دارد.

به قدری از این حرفها زدند و از این مشکلات عنوان کردند که من کاملاً ناامید شدم. فکر

Gordon R. Clapp - ۱

F.A.O - ۲

## خاطرات ابوالحسن ابتهاج

کردم من آنان را دعوت کرده ام که بعنوان متخصص بیایند و نظر مساعد بدهند و حالا، با این حرفهائی که زدند، دیگر موضوع به کلی منتفی است.

ضمن صحبت لیلیان تال از آنها سؤالاتی میکرد. مثلاً پرسید درجه حرارت چقدر است؟ گفتند به چهل و چند درجه میرسد. لیلیان تال گفت خوب، ما هم در آمریکا مناطقی داریم که به همین شدت گرمند. مثلاً در جنوب کالیفرنیا در بعضی نقاط گرما بهمین شدت است. راجع به نمک گفت کمتر جائی در دنیا هست که با مشکل نمک رو برو نباشد و این موضوع چندان مهمی نیست.

من، که خودم این اشخاص را به عنوان متخصص دعوت کرده بودم، نمیتوانستم یک کلمه برخلاف اظهارات آنها بگویم و سخت نگران اثر منفی حرفهائی بودم که این خارجیها به لیلیان تال گفته بودند. بالاخره جلسه تمام شد و من با نگرانی از لیلیان تال جدا شدم.

بعد از ظهر همان روز عده زیادی را برای آشنائی با لیلیان تال دعوت کرده بودم. لیلیان تال زودتر از مهمانهای دیگر آمد و من از این فرصت استفاده کردم و از او پرسیدم که جلسه صبح چه اثری روی شما گذاشت؟ گفت موقعی که ما میخواستیم طرح عمران دره تنسی را اجرا کنیم تمام متخصصین آمریکا بدون استثناء مخالف بودند و همه آنها همین حرفهائی را میزدند که این آقایان امروز صبح زدند و اگر قرار بود ما گوش به حرف کارشناسها بدهیم هرگز نمیتوانستیم کاری از پیش ببریم. من از این حرف فوق العاده خوشوقت شدم و گفتم من تصور کردم که شاید نظر منفی اینها در شما هم اثر گذاشته باشد، ولی خوشحالم که میبینم اینطور نیست.

مقدمات سفر لیلیان تال و کلاپ را فوراً فراهم کردم و آنها، دو روز بعد از ورودشان به تهران، همراه محمد کاظمی و مصطفی مزینی که از پایوران ارشد سازمان برنامه بودند با قطار مخصوص به خوزستان رفتند.

## نامه نجم الملک، استاندار خوزستان

وقتی لیلیان تال و کلاپ از آمریکا به تهران آمدند و خواستم آنها را برای دیدن خوزستان بفرستم، نجم الملک استاندار خوزستان شده بود. نامه ای به او نوشتم و لیلیان تال و کلاپ را معرفی کردم و از او خواستم در بازدیدی که مهمانان من از خوزستان میکنند امکانات لازم را برای آنها فراهم سازد.

نجم الملک همه نوع کمک به هیأت اعزامی کرد و طی نامه ای به من نوشت که وقتی من به دعوت دولت آمریکا به آن کشور رفتم یکی از جاهائی را که به من نشان دادند

## ۳۸۷ ————— خاطرات ابوالحسن ابتهاج

همین دره تنسی بود و گوردن کلاب هم در آن وقت مدیر عامل سازمان مزبور بود و من تأسف خوردم که چرا ما امثال چنین اشخاصی را به ایران نمیآوریم و بجای آنها مستشارهائی را استخدام میکنیم که هیچ شایستگی ندارند و به درد ایران نمیخورند. نجم الملک نوشته بود در بازدید از دره تنسی آرزو کردم یک چنین افرادی به مملکت ما بیایند و کارهائی مثل آنچه در آمریکا انجام داده اند برای ما انجام بدهند، و حالا خوشحال هستم که شما چنین افراد شایسته ای را به ایران آورده اید. ولی میترسم مطابق معمول اینها بیایند گزارشهائی بدهند و این گزارشها بدون آنکه خوانده بشوند توی کشوی میزها خاک بخورند و کسی به آنها توجه نکند.

نجم الملک مرد بسیار پاک، درست و محکمی بود ولی متعلق به مکتبی بود که نسبت به همه چیز بدبین هستند. به او جواب دادم به شما اطمینان میدهم برنامه ای که برای خوزستان در نظر دارم به موقع اجرا گذارده خواهد شد.

یکی دو روز بعد از عزیمت این هیأت به خوزستان، کاظمی تلگراف زد که میخواهم به شما مرده بدهم که مشاهدات این اشخاص در خوزستان اثر بسیار مثبتی داشته است. سفر هیأت به خوزستان بیش از یک هفته طول کشید و وقتی به تهران برگشتند جلسه ای با حضور خسرو هدایت، پرودم، ژریرار و عده دیگری از همکاران ارشد من در سازمان برنامه تشکیل شد و از لیلیان تال و کلاب دعوت کردم تا نظر خود را درباره امکانات عمرانی خوزستان بیان کنند. آنها شرح مبسوطی از آنچه در خوزستان دیده بودند و اثری که در آنها گذاشته بود دادند و به آثار آبیاری و سدسازی زمان هخامنشی، که بعد از گذشت قرنها هنوز آثارش برجای مانده بود، اشاره و تأیید کردند که خوزستان استعداد بسیار درخشانی برای اجرای برنامه های عمرانی دارد. و اضافه کردند که قبل از اینکه کسی آمریکا را کشف کرده باشد ایرانیها دست به چنین کارهای عظیمی منجمله سد سازی زده بودند.

وقتی لیلیان تال و کلاب در باره مشاهدات خود در خوزستان و تأثیری که در آنها گذاشته بود صحبت میکردند من سراپا گوش بودم و از خوشحالی عرش را سیر میکردم. بعدی اظهارات آنها در من اثر کرد که بدون تأمل گفتم شما که چنین استعدادی در این سرزمین سراغ دارید آیا حاضر هستید بیایید و در اجرای برنامه های عمرانی خوزستان با ما همکاری کنید؟ پیشنهاد من خیلی غیرمنتظره بود، چون جواب دادند ما آمادگی جواب نداریم و باید با شرکای خود در نیویورک مشورت کنیم. گفتم اشکالی ندارد، با آنها صحبت کنید و به من جواب بدهید. گفتند ما همچنین باید با ویلیام وردون<sup>۱</sup>، که مسئول سدسازی دره تنسی بود و در حال حاضر در برزیل مشغول کار است، صحبت کنیم و ببینیم آیا میتواند برای این کار به

ایران بیاید.

عنوان شرکت لیلیان تال و کلاب در ایران بنام «شرکت عمران و منابع»<sup>۱</sup> شناخته شده بود و «آندره مایر»<sup>۲</sup> هم یکی از شرکای شرکت مزبور بود.

آنها دو سه روز بعد اطلاع دادند که موافقت مایر را جلب کرده اند و وردون هم به ایران خواهد آمد. همچنین، بمنظور شروع مذاکرات، مشاور حقوقی شرکت را از نیویورک احضار کردند و من نیز به همکارانم دستور دادم بنشینند و طرح قراردادی را با نمایندگان شرکت عمران و منابع آماده کنند. در این قرارداد تصریح شده بود که مطالعات راجع به کلیه امکانات خوزستان در مدت سه سال تهیه و به سازمان برنامه تسلیم میشود و من قید کردم که چنانچه در خلال این مدت به طرحهایی برخورد کنند که در شروع و اجرای آن هیچگونه شک و تردیدی وجود نداشته باشد آن طرحها را برای اجرا به سازمان برنامه پیشنهاد کنند و در صورت موافقت سازمان برنامه اجرای آن بلافاصله آغاز شود.

قید این شرایط باعث شد که، به پیشنهاد شرکت عمران و منابع، ساختمان سد دز و طرح نیشکر اجرا شوند. گزارش کلی آنها در پایان سه سال هنگامی تسلیم شد که من از سازمان برنامه کناره گیری کرده بودم. چنانچه، مطابق معمول، منتظر گزارش نهایی شرکت عمران و منابع میشدم به احتمال قوی نه سد دز ساخته میشد و نه طرح نیشکر انجام میشد.

پس از ورود مشاور حقوقی شرکت عمران و منابع به تهران قرارداد استخدام شرکت عمران و منابع را برای اجرای برنامه عمران خوزستان تهیه کردیم، بطوری که جنبه های فنی و حقوقی آن کاملاً رعایت شد و براساس آن، با همکاری عده ای از رؤسای ادارات سازمان برنامه، یک طرح قانونی برای تقدیم به کمیسیون برنامه مجلس تهیه کردیم. همچنین تقاضای مجوز قانونی برای استخدام شرکت عمران و منابع و نیز پرداخت ۵۰۰ میلیون ریال (تقریباً شیش میلیون و دو یست و پنجاه هزار دلار) به عنوان پیش پرداخت به شرکت مزبور به این طرح ضمیمه شده بود.

### انعقاد قرارداد با شرکت عمران و منابع

مذاکره با لیلیان تال و کلاب و تهیه قرارداد مربوط به استخدام شرکت عمران و منابع در حدود سه هفته طول کشید و این قرارداد در تاریخ ۹ فروردین ۱۳۳۵ به امضاء رسید. در طی این مدت از نظر کسانی که به نحوی از انحاء اطلاعاتی در مورد خوزستان داشتند استفاده کردیم. وقتی طرح قرارداد تهیه شد آن را به جلسه مشترک شورای عالی و هیأت نظارت سازمان برنامه بردم و در آنجا این قرارداد به اتفاق آراء تصویب شد.

بعد از امضای قرارداد با شرکت عمران و منابع، هکتور پرودم که در جلسه حضور داشت، گفت من اجازه می‌خواهم با شما یک صحبت خصوصی بکنم. وقتی همه رفتند پرودم گفت که می‌خواهم در درجه اول به شما و بعد به لیلیان تال تبریک بگویم که یک چنین کار بزرگی را با این سرعت و قاطعیت و در این مدت کوتاه به انجام رساندید. من نظیر چنین کاری را در عمرم ندیده‌ام. به پرودم گفتم به نظر خودم ما کار فوق العاده ای نکرده ایم، چون من سالها قبل از این که به سازمان برنامه بیایم آرزو داشتم در خوزستان برنامه های عمرانی انجام بدهم. چون معتقد هستم که خوزستان اگر از نظر امکانات عمرانی در دنیا بی نظیر نباشد لاقلاً نظیر آن کم پیدا میشود. و حالا که دستم میرسد و ضمناً مناسب ترین اشخاص را هم برای این کار پیدا کرده‌ام می‌خواهم در مدت زمان خیلی کوتاه به این آرزو جامه عمل بپوشانم. به پرودم گفتم البته میتوانستم مدتی وقت تلف کنم و با اینها چانه بزنم و احتمالاً مقداری به اینها کمتر پول بدهم، ولی این مقدار در مقابل کارهایی که من می‌خواهم برای خوزستان انجام بدهم هیچ است. بنابراین من کار خارق العاده ای نکرده‌ام.

### علا و کمیسیون برنامه مجلسین

اولین بار که موضوع آمدن لیلیان تال را با علا در میان گذاشتم خیلی اظهار خوشوقتی کرد و گفت بسیار کار خوبی کرده اید. و در ضمن پرسید آیا دیوید لیلیان تال کلیمی است؟ گفتم اولاً من درباره مذهبش از او سؤال نکرده‌ام، ثانیاً برای من فرق نمیکند که او کلیمی باشد یا مسیحی. اصلاً مذهب برای من مطرح نیست و مذهب او هم به من ارتباط ندارد. علا، که متوجه شد سؤالش مرا ناراحت کرده، گفت مقصود خاصی نداشتم، فقط می‌خواستم بدانم مذهب او چیست. بعدها اطلاع پیدا کردم که لیلیان تال کلیمی است. البته این موضوع برای من کاملاً بیتفاوت بود.

پس از آنکه قرارداد استخدام شرکت عمران و منابع تنظیم و آماده شد آن را توسط علا، نخست وزیر، به کمیسیون مشترک برنامه فرستادم. این کمیسیون یگانه کمیسیونی بود که اختیارات قانون گذاری داشت و مرکب بود از نمایندگان مجلس شورای ملی و مجلس سنا. جلسات کمیسیون مزبور متناوباً در مجلس شورا و مجلس سنا تشکیل میشد. رئیس کمیسیون در مجلس شورا دکتر شمس الدین جزائری و در مجلس سنا صدرا لاشراف بود.

وقتی با جزائری، که اتفاقاً نماینده خوزستان هم بود، صحبت کردم گفت شما هیچوقت قادر نخواهید بود در خوزستان کاری انجام بدهید. پرسیدم چرا؟ جواب داد چون انگلیسها اجازه نخواهند داد گفتم این کار چه ارتباطی به انگلیسها دارد؟ گفت تا بحال آنها مانع شده اند و حالا هم مانع اجرای برنامه های شما خواهند شد. پرسیدم اگر من موفق شدم چه

خواهید گفت؟ جزائری جواب داد باید مجسمه شما را از طلا بسازند.

چندی بعد قدس نخعی، که از پاپوران ارشد وزارت خارجه و مدتی وزیر خارجه و بعد عهده دار وزارت دربار بود، در سازمان برنامه بدیدم آمد. وقتی اظهارات جزائری را برایش نقل کردم او نیز نامبرده را تأیید نمود و گفت هنگامی که در لندن سفیر بودم استنباط من نیز از سیاست دولت انگلیس همین بود.

روزی که کمیسیون مشترک برنامه برای تصویب قرارداد استخدام شرکت عمران و منابع در مجلس شورا تشکیل جلسه داد، جزائری ریاست کمیسیون را بعهده داشت و او، پس از این که طرح پیشنهادی سازمان برنامه به اتفاق آراء تصویب شد، رو کرد به اشخاصی که در جلسه حضور داشتند و گفت که یک روز آقای ابتهاج به من گفت خیال دارد برنامه عمرانی عظیمی در خوزستان اجرا کند و من آن روز به ایشان گفتم اگر شما بتوانید چنین کاری در خوزستان انجام بدهید باید مجسمه شما را از طلا بسازند، و امروز که این لایحه را به مجلس آورده اند حقیقتاً یک روز تاریخی است و اگر موفق بشویم این کارها را که ایشان در نظر دارند در خوزستان انجام بدهیم واقعاً باید مجسمه شان را از طلا بسازیم. این لایحه همان روز به اتفاق آراء تصویب شد و بدین ترتیب همه کارها تا دوروز قبل از بازگشت شاه از سفر هند انجام شده بود.

### ملاقات شاه و لیلیان تال

با این که لیلیان تال و کلاپ قصد داشتند بعد از امضای قرارداد تهران را هر چه زودتر ترک کنند و مقدمات اجرای قرارداد را فراهم نمایند، از آنها خواستم دوسه روز بیشتر بمانند تا شاه از سفر هند به تهران برگردد و آنها را به حضور وی معرفی کنم. از علا نخست وزیر هم خواهش کردم به شاه تلگراف کند و یک وقت ممتد برای ملاقات لیلیان تال و کلاپ بگیرد.

شاه روز جمعه به تهران بازگشت و ما صبح شنبه به نزد او رفتیم. بمحض ورود به دفتر شاه گفتم قرارداد خوزستان را امضاء کردیم و حالا خود آقایان مشاهداتشان را در خوزستان به عرضتان خواهند رساند. لیلیان تال و کلاپ خلاصه همان مطالبی را که در جلسه دفتر من راجع به امکانات خوزستان گفته بودند برای شاه بیان کردند و حرفهایشان موجب رضایت و خوشوقتی شاه قرار گرفت.

لیلیان تال در خاطرات خود<sup>۱</sup> در مورد تاریخ امضای قرارداد دچار اشتباه شده است بدین



## ۳۹۱ ————— خاطرات ابوالحسن ابتهاج

نحو که آن را بعد از دیدار شاه ذکر کرده است در حالیکه قرارداد چند روز قبل از این دیدار به امضاء رسیده بود.

شاه تدریجاً نسبت به انجام برنامه های عمرانی در خوزستان ایمان پیدا کرد، بطوری که بعد از رفتن من از سازمان برنامه شنیدم عده ای از اعضای دولت، از جمله شریف امامی، سعی کردند فعالیت‌های سازمان برنامه را در خوزستان متوقف کنند و فقط به علت ایستادگی شاه موفق به این کار نشدند.

در فروردین ۱۳۳۸، به فاصله کوتاهی پس از کناره گیری من از سازمان برنامه، شرکت عمران و منابع گزارش نهائی خود را در مورد امکانات خوزستان به خسرو هدایت، جانشین من، تسلیم نمود. در مقدمه این گزارش لیلیان تال و کلاپ به دو نکته اشاره کرده اند که اینجا بی مناسبت نیست تکرار شوند: اول اینکه «فکر احیاء و عمران خوزستان، که این منطقه را بار دیگر به عظمت سابق خود برگرداند، کاملاً ایرانی است و ابتکار، پشتکار برای نیل به این هدف، وسعت دید و نیز رهبری لازم برای انجام طرحها نیز کاملاً ایرانی است.» و دیگر اینکه «از حیث منابع نفتی، آب، امکانات کشاورزی و همچنین دسترسی به راههای زمینی و دریائی هیچ ناحیه ای در خاورمیانه امکانات بالقوه خوزستان را ندارد.»<sup>۱</sup>

چند وقت بعد از عقد قرارداد، لیلیان تال و کلاپ به ایران برگشتند تا کار مطالعه طرحهای عمرانی خوزستان را آغاز کنند. قبل از انقضای مدت سه سال که میبایستی گزارش محلی خود را تهیه و تسلیم کنند شرکت عمران و منابع، طبق ماده ای که من قید کرده بودم، پیشنهاد کرد که سد دز و طرح نیشکر بدون تأخیر بموقع اجرا گذاشته شود. پس از رسیدگی کامل به پیشنهادهای فوق الذکر چه در شورای عالی برنامه و چه در محل به وسیله بازدید شخص من و دیگر پایوران سازمان برنامه این دو پیشنهاد مورد موافقت قرار گرفت و با کسب اجازه از مقامات صلاحیتدار اجرای این دو طرح آغاز شد.

### انتخاب محل سد دز

برای تهیه طرح مربوط به سدسازی در خوزستان، وردون چندین روز با یک هواپیمای نظامی روی خوزستان پرواز کرد و بعد برایم تعریف کرد که وقتی روی محل سد دز پرواز کردم منظره ای دیدم که نظیر آن را در هیچ جای دنیا ندیده بودم. دو دیوار عظیم سنگی به ارتفاع نزدیک به ۴۰۰ متر و رود عظیم دز که از میان این دو دیوار می گذشت و پس از عبور از دشت وسیع خوزستان به خلیج فارس می ریخت مرا به شگفتی واداشته بود و تعجب کردم

که چطور در طول این همه سال هیچ کس به این فکر نیفتاده است که، با ساختن یک دیوار، سدی بسازد و آبهای این رودخانه را مهار کند و از آب آن برای کشاورزی استفاده نماید. وردون گفت بار اول که این عظمت را دیدم چند شب از شدت هیجان خوابم نمی برد و بیشتر اوقات به این نعمتی که خداوند برای ایرانیها فراهم کرده است فکرمی کردم. او چنان با ذوق و شوق درباره محل سد دز صحبت می کرد که من واقعاً لذت می بردم چون خودم از سالها پیش میدانستم که به طور کلی چنین امکاناتی در خوزستان وجود دارد اما جزئیات آن را هیچوقت نمی توانستم حدس بزنم و وقتی وردون این جزئیات را برای من تعریف میکرد از خوشحالی سر از پا نمی شناختم.

همزمان با مطالعه ساختمان سد دز، لیلیان تال و کلاب مطالعات مفصلی برای تعیین استعداد کشاورزی خوزستان نیز انجام دادند و طی یک برنامه خاک شناسی که نظیر آن هیچ وقت در ایران سابقه نداشته و حتی در بسیاری از جاهای دنیا هم عملی نشده بود مشخصات خاک همه نقاط خوزستان را تعیین کردند و با این کار معلوم شد که در هر قسمت چه نوع خاکی داریم، به درد چه نوع زراعتی میخورد و کجاها باید چه چیزی کاشته شود. برای اجرای برنامه خاک شناسی از خدمات یک شرکت هلندی خیلی معروف که در این کار تخصص داشت استفاده کردیم.

در گزارشی که درباره امکانات سدسازی در خوزستان تهیه شده بود ساختمان چهارده سد پیش بینی و همه جزئیات اجرایی این چهارده سد نیز مشخص شده بود. طبق این گزارش میدانستیم که در چه نقاطی باید سد ساخته بشود، هزینه ساختمان هر کدام چقدر خواهد بود، چه مقدار آب برای کشاورزی فراهم خواهد نمود و چه مقدار برق تولید خواهد کرد. روزی که راجع به طرح ساختن این سدها در کمیسیون برنامه مجلس توضیح میدادم، وقتی گفتم که بعد از تکمیل این سدها قادر خواهیم بود شش میلیون و پانصد هزار کیلووات برق تولید کنیم و سد دز به تنهایی پانصد و بیست هزار کیلووات برق تولید خواهد کرد و آبی که اکنون بدون استفاده به دریا میریزد تمام خوزستان را آبیاری خواهد کرد یکی از نمایندگان سؤال کرد این همه برق را در کجا مصرف خواهید کرد؟

در آن زمان تولید برق در تمام ایران، به استثنای حوزه امتیازی شرکت نفت، فقط چهارصد هزار کیلووات بود. جواب دادم این پانصد و بیست هزار کیلووات برق سد دز در آینده حتی برای منطقه خوزستان هم کافی نخواهد بود، چه رسد به سرتاسر ایران، و اگر موفق بشویم همه سدها را بسازیم آن وقت شاید برق نسبتاً کافی برای سرتاسر ایران داشته باشیم.

## خاطرات ابوالحسن ابتهاج ————— ۳۹۳

نمایندگان این حرف مرا باور نمی کردند. البته بعدها که برق تهران هم از محل سد دز تأمین شد ثابت شد که حق با من بود.

### تأمین اعتبار برای سد دز

پس از اینکه تصمیم گرفته شد این دو طرح بدون معطلی به موقع اجرا گزارده شود، متوجه شدم که تهیه اعتبار لازم کار بسیار دشواری خواهد بود. اعتباری که برای ساختن سد دز احتیاج داشتیم در حدود شصت میلیون دلار بود و می دانستم که بهیچوجه نخواهم توانست این اعتبار را از درآمدی که در اختیار سازمان برنامه گذاشته میشد تأمین کنم. درآمد ایران از محل فروش نفت در آن موقع حدود نود میلیون دلار بیشتر نبود. این رقم بعداً بتدریج افزایش پیدا کرد و در سالهای دهه ۱۳۵۰ از ۲۱ میلیون دلار هم تجاوز کرد و اگر، آن طور که من آرزو داشتم و دائماً به شاه تذکر میدادم، این درآمد خرج برنامه های عمرانی و اجتماعی میشد ممکن نبود اساس حکومت چند هزار ساله ایران در ظرف چند روز از بین برود. وقتی من به سازمان برنامه رفتم یک شاهی پول در بساط نبود و، همانطور که گفته شد، کارگران معادن راه چالوس چند ماه بود دستمزد نگرفته بودند. یک دینار درآمد نفت نداشتیم و علی امینی، که وزیر دارائی دولت زاهدی بود، هنوز مشغول مذاکره با کنسرسیوم شرکتهای نفتی بود. و تازه، بعد از امضای قرارداد هم، در سال اول فقط حدود سی و دو میلیون لیره درآمد داشتیم. با این ترتیب من چاره ای نداشتم جز اینکه برای تهیه اعتبار ساختمان سد دز از بانک جهانی تقاضای وام بنمایم.

من میدانستم که بانک جهانی چه شرایط سختی برای قرض دادن قائل میشود. می بایست طرح مطالعه شده کامل برای هر کاری که احتیاج به وام داشت تهیه و تسلیم بانک بشود. این طرح میبایست جنبه های فنی و مالی کار را به دقت و با تفصیل ارائه دهد تا مقامات بانک حاضر بشوند آن را مورد رسیدگی قرار بدهند. رسیدگی به هر طرحی هم معمولاً دو سه سال طول میکشید و تازه ممکن بود بعد از رسیدگی وام را تصویب نکنند. من به دو دلیل نمی توانستم از راه عادی موافقت بانک جهانی را جلب کنم. یکی اینکه هنوز طرحی که قابل قبول برای ارائه به بانک جهانی باشد در دست نداشتم و فقط به استناد گزارش شرکت عمران و منابع و تجربه خودم میدانستم که ساختن سد دز اقدامی اساسی در راه عمران خوزستان است. دوم اینکه حتی برای هزینه های ریالی ساختمان سد هم اعتبار ریالی در اختیار نداشتم. بانک جهانی فقط برای تأمین قسمت ارزی هزینه طرحها وام میداد و به هیچ وجه موافقت نمیکرد که دولتی از محل وام بانک جهانی و تبدیل آن به پول محلی هزینه های لازم را تأمین کند.

وضع غربی داشتم، چون نه ریالی برای هزینه های محلی موجود بود و نه حاضر بودم آن قدر صبر بکنم تا طرح جامع و کامل سد دز تهیه بشود و دو الی سه سال هم برای مطالعه در دست بانک جهانی بعمده تعویق بیافتد. لذا شروع کردم به تفحص و تحقیق که بینم این پول ها را از کجا میتوانم تهیه کنم. چون برای ساختمان سد ذ اهمیت زیادی قائل بودم منتظر نماندم و اولین اقدام را برای تهیه مقدمات کار شروع کردم و آن آغاز ساختن راهی بود که میبایست از پائین دره به بالای کوه کشیده شود. ارتفاع دیوار کناره سد از لب رودخانه تا بالای کوه چهار صد متر بود و میبایست در یک محدوده تنگ و کوچکی راهی بسازند که با پیچ و خم بسیار این چهار صد متر ارتفاع را طی کند. اگر امکان استفاده از محدوده وسیعتری وجود داشت ساختن این راه چندان مشکل نبود ولی وضعیت طبیعی آن نقطه بخصوص طوری بود که چاره دیگری نداشتیم جز اینکه راه را به صورت مار پیچ بسیار مشکلی بسازیم.

در مناقصه ساختن این راه یک شرکت آمریکائی به نام «کنکو» برنده شد. میگفتند این یکی از مشکلترین و گرانترین راه های دنیا است. ساختمان این راه را از محل اعتبارات سازمان برنامه شروع کردم چون تا این راه ساخته نمیشد هیچ کار دیگری مقدور نبود.

در همین اوضاع اتفاقاً جان مک لوی، که قبل از یوجین بلاک رئیس بانک جهانی بود، به تهران آمد. مک لوی مدیر عامل و رئیس هیأت مدیره بانک «چیس مان هاتان» بود و من پیش خود فکر کردم شاید بتوانم با سابقه آشنائی که با او دارم از این بانک برای ساختمان سد دز وام بگیرم. مک لوی را برای ناهار به منزل دعوت کردم و آنجا موضوع را با او در میان گذاشتم و گفتم من شصت تا هفتاد میلیون دلار از شما وام می خواهم و می دانم که اعطای این وام برای بانک شما مشکل است ولی شما میتوانید کنسرسیومی با بانکهای دیگر تشکیل بدهید و بانک شما هم در این کار پیشقدم بشود و این مبلغ را به صورت وام مدت دار استثنائاً در اختیار ما بگذارید.

مک لوی گفت شما خودتان بهتر از من میدانید که ما نمیتوانیم وام مدت دار به کسی بدهیم، آنهم یک چنین مبلغ بزرگی و برای کارهای عمرانی. چرا با بانک جهانی صحبت نمی کنید؟ گفتم مشکلات گرفتن وام از بانک جهانی را ما هر دو خوب میدانیم، من نه طرح آماده ای دارم و نه اعتباری برای هزینه های ریالی. مک لوی گفت با این وصف اجازه بدهید من وقتی به آمریکا برمی گردم با یوجین بلاک در این خصوص صحبت کنم. گفتم اگر چنین کاری بکنید خیلی از شما ممنون خواهم شد.

مک لوی وقتی از بانک جهانی رفت یوجین بلاک را که آنوقت معاون بانک چیس بود به جانشینی خود انتخاب کرد و به توصیه او بلاک رئیس بانک جهانی شد.

## خاطرات ابوالحسن ابتهاج ۳۹۵

با توجه به سابقه دوستی مک لوی و بلاک چندی بعد مک لوی خبر داد که بلاک حاضر شده است دربارهٔ اصول تقاضای من صحبت کند. از شنیدن این خبر بسیار خوشحال شدم و بلاک را به تهران دعوت کردم.

### وام ۷۵ میلیون دلاری از بانک جهانی

در تاریخ ۴ تیر ماه ۱۳۳۵ یوجین بلاک همراه با دو نفر از اعضای ارشد بانک جهانی به تهران آمد. قبل از ورود آنها از شاه خواهش کردم که او و همسرش را به ناهار دعوت کند. روز بعد از ملاقات شاه با بلاک نخستین جلسهٔ مذاکرات ما شروع شد. من شرحی راجع به استعداد عمرانی خوزستان بیان کردم و گفتم ما اعتباری لازم داریم که به مصرف اجرای طرحهای عمرانی از جمله ساختمان سد دز برسائیم. به بلاک گفتم اعتباری میخواهیم که در بست در اختیار سازمان برنامه باشد تا بتواند قسمتی از آن را به ارز و بقیه را به ریال تبدیل و از آن استفاده کند. و متذکر شدم که متأسفانه طرح جامعی هم از برنامه ای که برای ساختن سد دز دارم تهیه نکرده ایم و میدانم که تقاضایم با مقررات بانک جهانی برای اعطای وام مطابقت نمیکند. با این همه امیدوارم بانک با تقاضای من موافقت کند.

بلاک گفت با این تفصیل من نمیدانم چرا اصلاً به تهران آمده ام، شما که هنوز طرحی هم تهیه نکرده اید. در جواب گفتم من که از ابتدا توسط مک لوی پیغام داده بودم که طرحی در دست ندارم و خودم هم تعجب میکنم که شما چطور حاضر شدید بیایید.

این گفتگو در همان ده دقیقه اول وضعی ایجاد کرد که من فکر کردم دیگر همه چیز به هم خورده و ادامهٔ مذاکرات بی فایده خواهد بود. ولی با وجود برخورد شدید جلسهٔ آن روز گفتگوها ادامه پیدا کرد و من به تدریج توانستم دلائل منطقی برای لزوم دریافت وام از بانک جهانی برای عمران خوزستان را ارائه بدهم، به طوری که بلاک علاقمند شد مذاکرات را ادامه بدهد. دو سه جلسهٔ دیگر با بلاک و همکارانش در تهران داشتیم و طی آن من حرفهایم را با اعتقادی که به استعداد خوزستان و استحقاق ایران در دریافت این وام داشتم بیان کردم. حرفهای من طوری در بلاک تأثیر گذاشت که او در مورد ادامهٔ مذاکرات موافقت کرد و قرار شد بعد از مراجعت به واشنگتن هیأتی را برای تعقیب این گفتگوها به تهران بفرستد.

بهمین ترتیب عمل شد و بلاک چندین هیأت مختلف را، به ریاست «برک ناپ»<sup>۱</sup>، معاون بانک جهانی و اعضای ارشد بانک مزبور، به تهران فرستاد. مقصود بلاک از اعزام این هیأتها این بود که اطلاعات کافی دربارهٔ لزوم ساختمان سد دز تهیه کند تا بتواند تصمیم بگیرد که آیا تقاضای ایران را به طور استثنائی در هیأت مدیرهٔ بانک جهانی مطرح کند یا نه

## خاطرات ابوالحسن ابتهاج

و بهمین جهت یکی از جلسات هیأت مدیره بانک را به این موضوع تخصیص داد تا دلائل اعطای این وام را بدون رعایت شرائط معمول بانک مطرح کند.

در یکی از جلسات مهمی که با هیأت بانک جهانی در تهران داشتیم لیلیان تال هم حضور داشت. این جلسه برای ما بسیار حیاتی بود و من در آن برای قانع کردن معاون بانک جهانی توضیحات مفصلی دادم و در عین حال تندی کردم، به طوری که بعدها همین برک ناپ به من گفت که آن روز بارها میخواستم بلند شوم و جلسه را ترک کنم و خیلی تحمل کردم که در مقابل تندی های شما عکس العملی نشان ندادم.

در آن جلسه کلاپ گفت شما در اجرای برنامه های عمرانی خیلی تند میروید و باید کمی احتیاط کنید و با این سرعت عمل نکنید چون ممکن است گرفتار مشکلات جنبی اینکار بشوید. ناپ به خواهش من از طرف بانک جهانی به تهران آمده بود که بطور دائم در کارهای ما نظارت داشته باشد. وقتی کلاپ این حرف را زد من متوجه شدم که این عقیده را از «راسل دور»<sup>۱</sup> گرفته است، چون میدانستم که دور قبل از آمدن به ایران نماینده بانک جهانی در ترکیه بود و در آنجا با مشکلاتی از نظر تندرستی در کارهای عمرانی برخورد کرده بود و حالا در مورد ایران نگران بود که مبادا تجربه ترکیه تکرار شود. من از شنیدن این نظر فوق العاده عصبانی شدم و با تندی گفتم اگر آمریکا صد سال پیش این همه اقتصاددان داشت هیچ ترقی نمی کرد و به هیچ جا نمیرسید. گفتم تنها راه نجات ایران در این است که سعی کند با اجرای یک برنامه وسیع و جامع کارهای عظیمی انجام بدهد تا از عقب ماندگی کنونی نجات پیدا کند. گفتم اگر حالا این کار را نکنیم پس کی باید این عقب ماندگی را جبران کرد و چطور میشود به قافله کشورهای پیشرفته رسید؟ گفتم وضع ایران مثل وضع مرضی است که در حال مردن است و اگر عمل جراحی نشود از بین خواهد رفت، حالا شما میگوئید اگر این مریض را عمل کنید بعد از عمل تب خواهد کرد، مدتی در خطر مرگ خواهد بود و ممکن است عواقب دیگری هم داشته باشد، و بنابراین او را عمل نکنید. شما این حرف را میزنید بدون اینکه در نظر بگیرید که اگر مریض را عمل نکنیم بدون تردید خواهد مرد. من هم میدانم اجرای طرحهای بزرگ عواقبی دارد و مثلاً ایجاد تورم می کند، اما به خاطر این عواقب نباید از یک اصل مسلم صرفنظر کنیم و آن اصل این است که این مریض تنها با عمل جراحی ممکن است زنده بماند. من معتقدم همانطور که صاحب حرفه نمیتواند بدون ابزار کار کند یک مدیر هم بدون استفاده از متخصصین موفق به پیشرفت نخواهد شد. اما اختیار تصمیم گیری نهائی باید حتماً با مدیر دستگاه باشد و اوست که باید نظر متخصصین را در رشته های مختلف بگیرد و با توجه به نظرات آنها خودش تصمیم نهائی

را اتخاذ کند نه اینکه موظف به اجرای نظر متخصصین باشد.

هیأت‌هایی که از بانک جهانی به ایران می‌آمدند تمام جزئیات مربوط به ساختمان سد دز را بررسی می‌کردند. هر چه لازم می‌دانستند در اختیارشان می‌گذاشتیم و با اینکه خودم گرفتاریهای زیاد دیگری داشتم قسمت زیادی از وقتم را صرف این کار می‌کردم. شخصاً اطمینان داشتم که دیر یا زود بانک جهانی بالاخره به تقاضای ما جواب مثبت می‌دهد و با علم به اینکه تقاضای ایران خلاف مقررات بانک جهانی بود مطمئن بودم که در این کار موفق خواهیم شد زیرا هم به صحت این کار و هم به استحقاق ایران اعتقاد کامل داشتم.

پس از چندی، به اتفاق چند نفر از همکارانم، برای ادامه مذاکرات به واشنگتن رفتیم. قبل از آغاز مذاکرات به اصرار علی اکبر خسرو پور، نماینده ایران و عضو علی البدل هیأت مدیره بانک جهانی، از علی امینی که در آن وقت سفیر ایران در واشنگتن بود خواهش کردم هنگام ملاقات با بلاک او نیز حضور داشته باشد. من با امینی سابقه دوستی داشتم و خسرو پور هم گفته بود که رسم این است که سفرای سایر ممالک همیشه در این نوع جلسات شرکت می‌کنند.

در آغاز جلسه امینی رو به بلاک کرد و گفت که وزارت خارجه شما می‌گوید هیچ اطلاعاتی از وام بانک جهانی به ایران ندارد. بلاک جواب داد مگر وزارت خارجه انتظار داشت قبل از اینکه بخواهیم به ایران وام بدهیم از آنها اجازه بگیریم؟ وزارت خارجه اگر میل دارد از کارهای ما اطلاع پیدا کنند می‌تواند کسی را بفرستد و ما تمام اطلاعات را در اختیارشان می‌گذاریم. حرف امینی به اندازه ای نامربوط بود که من از دعوت او برای شرکت در جلسه پشیمان شدم.

بعداً جلسه ای با شرکت تمام رؤسای ادارات بانک جهانی در دفتر بلاک تشکیل شد. در ابتدای جلسه بلاک گفت بانک هنوز فرصت نکرده است طرح سد دز را مطالعه کند، در حالیکه شنیده ام شما کار ساختمان سد را شروع کرده اید؟ واقع هم این بود که ما در آن وقت حتی توربین های سد را به شرکت هیتاچی ژاپن سفارش داده بودیم. گفتم اگر مقصودتان ساختن راهی است که برای ساختمان اصلی سد ضروری است البته که شروع کرده ایم، من که نمی توانم صبر کنم تا شما طرح ما را مطالعه کنید و بعد از سه سال تازه تصمیم بگیرید که به ما وام بدهید یا نه. البته اگر خیال می‌کنید این کار را کرده ام که شما را در محظور بگذارم که ناچار بشوید به ما وام بدهید اشتباه می‌کنید. ولی اگر هم خیال می‌کنید که من دست روی دست خواهم گذاشت و منتظر موافقت بانک جهانی خواهم نشست باز هم اشتباه می‌کنید. شما هر قدر دلتان می‌خواهد با کمال راحتی مطالعه بکنید و هر وقت حاضر شدید به ما وام بدهید با کمال خوشوقتی می‌آئیم و مینشینیم و در مورد جزئیات کار

صحبت میکنیم. اگر هم تصمیم گرفتید که به ما وام ندهید مانعی ندارد. شما طبعاً هیچ الزامی برای قبول تقاضای ما ندارید ولی مطمئن باشید که من از هر کجا که ممکن باشد این پول را تهیه خواهم کرد و سد دز را خواهیم ساخت. گفتم از کجا معلوم است که بعد از سه سالی که شما صرف مطالعه طرح پیشنهادی ما میکنید من هنوز در سازمان برنامه باشم. تازه ممکن است من باشم ولی لیلیان تال و کلاب نباشند و من بدون وجود این دو نفر، که خود شما آنها را به من توصیه کرده اید، دست به چنین کار عظیمی نخواهم زد و با تمام احترامی که برای همه همکاران شما که در این جلسه حاضرند قائلم و با اینکه تصدیق میکنم که بانک جهانی یکی از مؤسسات بین المللی در دنیا است که اشخاص برجسته و کارشناس در هر رشته ای دارد ولی اگر شما و همه این آقایان که اینجا نشسته اند به من بگوئید سد دز را نسازم زیرا بارنمیروم چون اشخاصی را برای مطالعه این کار استخدام کرده ام که حتی شما نظیرشان را در بانک جهانی ندارید. اینها اشخاصی هستند که برنامه جامعی مانند طرح دره تنسی را اجرا کرده اند. هم قسمت های آبیاری، هم سد سازی، هم کشاورزی، و هم جنبه فنی و اجتماعی آن را در نظر گرفته اند و در این کارها نه تنها تسلط دارند بلکه بی نظیر هستند. با این همه من به اظهار نظر متخصصین اکتفا نکرده ام و برای اینکه متقاعد بشوم ماهها وقت صرف کرده ام و به جزئیات همه مسائل شخصاً رسیدگی کرده ام، چندین بار هم با خود اینها به محل سد رفته ام و امروز که اینجا نشسته ام اعتقاد دارم که نظیر طرح سد دز در هیچ جای دنیا وجود ندارد و به این دلائل منتظر تصمیم شما نشسته ام و با پول خودمان ساختمان راهی را شروع کرده ام زیرا که تا این راه ساخته نشود دسترسی به بالای محل سد و امکان شروع کارهای ساختمانی را نخواهیم داشت. ساختن این راه مدتها طول میکشد چون مشکلترین و پرهزینه ترین راهی است که در دنیا وجود دارد و باید آن را قدم به قدم بسازیم. این جلسه بدون نتیجه به پایان رسید ولی بعد فهمیدم که حرفهای من در بلاک و همکاران او تأثیر مثبتی گذاشته است. البته آن قسمت از حرفهای من درباره برتری لیلیان تال و کلاب نسبت به کارشناسان بانک جهانی خیلی به بلاک برخورد بود به طوری که بعداً توسط پرودم برایم پیغام فرستاد که این چه اهانتی بود فلانی به متخصصین بانک جهانی کرد؟ به پرودم گفتم به یوجین بگوئید من از شما تعجب میکنم که چرا از حرف من گله مند شده اید، شما خودتان کسی هستید که لیلیان تال را به من معرفی کردید و گفتید این شخص در دنیا نظیر ندارد.

روز بعد مهندس مزینی برایم تعریف کرد که بعد از جلسه کلاب گفته بود پس از شنیدن حرفهای ابتهاج به بلاک اگر لازم باشد من و لیلیان تال پیراهنمان را هم خواهیم فروخت که این کار با موفقیت انجام شود.



## خاطرات ابوالحسن ابتهاج ۳۹۹

بالاخره در نتیجه گزارش اقتصادی-فنی هیأت‌های بانک جهانی که به ایران می‌آمدند، و در نتیجه استدلالی که در جلسه واشنگتن کردم، بلاک تصمیم گرفت موضوع اعطای وام ایران را به هیأت مدیره بانک جهانی پیشنهاد کند. هیأت مدیره بانک جهانی بعد از مذاکرات مفصل با اعطای هفتاد و پنج میلیون دلار به منظور ساختن سد در موافقت کرد. جالب اینکه اجازه داد که ما به تشخیص خودمان هر قدر که احتیاج داشته باشیم از این اعتبار را به ریال تبدیل و هزینه های محلی را نیز از این طریق تأمین کنیم. بعد از تصویب هیأت مدیره بانک جهانی رونوشت صورتجلسه تصویب اعطای وام را برای من ارسال داشتند و من آن را برای اطلاع شاه فرستادم.

همان موقع دوستانم به من گفتند فرستادن صورت جلسه برای شاه صلاح نبود و او خوشش نخواهد آمد چون اینطور بنظر میرسد که وام به شخص من اعطا شده است. ولی من علیرغم این تذکرات صورت جلسه را برای شاه فرستادم زیرا اعتقاد داشتم شاه باید از تمام جزئیات کارهای سازمان برنامه مطلع باشد. این در زمانی بود که در ایران همه از من ایراد می‌گرفتند که فقط مطالعه میکنم و انتقاد میکردند که دست به هیچ کاری نمی‌زنم درحالی که رئیس بانک جهانی به هیأت مدیره اش میگوید ما ناچاریم این وام را به ابتهاج بدهیم که بتوانیم از تندر و بهای او جلوگیری کنیم. اعضای هیأت مدیره بانک که از طرف کشورهای عضو تعیین میشوند اظهار تعجب و خوشوقتی کردند که بانک رویه ای اتخاذ کرده است که تا بحال سابقه نداشته. بلاک گفت این کار فقط یکبار شده و دیگر تکرار نخواهد شد. قرارداد وام بانک جهانی برای سد دز را من و بلاک امضاء کردیم و به این ترتیب مقدمات برآورده شدن یکی از آرزوهای دیرینه من عملی شد.

### مخالفت مجلس با وام بانک جهانی

علیرغم تمام مشکلاتی که در اخذ وام بانک جهانی داشتیم هنگامی که موضوع وام در مجلس مطرح شد اکثریت وکلا مخالفت خود را با استقراض خارجی اعلام کردند چون عقیده داشتند که با این ترتیب دخالت دولتهای خارجی در امور داخلی ایران یک بار دیگر تجدید خواهد شد، غافل از این که بانک جهانی و صندوق بین المللی پول مؤسساتی هستند که ایران در آنها دارای سهام و نماینده است و عملیات بانک جهانی تابع مقرراتی است که در مورد تمام کشورهای عضو که تقاضای وام میکنند بطور یکسان رعایت میشود. بنابراین موضوع دخالت دولت های خارجی مطلقاً مطرح نبود و بنظر من این ایراد در نتیجه سوابق تاریخی بوجود آمده بود و در این مورد قابل اطلاق نبود. بالاخره لایحه در نتیجه مداخله شاه تصویب شد.

## ۴۰۰ \_\_\_\_\_ خاطرات ابوالحسن ابتهاج

قابل ذکر اینکه پس از عقد قرارداد با کنسرسیوم نفت همه تصور میکردند که دیگر، از لحاظ تأمین هزینه طرحها، مانعی برای اجرای برنامه های عمرانی و اجتماعی سازمان برنامه وجود نخواهد داشت؛ درحالیکه عایدات ایران از نفت در سال اول قرارداد بیش از ۹۰ میلیون دلار نبود که ۶۰ درصد از آن (یعنی ۵۴ میلیون دلار) به سازمان برنامه تعلق میگرفت در حالیکه هزینه اجرای طرحهای برنامه هفت ساله دوم بالغ بر ۹۲۰ میلیون دلار میشد.

البته هنگام اعطای وام من دیگر از سازمان برنامه استعفاء داده بودم، ولی قبل از اینکه وام پرداخت شود یک بار بلاک را در پاریس ملاقات کردم. این ملاقات مدت کوتاهی بعد از رفتنم از سازمان برنامه صورت گرفت. قصد من از ملاقات بلاک این بود که نظر او را درباره اساسنامه بانک خصوصی که میخواستم تأسیس کنم جو یا شوم. آن روز در پایان حرفهایمان بلاک گفت حالا من میخواهم از شما یک چیزی بپرسم، به نظر شما وام سد دز را بدهیم یا نه؟ گفتم خوشحالم که شما این سؤال را از من کردید چون حالا من دیگر در سازمان برنامه نیستم، ولی اگر شما این وام را ندهید بزرگترین اشتباه را مرتکب شده اید و اگر بدهید ایران را نجات داده اید. بلاک دیگر صحبتی نکرد و از یکدیگر جداحافظی کردیم و من به تهران برگشتم.

قابل ذکر است که وقتی موضوع وام ایران مطرح بوده اختلاف شدیدی بین روسای ادارات بانک جهانی وجود داشته و عده ای از آنها مصرأ میخواستند از پرداخت وام جلوگیری کنند، با این استدلال که به چه مناسبت باید در مورد ایران استثناء قائل شد و تمام مقررات را در این یک مورد زیر پا گذاشت؟ در مقابل عده ای هم اعتقاد داشتند که باید حتماً این وام پرداخت بشود چون ایران ده میلیون دلار خرج راه سازی دامنه سد کرده است و بانک نباید در این مرحله ایران را دست تنها بگذارد. بالاخره هنگامی که قرار شد وام به ایران پرداخت شود خداداد فرمانفرمائیان، غلامرضا مقدم و سیروس غنی مشاور حقوقی سازمان برنامه برای امضای قرارداد دریافت وام به واشنگتن رفتند.

پس از امضای قرارداد تلگرامی از بلاک به من رسید به این مضمون که در این موقع که قرارداد وام سد دز را با نمایندگان ایران امضاء میکنم به خاطر خدماتی که برای مملکت خود انجام داده اید و کارهایی که پایه گزاری کرده اید به شما درود می فرستم. کمتر اتفاق افتاده است که اشک به چشم بیاید، ولی آن روز وقتی تلگرام بلاک را خواندم نتوانستم خودداری کنم و مطالب بی نهایت در من اثر کرد بطوری که چشمانم پر از اشک شد.

### طرح نیشکر هفت تپه و زمینهای شیخ خلف

یک سال پس از امضای قرارداد با لیلیان تال تعدادی از دیگر برنامه ها آماده شد که یکی

## خاطرات ابوالحسن ابتهاج ۴۰۱

از آنها طرح نیشکر هفت تپه در خوزستان بود. برای بررسی امکانات کشت نیشکر در آن منطقه لیلیان تال یکی از مشهورترین متخصصین دنیا را که اهل پورتوریکو بود به ایران آورد. پس از انجام مطالعات اولیه این شخص به حدی تحت تأثیر قرار گرفت که به من گفت کمتر نقطه ای در دنیا استعداد خوزستان را دارد. او پیش بینی میکرد که محصول سالانه نیشکر در حدود ۹۰ تن در هر هکتار خواهد بود در حالیکه تا آن روز ما صحبت از ۳۰ یا ۴۰ تن در هکتار میکردیم. طبیعتاً از این پیش بینی فوق العاده خوشوقت شدم. چند سال بعد متوسط محصول نیشکر هفت تپه به ۱۳۷ تن در هکتار هم رسید که میگفتند در دنیا کم نظیر است. تمام عوامل در نظر گرفته شد، مطالعات مربوط به خاک شناسی انجام شد، و بالاخره ده هزار هکتار زمین در نقطه معینی برای کشت نیشکر توسط متخصصین در نظر گرفته شد با این ملاحظه که اگر به فاصله چند ماه زمین در اختیار آنها گذاشته شود اقدام به کشت نیشکر خواهند نمود و در تاریخ معینی محصول نیشکر به دست خواهد آمد و نیز در این فاصله آنها اقدام به تأسیس کارخانه قند نیشکر نیز خواهند کرد.

محمد کاظمی رئیس اداره کشاورزی و مهندس مزینی رابط سازمان برنامه با شرکت عمران و منابع مأمور خریداری این ده هزار هکتار شدند. زمین مورد نظر متعلق به شخص مسنی بود بنام شیخ خلف که پانصد سال بود طایفه او در آن قسمت خوزستان مالک بودند. پس از مراجعت از خوزستان وقتی مهندس مزینی از طرز رفتار این شیخ با رعایای خود به من گزارش داد حرفهای او را به سختی باور کردم. مزینی گفت تمام رعایای دهاتی که به شیخ متعلق است اگر بخواهند از ده خارج شوند باید جواز بگیرند و برای دریافت جواز میبایست ۱۰ ریال به شیخ پردازند و بدون اجازه شیخ حق خارج شدن از ده را ندارند و رسم این است که هر کس ازدواج میکند شب اول عروس متعلق به شیخ است. شیخ چهل زن داشت، پول را با بهره ۴۰ درصد به رعایای خود قرض میداد، و تمام مأمورین دولت را در محل خریده بود. به مزینی گفتم بهر حال باید این زمینها خریداری شود.

پس از مدتی گزارش دادند که شیخ زمینها را نمیفروشد. بنابراین ناچار شدم طبق قانون اقدام به خرید زمینها بنمایم. به موجب قانون خاصی که سازمان برنامه داشت ما مجاز بودیم زمینها را که برای اجرای طرحهای عمرانی انتخاب میشد طی تشریفات خریداری کرده و بهای آن را به مالک پردازیم. چنانچه مالک با فروش زمین موافقت نمیکرد قیمت زمین تحت نظر دادستان کل و مدیر کل ثبت اسناد و یک مقام دیگر دولتی ارزیابی میشد و چنانچه صاحب زمین پول را نمی پذیرفت مبلغ مزبور را نزد دادگستری ودیعه میگذاشتیم. شیخ خلف برای اینکه سازمان برنامه را از خرید زمینهای خود منصرف کند به هر کاری متوسل شد. مهندس مزینی گفت وقتی پیش شیخ رفتیم پیشنهاد کرد سیصد هزار تومان بدهد

تا ما از خرید زمینهای او منصرف شویم. شیخ به شاه، نخست وزیر، سردارفاخر حکمت رئیس مجلس شورا و سایر مقامات کشور تلگراف زد که به فریاد ما برسید چون میخواهند وضع خوزستان را بهم بزنند. شاه موضوع شکایات را به من گفت و پرسید بچه جهت زمینها را به این قیمت گزاف خریداری کرده اید؟ جواب دادم سازمان برنامه ده هزار هکتار زمین خریداری کرده است و قیمت آن هم هکتاری ۲،۵۰۰ ریال ارزیابی شده است. شاه گفت ما این همه اراضی خالصه در خوزستان داریم، ده هزار هکتار از آن را برای کارنیشکر بردارید. به شاه گفتم شخصی که برای اجرای برنامه به ایران آورده ایم یکی از بزرگترین متخصصین نیشکر در دنیا است و منطقه را خاک شناسی کرده است و با توجه به تمام عوامل این زمین بخصوص انتخاب شده است. اگر این اراضی ۲۵ میلیون تومان هم بود باز هم باید خریداری میشد.

ولی موضوع اینجا خاتمه پیدا نکرد. مخالفین من به شاه و نخست وزیر تلگراف زدند که سازمان برنامه اراضی را به زور گرفته و افرادی که پشت اندر پشت اینجا زندگی میکردند از زمینهای خود رانده شده اند. در حالیکه علاوه بر اینکه پول زمین تمام و کمال به ودیعه نهاده شده بود تصمیم گرفتم به هر کدام از اشخاصی که آنجا زراعت داشتند مبلغی پرداخت و نیز در طی اجرای طرح مشغول بکار شوند.

یک روز ارتشبد عبدالله هدایت، که آن وقت رئیس ستاد بود، رونوشت تلگرام فرمانده لشکر خوزستان را برای من فرستاد که نوشته بود اگر زمینهای این آدم را بگیرید من از خود سلب مسئولیت خواهم کرد زیرا امنیت خوزستان مختل خواهد شد. چندی بعد علام نامه ای نوشت که با توجه به اهمیت خوزستان اعلیحضرت مقرر فرموده اند زمینهای شیخ را پس بدهید. به علا نوشتم اهمیت این کار به قدری زیاد است که قابل توصیف نیست و تمام مطالبی که از مقامات محلی شنیده میشود به این علت است که از شیخ پول گرفته اند، شیخ برای خودش یک حکومت استبدادی قرون وسطائی درست کرده است و اهالی منطقه علاقه ای به او ندارند.

پس از رفع مشکلات و دستور کتبی شاه دائر بر اجرای طرح، شاه به خوزستان مسافرت کرد. دکتر محمد کاظمی که در این سفر از همراهان شاه بود برایم بعداً تعریف کرد که قطار سلطنتی بجای اینکه در محلی که مستقبلین منجمله استاندار و روسای ادارات با ژاکت (لباس رسمی) ایستاده بودند متوقف شود در جایی توقف کرد که شیخ خلف درست در همان نقطه در انتظار قطار ایستاده بود. معلوم میشود با پرداخت رشوه توانسته بود برنامه را طوری ترتیب بدهد که قطار در محل معینی توقف کند و وقتی شاه از قطار پیاده میشود شیخ خلف روی پای شاه میافتد و میگوید مرا چتین و چنان کردند، نابود کردند، بدبخت کردند. شاه

## خاطرات ابوالحسن ابتهاج ۴۰۳

میپرسد این آدم کیست؟ میگویند این همان شیخ خلفی است که زمینهایش را گرفته اند. شاه چون از سوابق امر مطلع بود توجهی به عرایض شیخ خلف نکرد. وقتی اجرای طرح نیشکر هفت تپه آغاز شد عده زیادی منجمه شریف امامی، که وزیر صنایع دولت اقبال بود، با کارما مخالفت میکردند و معتقد بودند که این کار با هزینه هنگفتی که در بردارد، نتیجه ای نخواهد داشت و پولی است که دور ریخته میشود. لازم میدانم اینجا متذکر بشوم که در تمام موارد وقتی اشکالی پیش میآمد و دیگران شکایت و کارشکنی میکردند و ایراد میگرفتند شاه بدون اینکه چیزی به من بگوید جلوی مخالفت آنها را میگرفت و میشنیدم که در غیاب من به نمایندگان مجلس و وزراء، و از جمله شریف امامی، میگفت که شما اشتباه میکنید، این کارهایی که ابتهاج در خوزستان میکند بسیار درست و با اهمیت است. اگر حمایت شاه نبود بطور قطع آنها مشکلات حل نشدنی در سر راه من ایجاد میکردند و برنامه عمران خوزستان را از بین میبردند. وقتی من از سازمان برنامه رفتم فرصت مناسبی برای این اشخاص پیش آمد و خواستند جلوی ادامه اجرای طرحهای آبادانی خوزستان را بگیرند. باز هم در رأس این اشخاص شریف امامی قرار داشت ولی خوشبختانه شاه که به اهمیت برنامه خوزستان ایمان پیدا کرده بود جلوی آنها را گرفت.

من ضرورت انجام برنامه های عمرانی را، نه تنها در خوزستان بلکه در سراسر ایران، همواره و در هر فرصتی که پیش میآمد متذکر میشدم. مثلاً یکبار در سال ۱۳۳۵، وقتی که اقبال رئیس دانشگاه بود، بدعوت او نطقی در دانشگاه ایراد کردم و نظراتم را درباره ضرورتها و همچنین نتایج اجرای برنامه های عمرانی شرح دادم.<sup>۱</sup>

متأسفانه بارفتن من از سازمان برنامه تمام این کارها تعطیل شد. آرزوی من این بود که خوزستان با دهها هکتار زمین مستعد بی نظیر بتواند بهترین کشاورزیهای ایران را بخود جلب کند و اگر برنامه عمران خوزستان به درستی انجام میشد این آرزو به مرحله عمل در میآمد. موقعی که یک گروه هلندی را مأمور تجزیه خاک خوزستان کرده بودم خودم بارها از کارشان بازدید کردم و دیدم که دهها هزار تجزیه از خاک نقاط مختلف خوزستان انجام داده و مشخص کرده بودند که چه نقطه ای برای چه نوع زراعتی مناسب است. بهرحال متأسفانه آرزوی من برای اجرای این برنامه جامع به مرحله اجرا در نیامد.

۱- رجوع کنید به ضمیمه «ض»



عبدالحسين تيمورتاش وزير دربار پهلوی مردی فوق العاده باهوش بود

## فصل هفدهم

### طرحهای دیگر عمرانی

#### ماجرای راهسازی

سازمان برنامه نه تنها برنامه ریزی میکرد بلکه مجری طرحها نیز بود. راهسازی میکرد، سد میساخت، کارخانه روغن زیتون داشت و آنوقت میبایست ذوب آهن هم داشته باشد. تمام کارخانه های دولتی زیر نظر سازمان برنامه قرار داشت. حتی مسئولیت مبارزه با مالاریا با سازمان برنامه بود. علاوه بر اینها میبایست بر طرحهایی که توسط وزارتخانه ها اجرا میشد نظارت کند. ذکر مطلبی راجع به ماجرای راهسازی میتواند به روشن کردن وضع کمک کند.

وقتی از بانک جهانی برای راه سازی تقاضای وام کردم پرسیدند راه سازی به شما چه ارتباطی دارد؟ گفتم که اگر من راه سازی نکنم ایران هیچوقت صاحب راهی که طبق اصول صحیح ساخته شده باشد نخواهد شد. برای نمونه قسمتی از این راهها را به وزارت راه واگذار میکنم تا شما نتیجه را مشاهده کنید. راه تهران-قزوین را به وزارت راه واگذار کردیم و بعد از چندی مجبور شدیم پس بگیریم و خودمان بسازیم. گذشته از این که سطح جاده با کیفیت بسیار بدی ساخته شده بود آن را طوری درست کرده بودند که در دو طرف جاده پرتگاه مصنوعی بوجود آورده بودند که خیلی خطرناک بود. چند وقت بعد وقتی هیأتی از بانک جهانی به ایران آمد با اعطای وام به منظور راه سازی موافقت نمود مشروط بر این که سازمان برنامه مجری کار باشد. به این ترتیب برای اولین بار در تاریخ ایران راه سازی به معنی واقعی انجام شد.

یک مورد، در زمان نخست وزیری اقبال، وزارت راه خواست که سازمان برنامه اعتباری در اختیار وزارت راه قرار دهد که آنها خودشان اقدام به ساختن راه بکنند و برای این منظور

تقاضا کرده بودند که مبلغی در اختیار آنها گذاشته شود. به محض این که رئیس ارتباطات سازمان برنامه این موضوع و مبلغی را که از سازمان برنامه انتظار داشتند ذکر کرد متوجه شدم که هزینه ساختن هر کیلومتر راه را از قرار ده هزار ریال پیش بینی کرده اند. گفتم یقیناً آنها اشتباه میکنند. چون تقاضای وزارت راه شفاهی بود دستور دادم از وزارت راه تقاضا کند پیشنهاد خود را کتباً به سازمان برنامه بفرستند. همین کار را کردند و من نامه را به شاه نشان دادم. به دستور شاه و برای رسیدگی به این موضوع جلسه ای در حضور نخست وزیر تشکیل شد و اشخاصی که حضور داشتند عبارت بودند از دکتر اقبال (نخست وزیر)، سرلشگر ولی انصاری (وزیر راه)، مدیرکل فنی وزرات راه، و من از طرف سازمان برنامه، رئیس ارتباطات، «پرودم» (رئیس دفتر فنی) و «ژیران» (متخصص راه سازی).

وزیر راه مطلبی را که در نامه خود به سازمان برنامه متذکر شده بود تکرار کرد مبنی بر اینکه هزینه هر کیلومتر راه ده هزار ریال پیش بینی شده است. در این بین مدیرکل فنی وزارت راه مطلبی زیر گوش او گفت و سرلشگر انصاری اظهار داشت که در مبلغ هزینه اشتباهی رخ داده است و بجای ده هزار ریال مبیایست یک میلیون ریال ذکر شده باشد. در جواب گفتم تا کنون در برخوردهائی که با دستگاههای مختلف مملکتی داشتم با یک صفر اشتباه به کرات برخورد کرده بودم ولی این اولین باری است که موضوع اشتباه دو صفر است. در این جا ژیران که محاسبات را انجام داده بود، گفت حتی با یک میلیون ریال هم چنین چیزی غیرممکن است و موضوع منتفی شد.

### برنامه های عمران شهری

یکی از طرحهای منحصر به فردی که در زمان تصدی سازمان برنامه شروع کردم برنامه عمران شهری بود که تا آن موقع در هیچ یک از کشورهای در حال رشد اجرا نشده بود. من معتقد بودم که عایدات نفت باید برای آسایش مردم ایران و به نفع آنها خرج بشود و با مصرف کردن پول نفت برای ارتش و یا پرداخت حقوق کارمندان دولت مخالف بودم. نظرم را هم به شاه گفتم که پول نفت باید طوری خرج بشود که همه مردم ایران احساس کنند که از درآمد نفت سهمی میبرند. براساس این فلسفه به فکر افتادم طرحهایی به مرحله اجرا بگذارم تا این احساس در مردم به وجود بیاید. با هر کس در این مورد مشورت کردم نظر موافق داشت.

یکی از این طرحها، کمک به شهرداری های شهرستانها بود برای تأمین هزینه طرحهای مختلف عمرانی، مانند لوله کشی آب آشامیدنی، اسفالت خیابانها، تأمین برق شهر، ایجاد کشتارگاه و هر طرح دیگری که برای آسایش مردم شهرها ضرورت داشت. قانونی در کمیسیون مشترک برنامه مجلسین به تصویب رساندم که هر شهری که شهرداری داشته باشد



## خاطرات ابوالحسن ابتهاج ۴۰۷

و بتواند ۵۰ درصد هزینه اجرای طرحهای متعددی از این قبیل را تأمین کند ۵۰ درصد دیگر را سازمان برنامه به طور بلاعوض به آنها خواهد پرداخت و در ضمن تمام هزینه های مربوط به مطالعه را نیز سازمان برنامه به عهده میگیرد.

هنگامی که لایحه مربوط به طرحهای شهرسازی در مجلس مطرح شد اکثریت قریب به اتفاق و کلاً با این کار مخالف بودند و عقیده داشتند سازمان برنامه باید تمام هزینه اجرای طرح را بپردازد. من ایستادگی کردم و گفتم نتیجه این خواهد شد که هیچ طرحی در هیچ شهری اجرا نخواهد شد. بالاخره لایحه تصویب شد و بصورت قانون درآمد. چون بعضی از شهرها قادر نبودند حتی نصف هزینه اجرای طرح مورد درخواست خود را بپردازند قانونی از مجلس گذرانیدیم که بتوان کسری را از خارج قرض کرد. هیچکس باور نمیکرد طرح شهرسازی پا بگیرد.

منوچهر گودرزی، که بعدها در دولت هویدا به وزارت رسید، مأمور این کار شد. برای شروع کار لازم بود بدانیم چند شهر در ایران دارای شهرداری هستند. به وزارت کشور نوشتیم، جواب دادند نمیدانیم. برای من تعجب آور بود که وزارت کشور حتی از تعداد شهرداری های مملکت خبر نداشت. ناچار بهر وسیله ای بود اطلاعات را جمع آوری کردیم.

ابتدا از چهار کشور آلمان فدرال، فرانسه، انگلیس و آمریکا مهندس مشاور آوردیم و شهرهای مختلف ایران را بین این چهار شرکت تقسیم کردیم به طوری که رقابتی بین آنها بوجود آمد. انتخاب این مهندسين مشاور بسیار دشوار بود زیرا آنها میبایست از همه کارهای عمرانی سررشته داشته باشند و بتوانند کارهای لازم را در زمینه های مختلفی که شباهتی هم به هم نداشتند انجام بدهند. بعد از تهیه مقدمات کار مسافرت های متعددی به نقاط مختلف ایران کردم. قبل از این مسافرتها با شهرداری شهرهای سر راه تماس می گرفتم و به آنها میگفتم عده ای را دعوت کنند تا من با آنها صحبت کنم.

به هر شهر که میرفتم با مسئولین محل مذاکره میکردم و به آنها میگفتم که اگر خودشان نصف هزینه طرحهای عمران شهرشان را تأمین کنند نصف دیگر را سازمان برنامه تأمین خواهد کرد. ابتدا هیچ کدام باور نمیکردند و خیال میکردند اینهم از وعده های پوچی است که به مردم داده میشود. در اغلب شهرستانها وقتی از مردم میپرسیدم که چه برنامه ای بیشتر مورد علاقه آنهاست با کمال تعجب میشنیدم که میخواستند خیابانهای شهر اسفالت بشود، در حالیکه من خیال میکردم بیشتر آنها تأمین آب آشامیدنی شهر را خواهند خواست. بعد متوجه شدم که تمایل آنها به اسفالت به این علت بود که خاکی که در اثر آمد و شد کامیون و اتومبیل ایجاد میشد زندگی آنها را مختل میکرد.

در سفری که در تابستان سال ۱۳۳۵ به خراسان رفتم در نزدیکی های مشهد در محلی بنام «طرق» مصطفی قلی رام استاندار خراسان، روسای ادارات، عده ای از معممین، اعضای انجمن شهر و اتاق بازرگانی، و گروهی از سرشناسان خراسان به استقبال من آمده بودند. جای بسیار باصفائی بود. فرش انداخته و میز و صندلی چیده بودند. میوه فراوان و پذیرائی مفصلی تدارک شده بود و چند نفر عکاس هم حضور داشتند. من تعجب کردم که اینها چطور از آمدن من اطلاع پیدا کردند. بهر حال تعارف کردند و نشستیم. یکی از معممین از جای خود بلند شد و از جانب استقبال کنندگان ورود مرا به شهر مقدس مشهد و آستان قدس رضوی تبریک گفت و اضافه کرد که ما از شما انتظاراتی داریم و میخواهیم که این کارها را برای ما انجام بدهید و اگر به شهرهای دیگر نصف هزینه برنامه را میدهد به شهر مقدس مشهد باید همه هزینه ها را پرداخت کنید. من در جواب گفتم خیلی متأسفم که نمی توانم بین مشهد و سایر شهرها تبعیضی قائل شوم. گفتم البته مشهد شهر مقدسی است اما از لحاظ من بین مشهد و کاشان و تبریز و یزد هیچ تفاوتی وجود ندارد.

یک مرتبه ولوله ای بین مستقبلین به راه افتاد و همان شخص دوباره بلند شد و به جمعیت گفت آقای ابتهاج متوجه مقصود من نشدند. و دوباره همان مطلب را تکرار کرد. گفتم من کاملاً مطلب شما را فهمیدم و اطمینان دارم که اگر خود حضرت رسول هم اکنون در اینجا ظهور میفرمودند حق را به من میدادند، چون من این کار را برای عموم مردم ایران انجام میدهم و روش من هم این است که مطلقاً تبعیض قائل نشوم. شما امروز این حرف را میزنید و فردا آذربایجانی ها خواهند گفت مشروطه را ما راه انداختیم و باید امتیاز بیشتری بگیریم. همین طور هر شهری یک دلیلی خواهد آورد و اگر من بخواهم همه هزینه طرحهای عمرانی تمام شهرها را بپردازم از عهده برنخواهم آمد زیرا آنقدر پول در اختیار ندارم، و از طرفی اگر همه کارها را برای مردم یک شهر بطور مجانی انجام بدهیم قدرش را نخواهند دانست؛ ولی وقتی خودشان سهم باشند و علاقه نشان بدهند قدر کار را میدانند.

وقتی صحبت من تمام شد به اتفاق استاندار به طرف مشهد حرکت کردیم. او به من گفت این اولین بار است که یک نفر از مرکز آمده و با مردم اینطور صریح و محکم صحبت کرده است و اگر کس دیگری بود در جواب آن آخوند مقداری دروغ میگفت و قول و وعده بیخود میداد. روز بعد روزنامه های محلی صراحت مرا تحسین کردند و نوشتند ابتهاج در حضور روحانیون و عده ای از اهالی شهر چنین حرفهایی زده است.

تا وقتی من در سازمان برنامه بودم کارهای زیادی در شهرستانها شروع شد و ادامه داشت تا من از سازمان برنامه رفتم.

در اینجا بی مناسبت نیست بگویم که هنگام سفر به نقاط مختلف مملکت من بنا به

## خاطرات ابوالحسن ابتهاج ۴۰۹

عادت بدون کت و کراوات مسافرت میکردم. علت اینکار این بود که با گرد و خاک و حرارت اتومبیل تنها لباس مناسب همین پیراهن و شلوار بود. وقتی از سفر خراسان مراجعت کردم علا با لحن مهربان خود گفت مسافرت های شما بسیار اثر خوبی بخشیده است ولی تصور نمیکنید مناسبتر باشد لباسی که در این سفرها میپوشید قدری رسمی تر باشد؟

با علم به اینکه این مطالب را احتمالاً به دستور شاه و شاید بمناسبت دریافت گزارشهایی از استاندار یا یکی دیگر از مأمورین دولت بیان میکند، جواب دادم من هیچوقت انتظار نداشتم در این مسافرت ها کسی با این تشریفات به استقبال من بیاید. منظور من از این سفرها بازدید کارهایی است که سازمان برنامه در دست دارد و تماس با نمایندگان انجمن های شهر و مطلع نمودن آنها نسبت به برنامه هائی که سازمان برنامه در آن ناحیه انجام میدهد و یا در آینده اجرا خواهد کرد، کسی نباید توقع داشته باشد که من در هوای گرم و شرایط بسیار نامناسب لباس مشکی پوشیده و صدها فرسخ راه پر از دست انداز و خاک را طی کنم، چرا که به یک عده استقبال کننده که هیچ معلوم نیست چرا در بیست و چند کیلومتری شهر با میوه و شیرینی و شربت در انتظار ورود من نشسته اند برخورد خواهد خورد.

برنامه کلی من این بود که نواحی مختلف ایران را به پنج ناحیه تقسیم کنم و نظیر برنامه عمرانی جامعی را که در خوزستان شروع کرده بودم در این مناطق هم انجام بدهم. باین منظور، همانطور که لیلیان تال و کلاپ را برای کارهای عمرانی خوزستان آورده بودم، چهار شرکت دیگر از کشورهای فراسه، انگلیس، آلمان، ایتالیا و ژاپن میآوردم و هر ناحیه را زیر نظریکی از آنها قرار میدادم و با ایجاد رقابت بین این شرکتها سعی میکردم همه نقاط ایران زیر پوشش برنامه های صحیح عمرانی قرار بگیرد. اگر من در سازمان برنامه مانده بودم تمام این کارها را تکمیل میکردم.

برای اجرای این فکر ابتدا با یک شرکت ایتالیائی به نام «ایتال کانسولت»<sup>۱</sup> صحبت کردم و قرار شد آنها در سیستان و بلوچستان کارهای عمرانی را شروع کنند. ایتال کانسولت متخصصین خودش را به سیستان و بلوچستان فرستاد و بعد گزارشی دادند که ضمن آن مخصوصاً روی استعداد عجیب سیستان و بلوچستان برای دامداری و تهیه پشم مریнос تکیه کرده بودند.

من موضوع آوردن شرکت های خارجی برای عمران نواحی مختلف ایران را با شاه مطرح کردم و گفتم که فرانسوی ها را برای آذربایجان، آلمانها را برای خراسان و خوزستان، انگلیس ها را برای فارس، ایتالیائی ها را برای سیستان و بلوچستان، و ژاپنی ها را برای گیلان و مازندران در نظر گرفته ام. شاه گفت بجای انگلیسها در فارس کارشناسان ملت

دیگری را معین کنید. من هم انگلیسها را برای جای دیگری تعیین کردم.

### عکس برداری محرمانه از اسناد دولتی

چون در این صفحات به منوچهر گودرزی اشاره شد بی مناسبت نیست که بگویم چندی پس از کناره گیری من از سازمان برنامه یک روز گودرزی به ملاقات من آمد و ضمن صحبت یکی از اعضای سفارت آمریکا را اسم برد که متأسفانه بخاطر من مانده است. گودرزی گفت این شخص بوی اظهار کرده است که ما اطلاع داریم که جوانهای ایرانی که در آمریکا تحصیل کرده اند و در وزارتخانه های مختلف مشغول کار هستند حقوقهایی دریافت میکنند که برای تأمین معاششان کافی نیست. بنابراین ما تصمیم گرفته ایم که به این اشخاص کمکی بنمائیم که معادل حقوقی است که از دولت دریافت می کنند و در مقابل انتظار ما این است که از گزارشها و از اسناد مهمی که زیر دست آنها قرار میگیرد عکس برداری کرده و عکسها را بما بدهند، و برای انجام این منظور دوربینهای مخصوصی در اختیار آنها گذاشته ایم. گودرزی اضافه کرد که این شخص به من پیشنهاد کرد که با من نیز مانند دیگران توافقی در همین زمینه به عمل آید. به گودرزی گفتم امیدوارم شما بطور مناسبی این پیشنهاد را رد کرده باشید. او، که اتفاقاً همسر آمریکائی هم داشت، به من اطمینان داد که از قبول پیشنهاد مزبور خودداری نموده است.

اینجا باید متذکر شوم که پس از اینکه چی پین، سفیر آمریکا در ایران تغییر یافت، «ادوارد ویلز»<sup>۱</sup> که وزیر مختار آمریکا در لندن بود بجای او منصوب شد. همانطور که قبلاً گفته شد، پس از برخوردی که در موضوع عایدات نفت و بودجه کشور با چی پین پیدا کرده بودیم او شدیداً از من رنجش پیدا کرده و با مخالفین من هم صدا شده و همه جا از من انتقاد میکرد و میگفت که از سازمان برنامه جز حرف و وعده چیزی ساخته نیست. این مخالفت به حدی علنی و با شدت اظهار میشد که حتی لیلیان تال در خاطرات خود به مذاکره ای که با چی پین داشته اشاره نموده و از انتقادات او اظهار تعجب و انزجار کرده است.<sup>۲</sup>

### دیدار سفیر آمریکا از سازمان برنامه

به فاصله کوتاهی پس از ورود به تهران، سفیر جدید آمریکا درخواست نمود ترتیبی بدهم که او و بعضی از همکاران ارشدش به سازمان برنامه بیایند و از کارهایی که سازمان برنامه انجام داده یا در دست اجرا دارد مطلع شوند. من از این تقاضا استقبال کردم و ترتیبی دادم که در روز معینی سفیر آمریکا با هر چند نفر از اعضای سفارت که خود او انتخاب کند به

D.E. Lilienthal. Ibid. -۲

Edward T. Wailes -۱

## خاطرات ابوالحسن ابتهاج ۴۱۱

دفتر من در سازمان برنامه بیایند. این تقاضا را هریک از سفرای کشورهای دیگر هم از من می‌کردند می‌پذیرفتم چون عقیده داشتم که اطلاع آنها از فعالیت های سازمان برنامه برای ما مفید است و بیش از هر چیز این شایعه را که من در سازمان برنامه به بهانه مطالعه دست به کاری نمی‌زنم بی اثر می‌کرد. این بازدید در تیر ۱۳۳۶ صورت گرفت و سفیر آمریکا به اتفاق چند تن از اعضای سفارت به سازمان برنامه آمد. من از کلیه رؤسای ادارات و قسمت ها خواستم که در این جلسه شرکت نموده و هریک به نوبت راجع به طرحهایی که در گذشته انجام گرفته یا در دست اجرا است به زبان انگلیسی توضیحاتی بدهند. شرح مذاکرات این جلسه بعداً توسط سفارت آمریکا به وزارت خارجه در واشنگتن گزارش داده شد و اینجا قسمتی که مربوط به برنامه های عمران شهری است درج میشود:<sup>۱</sup>

مجموع برنامه های اصلاحات اجتماعی شامل ۹۳۸ طرح میشود که هزینه اجرای طرحهای مزبور در حدود ۱۱ میلیارد ریال تخمین زده شده است. ۷۰۰ طرح به مبلغ ۸/۵ میلیارد ریال به عنوان طرحهای مقدماتی ارائه شده که از آن میان ۱۸۵ طرح به مبلغ ۱/۶ میلیارد ریال به تصویب رسیده است. در حال حاضر فقط ۱۱۴ طرح به مبلغ ۷۵۰ میلیون ریال و با اشتغال ۴،۵۴۰ نفر در دست انجام می باشند. اعتبار طرحهای فوق الذکر توسط شهرداریها تأمین خواهد شد و اجرای بعضی از برنامه های عمرانی شهری بین وزارت فرهنگ و وزارت بهداری تقسیم شده اند. در حال حاضر آن دسته از طرحهای عمران شهری که هزینه اجرای آن جمعاً از ۶۰۰ میلیون ریال تجاوز نمیکند مورد تصویب قرار گرفته اند در حالیکه این رقم در این مرحله باید حدود ۳ میلیارد ریال باشد.

علت اینکه طرحهای عمران شهری بطور رضایت بخش پیشرفت نکرده این است که شهرداریها به میزان کافی اعتبار ندارند. ابتهاج پیشنهاد کرد که دولت آمریکا سهم شهرداریها را از طریق اعطای وامی به مبلغ ۸۰ الی ۱۰۰ میلیون دلار بدون بهره و به مدت ۲۵ سال که باز پرداخت آن را دولت ایران تضمین کرده باشد تأمین نماید. به عقیده ابتهاج چنین اقدامی از طرف دولت آمریکا اثرات سیاسی و روانی عمیقی خواهد داشت. در حال حاضر ابتهاج سعی دارد برای این منظور به ضمانت سازمان برنامه اعتباراتی بگیرد که پرداخت سهم شهرداریها را برای اجرای طرحها تأمین کند. در بودجه سازمان برنامه ۵/۵ میلیارد ریال به منظور اجرای طرحهای عمران شهری تخصیص داده شده است. به استثنای تهران مجموع درآمد سالانه شهرداریهای شناخته شده که تعداد آنها ۲۸۸ میباشد در حدود ۱/۶ میلیارد ریال است. چنانچه شهرداریها بتوانند ۳۰ درصد سهم خود را پردازند تأمین چنین اعتباری ۱۲ سال طول خواهد کشید.

ابتهاج تأکید نمود که هنگام آغاز این برنامه نقشه ای از شهرها وجود نداشت و نیز هیچگونه آماری در مورد آب و برق در دست نبود و شرکت های مهندس مشاور هیجده ماه اول

۱- رجوع کنید به ضمیمه «ط».

## خاطرات ابوالحسن ابتهاج

کار خود را صرف تهیه نقشه و جمع آوری آمار در مورد این ۲۸۸ شهرداری کرده بودند که در بیست سال آینده مفید واقع خواهد شد. ابتهاج اضافه کرد که در آغاز کار همه نسبت به انجام این برنامه تردید داشتند ولی ظرف ده سال شهرها دارای آب و برق و خیابانهای آسفالت شده خواهند بود.

بی مناسبت نیست متذکر شوم که در دوره تصدی من در سازمان برنامه راه سازی یکی از مهمترین برنامه هائی بود که به موقع اجرا گذاشته شد. در برنامه هفت ساله دوم ساختن ۹،۰۵۰ کیلومتر راه آسفالت شده و ۳،۵۰۰ کیلومتر راه شوسه پیش بینی شد که تا چند وقت بعد از کناره گیری من نیمی از این برنامه انجام شده بود. اعتباری که برای انجام این برنامه و توسعه شبکه راه آهن دولتی ایران تخصیص داده شد به ترتیب ۳۰۰ دلار و ۸۰ میلیارد دلار بود.<sup>۱</sup>

### شبکه برق تهران و یونس وهاب زاده

یکی از بزرگترین طرحهای اجتماعی که میتوانست تأثیر عمیقی در سرتاسر مملکت داشته باشد ایجاد شبکه برق در تمام شهرها و روستاهای ایران بود و آلبرت دوسمال، که در ایجاد شبکه برق کشور بلژیک سهم موثری داشت و زمانی هم وزیر اقتصاد بلژیک بود مأمور تهیه طرح شد. دوسمال مذاکراتی در ارو پا انجام داد و قرار شد کنسرسیومی از چند شرکت انگلیسی، آلمانی، فرانسوی و بلژیکی برای انجام این منظور تشکیل شود.

من اطلاع پیدا کردم که در نظر دارند شبکه برق تهران را به یونس وهاب زاده یکی از تجار تهران بدهند. این موضوع بگوش دوسمال هم رسیده بود، چون از جمله اشخاصی که در این خصوص با دوسمال در تهران صحبت کرده بودند خود وهاب زاده بود. دوسمال یک روز با تعجب به من گفت چگونه میخواهند مهمترین قسمت طرح را که برق تهران است به وهاب زاده که کوچکترین اطلاعی راجع به این کار ندارد واگذار کنند؟ و اضافه کرد که چنانچه شهر تهران از این طرح مجزا شود اجرای برنامه امکان پذیر نخواهد بود زیرا اجرای طرح شبکه شهر تهران سودآورترین قسمت این برنامه است و جبران زینانهای سایر نقاط کشور را خواهد کرد و اگر چنین وضعی پیش بیاید تشکیل کنسرسیوم و اجرای طرح بهیچوجه امکان پذیر نخواهد بود.

عین این مطلب را بارها با شاه مطرح کردم بدون آنکه نتیجه ای حاصل شود، تا اینکه یک روز اطلاع یافتم که قرارداد طرح برق تهران با یونس وهاب زاده به امضاء رسیده است. پس از امضای قرارداد وهاب زاده به نقاط مختلف جهان از قبیل آلمان، انگلیس و آمریکا

## خاطرات ابوالحسن ابتهاج ۴۱۳

مسافرت کرد تا بلکه بتواند سرمایه و تشکیلات فنی لازم را فراهم کند ولی هر جا رفت ناشیگری و بی اطلاعی او در همان لحظات اول روشن شد و شرکتی که با آنها تماس گرفته بود حاضر نشدند بطور جدی با او وارد مذاکره شوند و متأسفانه یکی از مهمترین طرحهای اجتماعی مملکت به این ترتیب از بین رفت.

در همان ایام پس از اینکه قرارداد به او واگذار شد وهاب زاده نزد همسرم آذر گله کرده و با تعجب پرسیده بود به چه علت شوهر شما با من مخالفت میکرد، دیدید که بالاخره امضاء شد؟ ضمناً گفته بود پس از امضای قرارداد شاه از من پرسید یونس در این معامله چقدر میخوری؟ عرض کردم قربان پنج درصد. شاه گفت: نوش جان.

### طرح ماهیگیری جنوب

یکی از طرحهای مهمی که به ابتکار من انجام شد جلب یکی از شرکتهای بزرگ ماهیگیری ژاپن بود که از آنها دعوت شد به ایران بیایند و راجع به امکانات خلیج فارس مطالعه کنند. برای انتخاب شرکتی که صلاحیت انجام چنین طرح مهمی را داشته باشد از یک مؤسسه آمریکائی که قبل از من در سازمان برنامه به معرفی اصل چهار مشغول کار بود خواستم در این باره نظر بدهد. پس از انجام مطالعات لازم این مؤسسه شرکت ژاپنی «عمران ماهیگیری جنوب»<sup>۱</sup> را، که از بزرگترین شرکتهای ماهیگیری ژاپن بود، معرفی کرد. از این شرکت دعوت شد که نمایندگان خود را به ایران اعزام دارد و قراردادی با آنها تنظیم گردید که در نتیجه آن آنها، برای نخستین بار در خلیج فارس، کشتی ماهیگیری که منحصراً برای این منظور ساخته شده بود و ظرفیتی در حدود ده تن در روز برای نگهداری ماهی یخ زده داشت به ایران آوردند.

برای اجرای این طرح در سال ۱۳۳۵ شرکت مختلطی که دو سوم ایرانی و یک سوم ژاپنی بود با سرمایه ۹۰ میلیون ریال که در سه قسط پرداخت میشد<sup>۲</sup> تشکیل شد و حسین نفیسی را که مدتی در شرکت شیلات شمال عضو هیأت مدیره شرکت بود و از افراد لایق و وظیفه شناس بود به عنوان مدیرعامل شرکت انتخاب کردم. پس از چندی شرکت ژاپنی گزارشی به شکل یک کتاب مصور که به زبان انگلیسی چاپ شده بود به سازمان برنامه تسلیم کرد که نکات برجسته آن از قرار زیر بود:

- ۱- خلیج فارس یکی از غنی ترین آبهای دنیا از لحاظ وجود انواع و اقسام ماهی می باشد.
- ۲- در خلیج فارس در حدود ۲۰۰ نوع ماهی یافت میشود که بعضی از آنها جزو مرغوبترین

ماهیهای دنیا از لحاظ بازارهای ژاپن، آمریکا و اروپا محسوب میشود. ۳- تعداد ماهیهای خلیج فارس بحدی است که هر قدر صید در آن صورت بگیرد لطمه ای به نسل ماهی وارد نخواهد آمد بلکه از کثرت بی حد آن بنحوی کاسته میشود که به نفع نسل ماهی در آن آنها خواهد بود.

قیمت فروش ماهی در سرتاسر کشور با توجه به مرغوبیت آن از قرار کیلوثی ۱۳ الی ۳۶ ریال پیش بینی شده بود.<sup>۱</sup> ضمناً برای رسانیدن ماهی به بازارهای داخلی برنامه ای تنظیم شد که قطارهای یخچال دار هر روز ماهی تازه را از خرمشهر به تهران حمل نمایند و در بازار توزیع کنند. نتیجه این شد که آنچه به این ترتیب حمل و توزیع میشد زود بفروش میرسید و ماهی به قیمت ارزان در دسترس مردم قرار میگرفت.

بعد از سال دوم ژاپنیا از فرستادن کشتیهای صید به خلیج فارس خودداری کردند. وقتی تحقیق کردم معلوم شد یکی از اقوام بسیار نزدیک دکتر اقبال، نخست وزیر وقت، با توسل به وسائل مختلف ژاپنی ها را تحت فشار قرار داده بود که چنانچه حق الزحمه او که به ادعای خودش واسطه استخدام آنها بوده است پرداخت نشود اقدام به توقیف کشتیها خواهد کرد. وقتی این خبر به من رسید متحیر شدم زیرا احدی در این کار دخالت نداشت و استخدام شرکت ژاپنی منحصرأ به دستور خود من انجام گرفته بود. مضافاً به اینکه ماده مربوط به عدم دخالت واسطه ها در قرارداد آنها نیز گنجانده شده بود.<sup>۲</sup>

به محض اطلاع از این موضوع از خسرو هدایت، قائم مقام سازمان برنامه که ضمناً سمت معاون نخست وزیر را نیز عهده دار بود، خواستم که مراتب را به استحضار نخست وزیر برساند و از طرف من خواهش کند که از اقدامات آن شخص جلوگیری شود. نخست وزیر در جواب به هدایت اظهار داشته بود که در امور مربوط به اقوامش هیچگونه دخالتی ندارد. موضوع را به اطلاع شاه رساندم. شاه گفت قضیه را با نخست وزیر در میان بگذارید. جواب دادم این اقدام صورت گرفته و متأسفانه نتیجه ای نگرفته ام. بالاخره ناچار شدم به ژاپنیا اطلاع بدهم که شخصاً مانع هرگونه اقدامی که ممکن است از طرف شخص ثالثی بعمل آید خواهم شد و به این ترتیب کشتیهای ماهیگیری ژاپنی یکبار دیگر به ایران اعزام گردید.

سال بعد به من گزارش داده شد که ژاپنیا حاضر نیستند به عملیات خود در خلیج فارس ادامه بدهند و کسی هم علت آن را نمیدانست. در نتیجه اصرار من بالاخره نامه ای از شرکت ژاپنی رسید که در آن اظهار داشته بودند شرکت مایل نیست در کاری که بنیاد پهلوی در آن دخالت دارد رقابت کند. معلوم شد بنیاد پهلوی که به اهمیت خلیج فارس از لحاظ صید





سرلشگر محمدحسین آیرم رئیس کل شهربانی



## خاطرات ابوالحسن ابتهاج ۴۱۷

ماهی پی برده بود تصمیم گرفته است وارد این کار شود. نامه شرکت را به شاه دادم و گفتم ملاحظه میفرمائید نتیجه مداخله بنیاد پهلوی در امور همین است.

به این ترتیب طرح ماهیگیری در خلیج فارس، تا جایی که به سازمان برنامه مربوط بود، برای همیشه متروک ماند. پس از آن هر قدر کوشیدم نسخه ای از گزارش ژاپنیا به دست بیاورم موفق نشدم. برای این منظور به تمام دوائر سازمان برنامه، سفارت ژاپن در تهران، و مرکز خود شرکتها در ژاپن مراجعه کردم ولی نتیجه ای به دست نیامد. من اطمینان دارم که خود ژاپنیا کلیه نسخ گزارش را جمع آوری کرده بودند که اطلاعاتی که در آن آورده شده بود در دسترس کسی قرار نگیرد.

### طرح ذوب آهن

داشتن کارخانه ذوب آهن آرزوی تمام کشورهای در حال توسعه جهان است زیرا کارخانه ذوب آهن نخستین و اساسی ترین گام در جهت صنعتی شدن یک کشور است و در ایران هم چنین آرزویی از مدتها قبل وجود داشت.

بطوری که قبلاً گفته شد<sup>۱</sup>، در زمان رضاشاه قراردادی با دماغ-کروپ آلمان برای احداث کارخانه ذوب آهن منعقد شده بود. امضای قرارداد با این شرکت که از بزرگترین شرکتهای صنعتی آلمان بود با عجله و بدون مطالعه کافی انجام شد و در نتیجه محل نامناسبی را در کرج برای این کار انتخاب کرده بودند و پس از جنگ جهانی دوم احداث ذوب آهن کرج متوقف گردید.

یکی از طرحهای مهمی که اجرای آن در سازمان برنامه در نظر گرفته شده بود تأسیس کارخانه ذوب آهن بود. برای اجرای چنین طرحی لازم بود مطالعات بسیار دقیقی، مخصوصاً از نظر تعیین محل مناسب برای احداث کارخانه، به عمل بیاید. بطوری که دسترسی به معادن سنگ آهن و ذغال سنگ و آب مورد نیاز آسان باشد. بانک جهانی به کلی با احداث کارخانه ذوب آهن در کشورهای در حال توسعه مخالف بود، به این علت که بعضی از این کشورها بدون مطالعه کافی از احداث کارخانه ذوب آهن زیان فراوان دیده بودند. بانک جهانی اعتقاد داشت احداث کارخانه ذوب آهن در بیشتر کشورها با شتاب و زیر فشار زمامداران وقت صورت گرفته است چرا که این افراد اصرار داشتند طرح بزرگ و چشمگیری به اسم آنها ایجاد گردد.

بهر حال برای فراهم کردن زمینه کار اسماعیل زنجانی را به سرپرستی کار ذوب آهن تعیین و یک متخصص فرانسوی را هم مأمور همکاری با او کردم. این دونفر

۱- رجوع کنید به صفحه ۳۰۰.

مطالعاتی درباره کارخانه ذوب آهن کرج انجام دادند و گزارشی تهیه کردند. من براساس آن با دماغ-کروپ وارد صحبت شدم.

وقتی با نماینده کنسرسیوم وارد مذاکره شدم او گفت که تأسیس ذوب آهن در کرج به این دلیل عملی نبوده که معادن شمال ایران به اندازه کافی سنگ آهن نداشته و فقط مصرف دو سال کارخانه را تأمین میکرده است. گذشته از آن ذغال سنگ این ناحیه برای مصرف کوره های ذوب آهن مناسب نبود. پرسیدم چطور چنین محلی را برای ایجاد ذوب آهن انتخاب کردید؟ جواب داد به ما گفتند شاه (رضاشاه) دستور داده است محل کارخانه باید همین جا باشد و ما هم ناچار قبول کردیم. بدین ترتیب محل نامناسبی را انتخاب کردند و مقداری از ماشین آلات را نیز از آلمان به ایران حمل و در کرج نصب نمودند. هنگام وقوع جنگ جهانی دوم شوروی باقیمانده ماشین آلات را در بین راه توقیف کرد و در نتیجه طرح ذوب آهن کرج ناتمام ماند.

نظیر همین خبط را ترکها در زمان آتاتورک مرتکب شدند. یک روز نماینده شرکت انگلیسی مهندس مشاور طرح ذوب آهن ترکیه در سازمان برنامه بدیدن من آمد و تقاضا کرد شرکت او را به عنوان مهندس مشاور استخدام نمائیم. گفتم آنچه از طرح ذوب آهن ترکیه شنیده ام مبنی بر آن است که مجریان طرح دچار اشتباهات بزرگی شده بوده اند. جواب داد ما تقصیر نداشتیم، مارشال پاخماخ رئیس ستاد ارتش ترکیه شخصاً محل کارخانه را تعیین نمود. پرسیدم چطور شرکت شما چنین عیب بزرگی را خاطر نشان نکرد، فلسفه استخدام مشاور این است که چنانچه مسئولین امر دچار اشتباهاتی بشوند آنان را متوجه اشتباهات خود بنمایند و هر گاه صاحب کار اصرار در اجرای نظر خود نمود مهندس مشاور باید از قبول مسئولیت خودداری کند. بهر حال به نماینده آن شرکت گفتم که متأسفانه از استخدام مؤسسه ای که مرتکب چنین غفلی شده است معذورم.

با سابقه اطلاعاتی که در ایجاد صنعت ذوب آهن در کشورهای درحال توسعه داشتم و با توجه به نظر مخالف محافل بین المللی و اینکه ذوب آهن صنعتی است که چنانچه بدون احتیاط و مطالعه جمیع جهات تأسیس شود نتایج وخیمی خواهد داشت، از آغاز امر تصمیم گرفتم که نباید به سفارش و خرید ماشین آلات اکتفا کرد بلکه باید شرکت بزرگی را که در صنعت فولادسازی شهرت دارد در کار تأسیس کارخانه شریک نمود. نخستین بار که موضوع مشارکت را با نمایندگان دماغ-کروپ در تهران در میان گذاشتم دیدم که موضوع به هیچوجه مورد استقبال آنها نیست. ولی من ادامه مذاکرات را منوط به قبول این شرط نمودم.

مذاکرات با نمایندگان کنسرسیوم دماغ-کروپ تقریباً یک سال و نیم طول کشید تا در پائیز سال ۱۳۳۶ بنا به دعوت دولت آلمان فدرال به کشور مزبور مسافرت نمودم و در

ملاقاتی که با «برتولد بایتس»<sup>۱</sup> رئیس شرکت کروپ داشتم موضوع مشارکت را یک بار دیگر مطرح کردم و گفتم صلاح ایران در این است که شما در طرح ذوب آهن با ما شریک شوید، نه اینکه فقط کارخانه ای به ما بفروشید و موضوع همان جا خاتمه پیدا کند.

من میل داشتم دماغ- کروپ دست کم بیست درصد در طرح ذوب آهن ایران شریک شود. اعتقاد من این بود که برای اطمینان از صحت اجرای این برنامه آلمانها را در سود و زیان آن شریک کنیم تا وظایف آنها منحصر به فروش و نصب ماشین آلات نباشد بلکه در ایجاد کارخانه ای که احداث میشود به عنوان سرمایه گذار ذینفع باشند. بایتس در پاسخ گفت متأسفانه قانون آلمان به ما اجازه سرمایه گذاری در خارج را نمیدهد و رفع این مانع با دولت است. یکی دو روز بعد با «ارهارد»<sup>۲</sup>، وزیر اقتصاد آلمان فدرال که بعد از جنگ جهانی دوم اقتصاد آلمان را از نابودی نجات داد و بعدها صدراعظم شد و شخص بسیار با نفوذی به شمار میرفت، ملاقات کردم. در ضمن صحبت موضوع مشارکت دماغ- کروپ در ذوب آهن ایران را مطرح کردم. ارهارد گفت متأسفانه قانون ما اجازه سرمایه گذاری در خارج را به شرکتهای آلمانی نمیدهد. با تعجب گفتم عجیب است که با این همه پیشرفت عظیم اقتصادی و صنعتی چطور این نقص بزرگ را هنوز برطرف نکرده اید؟ گفت حق با شماست و من هم لازم میدانم که این نقص هر چه زودتر رفع و اصلاح شود.

در این سفر ارهارد هیأت ایران را به ناهار دعوت کرد و طی نطقی از پیشرفتهای ایران تعریف کرد و من هم با تشکر به خدمات برجسته ارهارد اشاره کردم. وقتی از سر میز برخاستم خلیل اسفندیاری، پدر ملکه ثریا که سفیر ایران در آلمان بود، به من گفت احترامی که ارهارد برای شما قائل شد نسبت به هیچ ایرانی دیگری قائل نشده بود، حتی وقتی دکتر امینی بعنوان وزیر دارائی به اینجا آمد به هیچ وجه تا این حد از او تجلیل نشد ولی حیف که شما نسبت به آلمانها نظر خوبی ندارید. گفتم چه کسی چنین چیزی را گفته است؟ گفت شما فلان مناقصه را که شرکت زیمنس در آن شرکت کرده بود به یک شرکت بلژیکی دادید. گفتم آقای اسفندیاری یعنی شما خیال میکنید هر کس به من بیشتر احترام بگذارد برنده مناقصه خواهد شد؟ گفت زیمنس شرکت معتبری است و چنین و چنان است. گفتم زیمنس که تنها شرکت معتبر دنیا نیست، دیگران هم هستند و هر کس که صلاحیت داشته باشد به مناقصه دعوت میشود و کسی هم مناقصه را میبرد که شرائطش بهتر از شرائط دیگران باشد. شرکت بلژیکی چون شرائط بهتری داشت برنده شد و اگر خیال میکنید طرحهای فنی باید منحصرأ به شرکتهای آلمانی واگذار شود اشتباه میکنید.

مدتها خبری از دماغ- کروپ نرسید تا اینکه پیشنهادی از طریق وزارت اقتصاد آلمان

فرستادند و با مطالعه آن دیدم که به هیچ وجه جنبه سرمایه گذاری ندارد و آنها میخواهند یک نوع اعتبار صادراتی به ما بدهند که معمولاً شرکتهای سازنده و صادرکننده این نوع کارخانه ها به خریداران میدهند تا آنان بتوانند ماشین آلات مورد نیاز خود را به اقساط خریداری کنند. شرائطی که دماغ-کروپ برای این اعتبار معین کرده بود به قدری نامناسب بود که پاسخ دادم پیشنهاد آنان بهیچوجه انتظار ما را برآورده نمیکند و نظر ما تأمین نمیشود.

پیشنهاد دماغ-کروپ موقعی رسید که من برای شرکت در جلسه مشترک صندوق بین المللی پول و بانک جهانی (۱۳۳۶) عازم دهلی نو بودم. شرکت من در این کنفرانس هم مانند استامبول به عنوان نماینده رسمی دولت ایران نبود بلکه من هم جزء اشخاصی دعوت شده بودم که آنها را به سبب موقعیت و سوابق کارشان به این اجلاس دعوت کرده بودند. ارهارد به عنوان رئیس هیأت نمایندگی آلمان فدرال در این جلسه شرکت داشت. یک روز به ملاقات او رفتم و ضمن صحبتهای دیگر گفتم که بعد از این همه اقدامات شما و ما، و بعد از این همه معطلی، تازه دماغ-کروپ پیشنهادی برای ما فرستاده است که به علت فقدان جنبه مشارکت و سرمایه گذاری برای ما اصلاً رضایت بخش نیست. ارهارد گفت من اطلاعاتی از جزئیات پیشنهاد دماغ-کروپ ندارم ولی قول میدهم بعد از مراجعت از سفری که به خاور دور دارم به این موضوع رسیدگی کنم. گفتم پیشنهاد دماغ-کروپ اهانتی است به من و همکارانم، آیا اینها گمان کرده اند که ما آن چنان ناشی هستیم که فرق بین اعتبار صادراتی و فروش قسطی را با مشارکت و سهیم شدن در سرمایه گذاری نمیدانیم؟ ارهارد وعده داد که شخصاً به موضوع رسیدگی کند و نتیجه را اطلاع بدهد.

در همین کنفرانس یکی از آشنایان سابق من به نام «ادگار کایزر»، که از بزرگترین صاحبان صنعت در آمریکا محسوب میشد، به عنوان میهمان در کنفرانس حضور داشت. فکر کردم بهتر است با کایزر هم که در ذوب آهن وارد بود صحبت کنم. در گفتگویی با او موضوع را مطرح کردم و گفتم اگر کار ما با دماغ-کروپ بجائی نرسید آیا شما حاضر هستید با ما در این کار وارد شراکت بشوید؟ کایزر گفت با کمال میل. گفتم پس خواهش میکنم یک نفر را برای مطالعه این کار به تهران بفرستید.

قبل از مسافرت به دهلی به تقاضای من بلاک متخصصی را که سابقاً در آمریکا رئیس کارخانه ذوب آهن و در آن هنگام بازنشسته بود به ایران فرستاد. پس از مطالعاتی که این شخص انجام داد به من گزارش کرد که به عقیده او ایران با داشتن کلیه عوامل ضروری شرائط لازم را برای ایجاد صنعت ذوب آهن دارا است. من از شنیدن این مطالب بسیار خوشوقت شدم و اطمینان پیدا کردم که دیگر میتوانم برای تأمین اعتبار لازم به منظور اجرای

## خاطرات ابوالحسن ابتهاج ————— ۴۲۱

این طرح با بانک جهانی وارد مذاکره شوم. در دهلی با بلاک در مورد ایجاد ذوب آهن صحبت کردم. بلاک با تأسیس ذوب آهن در کشورهای در حال توسعه موافق نبود و به من گفت تعدادی از کشورهای آمریکای لاتین دست به این کار زده اند و همه زیان دیده اند. از بلاک پرسیدم آیا گزارش متخصصی را که خود او به ایران فرستاده بود دیده است؟ جواب منفی داد. نتیجه مطالعات را به او گفتم و اضافه کردم که وضع ایران با وضع کشورهای که در این کار ضرر کرده اند تفاوت دارد، زیرا ایران با داشتن سنگ آهن، زغال سنگ و بازار مصرف صلاحیت این کار را دارد، در صورتی که کشورهای که در این کار موفق نشده اند عوامل لازم را در اختیار نداشته اند.

### ذوب آهن و پیمان بغداد

هنگامی که تشکیل پیمان بغداد مطرح بود من مخالفتم را با ایجاد این پیمان به شاه ابراز کردم و گفتم اعلیحضرت این کار را نکنید، ما چه سودی میتوانیم از ترکیه و عراق ببریم؟ شاه پاسخ داد آمریکائیا اصرار دارند و مرا در فشار گذاشته اند که این پیمان بسته شود. وقتی سرانجام پیمان بغداد ایجاد شد شاه به من تکلیف کرد که به عنوان رئیس هیأت نمایندگی اقتصادی ایران به بغداد بروم. به شاه گفتم من به این شرط این مأموریت را قبول خواهم کرد که ایجاد چنین پیمانی زمینه همکاری در سرمایه گذاریهای مشترک صنعتی ایران و دیگر کشورهای عضو را فراهم کند. شاه موافقت کرد و من با این نیت به بغداد رفتم. همراه من عده ای از معاونین وزارت خانه ها، از جمله جمشید آموزگار معاون وزارت بهداری، (که بعدها نخست وزیر شد) هم بودند.

در بغداد در مذاکراتی که با وزیر برنامه ریزی عراق داشتیم من نظرات خود را درباره اجرای طرحهای مشترک اقتصادی، از جمله طرح ذوب آهن، مطرح کردم و گفتم ما در ایران مطالعاتی برای ایجاد کارخانه ذوب آهن انجام داده ایم و با دماغ-کروپ هم مذاکراتی کرده ایم ولی هنوز در این باره تصمیم نهائی نگرفته ایم. در آن زمان مصرف سالانه آهن ایران هفتاد هزار تن بیشتر نبود و تأسیس کارخانه ذوب آهن برای تولید این مقدار محصول سودآور و اقتصادی محسوب نمیشد. عراقیها ظاهراً از پیشنهاد من استقبال کردند و گفتند اگر ممکن است گزارش دماغ-کروپ را برای ما بفرستید و ما هم طرح ذوب آهن خود را برای شما خواهیم فرستاد.

وقتی به تهران برگشتم با کمال حسن نیت گزارش دماغ-کروپ را برای عراقیها فرستادم ولی هر قدر سعی کردم طرح آنها را به دست بیاورم ممکن نشد و نامه ها و تلگرامهای متعدد ما را بیجواب گذاشتند. موضوع را به شاه گزارش دادم و گفتم ملاحظه

## ۴۲۲ ————— خطرات ابوالحسن ابتهاج

بفرمائید همانطوری که عرض کردم اینها حسن نیت ندارند و عضویت ایران در این پیمان هیچ فایده ای ندارد.

اینجا بی مناسبت نیست که بگویم در زمان رضاشاه قراردادی، معروف به پیمان سعدآباد، بین ایران و ترکیه منعقد شد. پس از اشغال ایران توسط قوای انگلیس و شوروی انوشیروان سپهبدی سفیر ایران در ترکیه به دستور رضاشاه به دیدن عصمت اینونورئیس جمهور ترکیه رفت و یادآور شد که، به موجب پیمان، اکنون که ایران مورد حمله قرار گرفته است انتظار دارد ترکیه طبق تعهد خود به دفاع از ایران بیاید. عصمت اینونو که قدری گوشش کر بود مانند شخصی که بکلی کر باشد طوری رفتار کرده بود که گوئی مطالب سفیر ایران را اصلاً نشنیده است. این شرح را خود سپهبدی برای من نقل کرد.

### نامه ارهارد

در این بین نامه ای از ارهارد رسید. او، با اشاره به پیشنهادی که در آلمان نموده بودم، نوشته بود که ما سرانجام لایحه ای به مجلس برده ایم تا بتوانیم منع سرمایه گذاری شرکتهای آلمانی را در خارج رفع کنیم و این قانون را باید «قانون ابتهاج»<sup>۱</sup> نامید.<sup>۲</sup> چندی بعد نامه دیگری از ارهارد به این مضمون رسید که او، با مطالعه طرح پیشنهادی کنسرسیوم کروپ، آن را بسیار خوب و مناسب میداند.

بعد از دریافت این نامه تلگرامی برای ارهارد فرستادم باین مضمون که اگر تا سه هفته دیگر پیشنهادی که شامل شرایط زیر باشد ارائه نکنند مذاکرات با کروپ قطع خواهد شد:

- ۱- دماغ- کروپ باید در ایجاد کارخانه ذوب آهن ایران مشارکت کند.
  - ۲- میزان مشارکت نباید کمتر از ۲۰ درصد باشد.
  - ۳- مسئولیت مدیریت باید با دماغ- کروپ باشد و آموزش کارمندان ایرانی را باید طوری ترتیب بدهند که در مدت معینی اداره کارخانه را ایرانیا به عهده بگیرند.
- قبل از انقضای سه هفته مهلتی که به آنها داده شده بود تلگرامی از دماغ- کروپ رسید مبنی بر اینکه تمام شرایط ما را قبول کرده اند. ولی بفاصله چند هفته من از سازمان برنامه رفتم و اجرای طرح ذوب آهن هم منتفی شد.

پیش از دسترسی به اسناد رسمی دولت فدرال آلمان همیشه فرض میکردم اشکال کار ذوب آهن از ناحیه دستگاههای دولتی آلمان است، در حالیکه اسناد مزبور به وضوح نشان میدهد که تمام دستگاههای دولتی آلمان فدرال، و حتی یکی از نمایندگان مجلس آن کشور

۱- Lex Ebtahaj

۲- اسناد وزارتخارجة آلمان. A.Z.:41 949/58 Bonn - 25 Oct. 1957



به نام دکتر «لورکن»<sup>۱</sup> که نماینده قوه مقننه در وزارت اقتصاد بود، نسبت به انجام این معامله علاقمند بودند و در واقع اشکال مربوط به کنسرسیوم دماغ-کروپ بود که نه مایل بود در طرح ذوب آهن مشارکت نماید و نه میل داشت من و سازمان برنامه طرف معامله آنها باشیم.

در یکی از گزارشهای داخلی آن وزارتخانه دکتر «شولتز»<sup>۲</sup>، معاون مدیر کل وزارت اقتصاد، از قول لورکن که از بدو امر در کار ذوب آهن ایران وارد بود مینویسد که خودداری کروپ از انجام معامله به این امید که شریف امامی بجای ابتهاج قرارداد را امضاء خواهد کرد کار درستی نیست. شولتز اضافه میکند که او نیز با نظر لورکن موافق است. لورکن طفره رفتن کنسرسیوم کروپ را به آرماویر ملیکیان، نماینده کروپ در ایران، نسبت میدهد و میگوید ملیکیان با شریف امامی، که خود سابقاً نماینده کروپ در ایران بوده، تباخی دارد.<sup>۳</sup> در گزارش دیگری در همین زمینه شولز مینویسد در ملاقاتی که با نمایندگان کروپ داشته آنها اظهار کرده اند که قرارداد ذوب آهن را احتمالاً ابتهاج امضاء نخواهد کرد و شریف امامی، وزیر اقتصاد، طرف قرارداد خواهد بود؛ چون طبق اطلاعی که به آنها داده شده سازمان برنامه دیگر صلاحیت امضای این قرارداد را نخواهد داشت و کروپ «به دلایل دیگر» ترجیح میدهد قرارداد را با شریف امامی امضاء کند زیرا شریف امامی بهیچ وجه عقیده ندارد کنسرسیوم کروپ در طرح ذوب آهن ایران مشارکت داشته باشد و به ضرورت آموزش ایرانیان جهت تربیت مدیران و کادرفنی کارخانه ذوب آهن معتقد نیست.<sup>۴</sup>

بعد از دسترسی به اسناد وزارت خارجه آلمان فدرال و اطلاع از این گزارشها بیاد آوردم که من همیشه شریف امامی را برای مذاکره درباره قرارداد ذوب آهن دعوت میکردم، چون اصفیا معاون من در سازمان برنامه، که به او اعتماد کامل داشتم، نسبت به شریف امامی نظر بسیار مساعدی داشت. وانگهی تصور میکردم حضور وزیر صنایع در این جلسات مفید خواهد بود. اما او در طول تمام جلسات یک بار دهان به صحبت نگشود. اکنون، با توجه به مطالبی که به صراحت در اسناد مذکور آمده است، برای من روشن شده که دلیل سکوت شریف امامی در آن جلسات این بوده که مطمئن بوده است من از سازمان برنامه خواهم رفت و این قرارداد را خود او امضاء خواهد کرد. دلیل تعلل کنسرسیوم دماغ-کروپ هم این بوده که آنها اطمینان حاصل کرده بودند پس از رفتن من از سازمان برنامه امضا کننده قرارداد کسی خواهد بود که برای تحمیل شرایط من به کنسرسیوم، یعنی پذیرفتن اصل شرکت با ایران و آموزش کادرفنی مورد احتیاج آینده کارخانه ذوب آهن، اصراری نخواهد کرد.

۳- اسناد وزارت خارجه آلمان. 25 Oct. 1957 - VB5 Bonn

۱- Paul Leverkuehn

۴- همان. 29 Oct. 1957 - VB5 Bonn

۲- Scholz

### ملاقات با پکوف و سفر دالس به تهران

یک روز در زمستان سال ۱۳۳۶، هنگامی که هنوز در سازمان برنامه بودم، پکوف سفیر شوروی در تهران با وقت قبلی همراه مشاور اقتصادی سفارت به دیدن من آمد. در این جلسه که چند نفر از همکاران من نیز حضور داشتند پکوف گفت آمده ام از طرف مسکوبه شما اطمینان بدهم که هر وقت از دوستان در غرب تقاضای وام و کمک اقتصادی یا فنی کردید و آنها قبول نکردند ما در اختیار شما هستیم.

من از این پیشنهاد تعجب کردم و، ضمن اظهار خوشوقتی از روش جدید دولت شوروی، گفتم که حرف شما خیلی غریب است، چطور شد شما چنین پیشنهادی میکنید و به این سهولت بدون هیچ قید و شرطی حاضرید به ما وام بدهید؟ گفت تعجب نکنید ما این کار را خواهیم کرد. گفتم من معتقد نیستم که در این نوع مسائل با یک دولت خارجی طرف شوم. یکی از دلایل من این است که مثلاً شما با یوگسلاوی قرارداد وامی به مبلغ ۳۰۰ میلیون دلار امضاء کردید و روزی که از رویه سیاسی تیتو خوششان نیامد قرارداد را یکطرفه لغو کردید. سفیر شوروی گفت لغو آن قرارداد یک جانبه نبود بلکه با موافقت خود یوگسلاوها بود. گفتم آقای سفیر این حرفها فایده ای ندارد و فقط نشان میدهد که حسن نیتی در کار نیست. همه دنیا میدانند که دولت شما اینکار را یکطرفه انجام داد؛ شما در حرفهایتان مرتباً به دوستان غربی ما اشاره میکنید در حالیکه من حاضر نیستم با هیچ کدام از دولتهای غربی هم طرف معامله بشوم و ترجیح میدهم همیشه طرف معامله با مؤسسات بین المللی و یا بخش خصوصی باشم، ولی چنانچه نتوانیم حوائج خود را از طریق بانک جهانی یا بازارهای آزاد جهان تأمین کنیم آنوقت به شما مراجعه خواهیم کرد. سفیر شوروی گفت به هر حال من در اختیار شما هستم، کافی است فقط تلفن کنید و ما هر چه میخواهید در اختیارتان خواهیم گذاشت.

وقتی پکوف رفت متوجه شدم که تمام حرفهای او به این دلیل بود که هفته بعد «دالس»<sup>۱</sup>، وزیر خارجه آمریکا، به تهران میآید و روسها حتماً از آمدن او احساس نگرانی میکردند و میخواستند با این پیشنهاد همکاری اثرات سفر دالس را تا اندازه ای خنثی کنند، وگرنه پیشنهاد سفیر شوروی در تهران اصلاً شباهتی به رویه معمولی آنها نداشت.

دالس دردی ماه سال ۱۳۳۶ به ایران آمد و دو روز در تهران توقف کرد. من علاقه داشتم او را ببینم تا شاید بتوانم نظر او را برای کمک مالی به ایران جلب کنم. برنامه دالس در آن دوروز خیلی پر بود و اصلاً وقت آزاد نداشت بطوری که قرار شد در شب مهمانی شامی که در سفارت آمریکا به افتخار او داده بودند من نیمساعت زودتر بروم و با او ملاقات کنم.

## خاطرات ابوالحسن ابتهاج ۴۲۵

وقتی با دالس به گفتگو نشستیم به او گفتم ما برای شروع اجرای برنامه های عمرانی احتیاج شدیدی به پول داریم و تلاش میکنیم از هر جایی که ممکن است برای اجرای این برنامه ها پول فراهم کنیم.

در آن زمان دولت آمریکا قانونی گذرانده بود که به موجب آن ۲۵۰ میلیون دلار اعتبار برای اعطای وام به بعضی از کشورهای در حال توسعه اختصاص یافته بود. به دالس گفتم شما میتوانید به رفع مشکل مالی ما کمک کنید و از محل این اعتبار به ما وام بدهید.

ضمناً موضوع ملاقات پکوف و پیشنهاد روسها برای دادن وام به سازمان برنامه را هم تعریف کردم و گفتم به پکوف جواب داده ام که ترجیح میدهم از بانک جهانی وام بگیرم تا از دولت شوروی.

دالس در همان ملاقات با اعطای وامی به مبلغ ۴۰ میلیون دلار موافقت کرد. بعدها شنیدم که وقتی به واشنگتن مراجعت کرده بود به او ایراد گرفته بودند که چطور وعده داده است که چهل میلیون دلار از کل اعتبار ۲۵۰ میلیون دلاری را به ایران بدهد. ولی به هر حال دیگر آنها نمیتوانستند از قولی که داده بودند برگردند. اگر من از سازمان برنامه نرفته بودم بدون شک کارخانه ذوب آهن را با کمک بانک جهانی میساختم.

### جریان تأسیس بانک توسعه صنعتی

شاید یکی از مهمترین کارهایی که در سالهای ۱۳۳۰ در ایران انجام گرفت تأسیس «بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران» بود که طبق معمول ایجاد آن در ابتدا با اشکالات و کارشکنی های فراوان روبرو شد.

هنگامی که در سال ۱۳۳۶ برای شرکت در اولین کنفرانس صنعتی سانفرانسیسکو به آمریکا رفته بودم، یوجین بلاک به عنوان رئیس بانک جهانی و پسرش به عنوان نماینده «لازار فرر»<sup>۱</sup> شرکت داشتند. طی یکی از جلسات پسر بلاک به من گفت که آندره مایر، رئیس لازار فرر، خیلی میل دارد شما را در نیویورک ملاقات کند. مایر فرانسوی بود و چهل سالی در آمریکا اقامت داشت و در «وال استریت» کار میکرد اما بعد از چهل سال زندگی در آمریکا هنوز انگلیسی را با لهجه کامل فرانسوی صحبت میکرد. بلاک معتقد بود او لایقترین و متفقدترین فرد وال استریت است. به پسر بلاک گفتم متأسفانه من باید از اینجا به شیکاگو و بعد به پتیز برگ و از آنجا به بن پایتخت آلمان فدرال بروم چون مهمان دولت آلمان هستم. گفت مایر با شما کار مهمی دارد و خواهش کرده برنامه سفر خود را طوری تغییر بدهید که ملاقات با مایر امکان پذیر باشد. او بحدی اصرار کرد که موافقت کردم سفر

دو روزه خود را به شیکاگو کوتاه کنم.

برای ملاقات با مایر به نیویورک پرواز کردم. او ضمن ناهاری که با هم خوردیم اظهار داشت که، بنا به توصیه رئیس بانک جهانی، آماده است در ایران بانک توسعه صنعتی ایجاد نماید. من از این پیشنهاد استقبال کردم.

وقتی به تهران رسیدم به شاه گفتم فرصت بزرگی به دست آورده ایم و این شخص خودش داوطلب شده است که این کار را در مملکت ما انجام بدهد. بنابراین من دیگر از حیث وضع مالی برای اجرای برنامه ها گرفتاری نخواهم داشت. شاه هم از این پیشنهاد استقبال کرد و گفت بسیار خوب است، بگوئید بیانند.

بعد از کسب موافقت شاه به مایر تلگراف کردم و از او خواستم که هیأتی را برای مذاکره به تهران بفرستد. چند روز بعد مایر تاریخ آمدن هیأت را به من تلگراف کرد.

یکی از شرایط بانک جهانی برای انجام این نوع کارها در سایر کشورها این بود که دولت آن کشور در سرمایه گذاری سهیم بشود و یک نماینده در هیأت مدیره داشته باشد ولی بیش از این حد در کارها دخالت نکند. تمام حسن کار در این بود که دولتها به لحاظ سهیم بودن در بانک توسعه صنعتی پشتیبان آن میشدند در حالیکه در کارهای بانک حداقل دخالت را داشتند. موفقیت این نوع بانکها در سایر کشورها نیز به همین علت بوده است.

بالاخره هیأت به تهران آمد و مذاکراتی با حضور اقبال نخست وزیر و شریف امامی وزیر صنایع انجام گردید و در کلیات کار توافق شد. من با آندره مایر در مورد شخصی که میبایست مدیر عامل بانک بشود صحبت کردم. گفت خاطرتان جمع باشد، قول میدهم شخصی را انتخاب کنم که مورد اطمینان کامل باشد. او یک هلندی را که رئیس بانکی در هلند بود اسم برد و او را همراه خود در سفر دوم به تهران آورد. در دوره دوم مذاکرات جزئیات کار مطرح شد و در تمام زمینه ها توافق حاصل گردید.

چندی بعد، در یکی از جلسات شورای اقتصاد، نخست وزیر به شاه گزارش داد که در آخرین جلسه هیأت وزیران که در شیراز تشکیل شده بود پیشنهاد ایجاد بانک توسعه صنعتی و معدنی به اتفاق آراء رد شده است. در آن زمان اقبال با اعضای هیأت دولت راه میافتاد و جلسات هیأت وزیران را در نقاط مختلف مملکت تشکیل میداد. نخست وزیر توضیحاً اضافه کرد که مخالفت دولت به این علت بود که تشکیل بانک مزبور با اصل حاکمیت ملی مغایرت دارد.

اتاق شورا جنب دفتر کار شاه بود. وقتی جلسه بهم خورد بدون خبر به اتاق شاه رفتم و پرسیدم اینها چه میگویند؟ شاه جواب داد من چه بکنم، این تصمیم هیأت وزیران است. گفتم امر بفرمائید دولت رأی خود را عوض کند. به شاه گفتم من این موضوع را بار اول با

خودتان مطرح کردم و شما موافقت فرمودید و براساس موافقت اعلیحضرت هیأتی از مؤسسه لازار به تهران آمد و با دولت وارد مذاکره شد و توافق اصولی بین طرفین به عمل آمد. این هیأت برای بار دوم به تهران آمد و در جزئیات کار هم با دولت صحبت کردند و با هم به توافق نهائی رسیدند و حتی شخصی را هم که برای ریاست بانک در نظر گرفته بودند همراه خود آوردند و ظاهراً همه چیز تمام شده بود، ولی حالا هیأت وزیران میگویند این کار خلاف اصل حاکمیت ملی است و ادعا میکنند که چطور ممکن است یک دولتی در تأسیس بانکی سرمایه گذاری کند و آنوقت فقط یک نماینده در هیأت مدیره داشته باشد؟ به شاه گفتم اولاً این موضوع از روز اول جزو شرایط تأسیس بانک توسعه صنعتی بوده و مورد قبول دولت هم قرار گرفته است؛ ثانیاً حسن این کار در این خواهد بود که دولت با همه کمکی که در تشکیل این بانک میکند در اداره آن مداخله نخواهد داشت زیرا در صورت وجود اینگونه مداخلات بانک دیگر نخواهد توانست اعتماد لازم را بین سرمایه گزاران جلب کند و اگر ملاحظه میفرمائید که بانک توسعه صنعتی در ترکیه موفق شده است به این دلیل است که از دخالت دولت مصون مانده است؛ وانگهی چرا هیأت دولت از روز اول این مطالب را عنوان نکرد و حالا که تمام کارها انجام شده دیگر چگونه میتوانیم زیر همه توافق ها بزنیم؟ دیگر چطور در جامعه بین المللی برای حرف ما احترام و اطمینان قائل خواهند شد؟

البته علت مخالفت دولت این بود که در همان ایام قیمت طلا در بازارهای عمده جهان ترقی کرده و بانک ملی، به عنوان بانک مرکزی کشور، در ارزش طلای پشتوانه تجدید نظر کرده بود و در نتیجه مبلغ هفت میلیارد ریال سود عاید دولت شده بود. هدف من این بود که دولت سود مزبور را به عنوان سهم خود در بانک توسعه سرمایه گذاری کند و لازار فرر هم بهر میزان میزانی که میتواند در طرح سهیم شود و آنوقت این بانک، از روی حساب و کتاب، به کسانی که قصد ایجاد صنعت داشتند وام بدهد. من معتقد بودم که قبل از اعطای وام متقاضی میبایست گزارش فنی-اقتصادی جامعی در مورد طرح خود به بانک ارائه بدهد و بانک پس از مطالعه و رسیدگی لازم، چنانچه طرح را صحیح تشخیص داد، با اعطای وام موافقت نماید. ولی وقتی این هفت میلیارد ریال عاید دولت گردید خیلی ها شروع کردند به نقشه کشیدن که چگونه و به چه ترتیبی از آن سوء استفاده کنند. بدو با پیشنهاد لازار موافقت کردند ولی بعد متوجه شدند که اگر این کار عملی بشود رشته کار از دستشان خارج خواهد شد. من در درستی و صحت عمل شخص اقبال شکی ندارم اما بودند اشخاصی در هیأت دولت او که برای این پول دندان تیز کرده بودند. والا پس از اینکه حتی در مورد مدیر عامل بانک هم توافق شده بود چطور شد که یک مرتبه متوجه شدند این کار خلاف اصول حاکمیت ملی است؟

اقبال هم از همه جا بیخبر آلت دست این افراد بود و آنها پیش از تأسیس بانک آمدند و زد و بندهایی کردند و مبالغ زیادی از این هفت میلیارد ریال را با یک سلسله تشریفات ظاهری به افرادی که صلاحیت ایجاد طرحهای صنعتی نداشتند وام دادند. برای این منظور کمیسیونی به ریاست شریف امامی (وزیر صنایع و معادن) و با عضویت وزیر دارائی و رئیس بانک ملی و یکی دو نفر دیگر تشکیل دادند و اعلام کردند که هر کس میخواهد صنعتی ایجاد کند میتواند با مراجعه به این کمیسیون وام بگیرد در همان موقع همه میدانستند که هر کس وام میخواهد باید کدام دلال را ببیند و چند درصد به چه کسانی پول بدهد تا کارش را راه بیاندازند.

این قضیه گذشت تا اینکه در اوائل تابستان سال ۱۳۳۷ شاه برای یک دیدار رسمی به ایالات متحده سفر کرد. اتفاقاً من هم در همان موقع برای مذاکره با بانک جهانی در مورد وامهای مورد نیاز ایران به واشنگتن رفته بودم. دالس، وزیر خارجهٔ آیزنهاور، شامی به افتخار شاه در یکی از خانه های مجلل واشنگتن ترتیب داد و در حدود سی نفر، منجمله آندره مایر که تنها مهمان از بخش خصوصی بود، دعوت داشتند. سر میز شام دالس نطق مختصری کرد و در پاسخ او شاه نطق غرائی راجع به اتحاد ایران و آمریکا ایراد کرد و گفت که در ایام صلح و خوشی همه دوست آدم هستند ولی فقط وقتی که روزگار بد پیش میآید است که موقع آزمایش فرامیرسد و انسان دوستان واقعی خود را میشناسد. اگر خدای نخواستہ چنین روزی برای شما پیش بیاید آنوقت خواهید دید که ایران با تمام قوا به آمریکا کمک خواهد کرد.

من از بیانات شاه خیلی متعجب شدم چون لزومی نداشت او باین ترتیب ایران را متعهد کند. اما حرفهای او در سایر مدعوین اثر خیلی خوبی برجای گذاشت. همه لباس اسموکینگ پوشیده بودند و چون هوا فوق العاده گرم بود و وسائل تهویه وجود نداشت بعد از شام به هوای آزاد باغ پناه بردیم. آندره مایر آمد پیش من و گفت میدانید که از همه جای دنیا میآیند و التماس میکنند تا برایشان بانک درست کنم اما در مورد ایران من خودم داوطلب این کار شدم و شما ابتدا قبول کردید ولی حالا دولت ایران از اینکار منصرف شده است؟ مایر گفت تا بحال هیچ کس در دنیا چنین رفتاری با من نکرده بود. من از حرف او خیلی خجل شدم و گفتم به شما حق میدهم اما خواهش میکنم صبر داشته باشید چون من هنوز امیدوارم که این کار درست شود.

در این میان «آلن دالس»<sup>۱</sup>، برادر دالس که از سابق با او آشنائی داشتم و در آن موقع رئیس «سی. آی. ای» بود، به ما ملحق شد و مشغول صحبت شدیم. من قضیه را برای او گفتم و خواهش کردم مایر را به شاه معرفی کند. دالس فوراً دست مایر را گرفت و او را پیش

شاه برد. چند دقیقه بعد مایر آمد و گفت درست شد، همه مطالب را به شاه گفتم و شاه جواب داد شما اطمینان داشته باشید این کار درست خواهد شد.

پس از بازگشت شاه به ایران همان هیأت دولتی که به اتفاق آراء پیشنهاد تأسیس بانک توسعه را رد کرده بود دوباره موضوع را مورد بحث قرار داد و این بار نیز به اتفاق آراء پیشنهاد را تمام و کمال تصویب کرد. ولی متأسفانه، قبل از اینکه نظر شاه در واکنش تغییر پیدا کند، قسمت اعظم آن هفت میلیارد ریال صرف پرداخت وام به منظور «ایجاد صنایع» شده بود.

## فصل هجدهم

## درگیری با دولت و پایان خدمت

## قول عدم مداخله

دکتر اقبال از دوستان من بود. او در فرانسه تحصیل کرده و با برادرم احمد علی دوست و هم دوره بود. بسیار جاه طلب بود و برای رسیدن به مقام خیلی دوندگی میکرد. من دو نفر را دیده ام که در این راه اینطور فعالیت میکردند و بالاخره با سماجت به مقام نخست وزیری رسیدند. یکی اقبال بود و دیگری هم احمد متین دفتری که در زمان رضاشاه نخست وزیر شد. متین دفتری از کسانی بود که وقتی در زمان محمدرضاشاه بیکار بود بارها و بارها با توسل به خود من میخواست وکیل مجلس بشود و بالاخره هم سناتور شد.

دکتر اقبال با من نهایت صمیمیت را داشت و وقتی در فروردین ۱۳۳۶ نخست وزیر شد من در سفر خلیج فارس بودم. از خوزستان که مراجعت کردم به دیدن او رفتم و گفتم اگر من جای شما بودم با توجه به وضع سازمان برنامه و اختیاراتی که به مدیرعامل سازمان برنامه داده شده است نخست وزیری را قبول نمیکردم، ولی شما با علم به این مطلب قبول کرده اید و امیدوارم این موضوع به دوستی ما لطمه نزند. اقبال هم مثل زاهدی گفت به جان بچه هایم قسم در کارهای شما دخالت نخواهم کرد و از شما همه جا حمایت میکنم.

ولی وقتی اقبال برنامه دولتش را به مجلس برد طی سخنانی گفت که من از آن نخست وزیرهایی نیستم که اجازه بدهم در داخل دولت دیگری تشکیل شود. وقتی نطق او را شنیدم به او تلفن کردم و گفتم شما چند روز پیش به من وعده دادید که مرا تقویت خواهید کرد، پس این چه حرفی بود در مجلس زدید؟ گفت مقصودم شما نبودید بلکه منظورم بعضی از وزراء هستند. با این وجود من مطمئن بودم که مقصود اقبال کس دیگری جز من نیست و تدریجاً روابط ما رو به تیرگی رفت. من همه این مراتب را همان موقع به اطلاع شاه رساندم.



## خاطرات ابوالحسن ابتهاج ۴۳۱

یکی از خصوصیات دکتر اقبال این بود که سعی میکرد کسی از او رنجش پیدا نکند و علاقمند بود که هر چه بیشتر دوست و طرفدار پیدا کند. هیچوقت نشنیدم که با کسی تندی و خشونت کرده باشد. وقتی میخواست با کسی خصوصیت نشان بدهد عادت داشت بازوی خود را روی دوش طرف بگذارد و به او تکیه بدهد. در اینکه اقبال آدم کاملاً درستی بود و به هیچوجه سوءاستفاده نمیکرد تردید ندارم.

در یکی از دیدارهایی که در ماههای اول نخست وزیری او با شاه داشتم از اظهارات شاه استنباط کردم که خیال دارد اقبال را برکنار کند. این مقارن با زمانی بود که اقبال در مصاحبه ای با یک مخبر انگلیسی خیلی از خودش تعریف کرده بود. برای من باعث تعجب بود اقبال، که شاه او را به عنوان یک نخست وزیر کاملاً مطیع و فرمانبردار روی کار آورده بود، به خودش اجازه بدهد که در برابر یک خبرنگار خارجی خودستایی کند. اطاعت دکتر اقبال از شاه تا حدی بود که حتی وقتی مجلس میخواست برای استیضاح دولت او وقت تعیین کند گفته بود من برای تعیین وقت استیضاح باید از اعلیحضرت اجازه بگیرم. معروف بود که دکتر اقبال هر وقت برای انجام کاری در محظور قرار میگرفت با اشاره به عکس شاه که بالای سرش بود میگفت رأی ایشان است و من اجراکننده اوامر ایشان هستم.

### رنجش شاه از رفتار من

من در صحبتهایم با شاه کاملاً صریح و بدون رودربایستی بودم چون عقیده داشتم که باید تمام مطالب را بدون پرده پوشی به او گفت. این رویه گاهی باعث رنجش شاه میشد. مواقعی که به عنوان رئیس سازمان برنامه در شورای اقتصاد شرکت میکردم مطالبی مطرح میگردد و من فراموش میکردم که عده دیگری هم حضور دارند و مثل مواقعی که با شاه تنها بودم مطالب را با صراحت بیان میکردم.

این رویه برای شاه ناگوار بود بطوری که یک بار پیغام داد که خوب نیست شما جلوی وزراء اینطور با من صحبت کنید. وقتی این پیغام به من رسید پیش شاه رفتم و گفتم اعلیحضرت میفرمائید که من در شورای اقتصاد اینطور صحبت نکنم؟ شورا اصولاً برای مشورت است و من میآیم آنجا و میبینم مطالبی مطرح میشود که اگر تصویب بشود به مصلحت نخواهد بود و اگر سکوت کنم و بعد نتیجه خوب نداشته باشد خود اعلیحضرت بعداً به من خواهید فرمود شما که آنجا بودید چرا چیزی نگفتید؟ من مجبورم این مطالب را بگویم در غیر اینصورت به شما خیانت کرده ام. گفتم این وزرائی که اینجا دور میز مینشینند اکثراً این قدر بی خاصیت و بی موجودیت هستند که مثل کرم مینشینند و عکس العملی از خود نشان نمیدهند. میخواهید من هم مثل دیگران سکوت بکنم؟ اعلیحضرت تصور میفرمائید

اینها با همه فرمایشات شما موافقتند؟

این حرف خیلی به شاه برخورد و برافروخته شد. اما من ادامه دادم و گفتم که در یکی از این جلسات من مطالبی گفتم و وقتی جلسه تمام شد یکی از همین وزراء دوید عقب من و گفت من به شما تبریک میگویم که اینطور صحبت میکنید. پرسیدم شما با این چیزهایی که گفتم موافقت میکنید؟ جواب داد البته. پرسیدم پس چرا سکوت میکنید و چیزی نمیگویند؟ اعلیحضرت ملاحظه میفرمائید که خود این آدم در حضور شما جرأت اظهار نظر ندارد. گفتم اعلیحضرت سعی بفرمائید پانزده نفر مثل من دور خودتان جمع کنید. شما نخست وزیری را به من تکلیف فرمودید و من رد کردم بنابراین من این کارها را نمیکنم برای اینکه به نخست وزیری برسم. از رفتارم با خارجیا نیز بخوبی اطلاع دارید. شما میدانید که من نادرست نیستم چون میدانم که از زندگی خصوصی من و سایرین کاملاً اطلاع دارید. شما میدانید که من فقط و فقط با حقوقم زندگی میکنم. استدعا دارم سعی بفرمائید نظر وزراء را از آنها بپرسید. لازم هم نیست که نظر آنها یا نظر مرا قبول کنید. اما قبل از اینکه تصمیم بگیرید وزراء را تشویق بفرمائید حرفشان را بزنند در غیر اینصورت فایده شورای اقتصاد چیست؟ اگر ناراحت میشوید مقرر بفرمائید مرا در این جلسات دعوت نکنند. اما اگر شرکت کنم و ببینم که تصمیمات غلطی گرفته میشود نمیتوانم سکوت کنم.

آن روز به شاه نگفتم وزیری که به من بخاطر طرز صحبتم تبریک گفت اسدالله علم بود چون تصور میکردم که ممکن است که این موضوع برای علم ایجاد زحمت کند.

در آذر ۱۳۳۴ دبیر اول سفارت آمریکا در تهران به واشنگتن گزارش میدهد که یکی از اعضای سفارت گفتگوئی «غیر معمولی» با امیر اسدالله علم، که در آن هنگام وزیر کشور بود داشته است. علم به این شخص گفته بود که چند هفته پیش از طرف شاه مأموریت داشته که تحقیقاتی در مورد سازمان برنامه و ابتهاج بعمل آورد و بر اساس تحقیقات او شکی باقی نیست که ابتهاج نه مورد اطمینان اعضای سازمان برنامه است و نه آنها با او همکاری میکنند و بنابراین قادر به انجام هیچ یک از طرح های عمرانی نخواهد بود. علم اضافه کرده بود که بدو اعلیحضرت این مطالب را باور نمیکردند ولی بالاخره قانع شدند. دبیر اول سفارت آمریکا در ادامه گزارش خود میگوید استنباط عضوی که طرف صحبت علم بوده این است که قصد او استفسار نظر سفارت آمریکا در خصوص ابتهاج است و اطمینان دارد که به این ترتیب علم نیز به سایر مخالفین ابتهاج پیوسته است.<sup>۱</sup>

## خاطرات ابوالحسن ابتهاج ۴۳۳

در یک مورد دیگر، در یکی از دیدار هائی که با شاه تنها بودم، او در انجام امری خیلی اصرار کرد و وقتی متوجه شد که زیر بار نخواهم رفت با انگشت آهسته روی میز زد و گفت آخر من شام. جواب دادم صحیح میفرمائید، مملکت بیش از یک شاه نمیتواند داشته باشد، اما این دلیل نمیشود که دیگران کمتر از اعلیحضرت به کشورشان علاقه داشته باشند، و من بیش از سهم خودم به کشورم خدمت کرده ام. در ضمن اینکه این مطالب را میگفتم شروع کردم به جمع آوری اوراق و پرونده های پراکنده ای که طبق عادت دور و بر خود روی زمین میگذاشتم چون قصد داشتم بروم و از کار کناره گیری کنم. شاه با تکان دادن سر و نگاه به من فهماند که با گفته هایم موافقت دارد و موضوع همین جا خاتمه پیدا کرد. دو روز بعد در ضیافت شامی که به افتخار شیخ کویت در کاخ سعدآباد ترتیب داده شده بود اشرف پهلوی از من پرسید شما پریروزه اعلیحضرت چه گفتید؟ جریان را برای او تعریف کردم و تعجب کردم که چطور شاه موضوع را برای خواهرش بازگو کرده است.

### شکایت اقبال از شاه نزد سفرای آمریکا و انگلیس

در جلسات شورای اقتصاد موضوع تأسیس سد لتیان مطرح بود. میخواستند احداث سد را به شخصی بنام «گرایف»<sup>۱</sup> که رومانی الاصل تبعه فرانسه و مقیم سوئیس بود بدهند. ضمن تحقیقاتی که طبق عادت راجع به این شخص کردم معلوم شد که گرایف در یکی از کشورهای آمریکای جنوبی در ایجاد شبکه تلفن مورد اتهام قرار گرفته و تحت تعقیب است. در عین حال در سوئیس هم از پرداخت مالیات شانه خالی کرده و ممکن است هر آنی توقیف شود. این اطلاعات را من به دفتر مخصوص فرستادم. چندی بعد غلامحسین میکده، رئیس «میاه» (سازمان آب تهران)، و منصور روحانی را، معاون این سازمان که بعدها وزیر کشاورزی شد، در یکی دو جلسه شورای اقتصاد که به ریاست شاه تشکیل میشد خواستند. میکده، ضمن دفاع از طرح، شرحی هم از گرایف تعریف کرد. من گفتم حتی اگر این شخص مناسب ترین آدم برای این کار باشد نمیشود ساختن سد مهمی را بدون مناقصه به او داد. ضمناً علت این را که میخواستند طرح را بدون مناقصه به گرایف واگذار کنند جویا شدم. همین طور که با شدت صحبت میکردم شاه روبه من کرد و پرسید اگر لیلیان تال این پیشنهاد را داده بود باز هم شما مخالفت میکردید؟ بدون تأمل جواب دادم این چه مقایسه ایست میفرمائید؟ یک آدم کلاه بردار را با شخصی مثل لیلیان تال مقایسه میکنید؛ البته که اگر لیلیان تال چنین پیشنهادی میکرد ایرادی نمیگرفتم، اما ممکن نیست لیلیان تال چنین پیشنهادی بدهد زیرا او مقاطعه کار نیست و مهندس مشاور است و ساختن سد به مقاطعه کار

محول میشود؛ وانگهی او هیچوقت چنین توقعی ندارد.

تا وقتی که به اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلیس دسترسی پیدا نکرده بودم اصرار شاه در آن جلسه برایم بصورت یک معما باقی مانده بود. در تیرماه ۱۳۳۶ راجر استیونز سفیر انگلیس به لندن گزارش میدهد که اقبال نخست وزیر در یک روز بطور جداگانه با او و سفیر آمریکا ملاقات داشته و نزد هر دو از رویه شاه گله کرده و راجع به مشکلات خود با «اربابش» صحبت نموده است. استیونز مینویسد اقبال میگوید چهارده سال است با شاه کار کرده ام و با حسن شهرت و سابقه ای پاک به نخست وزیری رسیده ام و واقعاً تصور میکردم ام که برعکس اسلاف خود مورد اعتماد شاه خواهم بود و به من اجازه داده خواهد شد که وظایفم را انجام بدهم ولی در عمل همه جا با موانعی که شاه ایجاد کرده مواجه هستم و واضحاً من نیز مانند دیگران مورد اطمینان شاه نیستم. عادت شاه اینست که به حرفهای کسانی که عهده دار مسئولیتی نیستند گوش بدهد و بدون چون و چرا حرفهای این افراد را بپذیرد. برعکس به افرادی که مصدر کارها هستند اطمینان ندارد و آنها دائماً تحت نظر هستند. اقبال اضافه کرده بود که در سفر اخیر که شاه بخارج داشته یک عده افراد «دغل» را بحضور پذیرفته و «به ابتکار خودش دست به یک سلسله اقدامات مشکوک زده است». استیونز مینویسد که اقبال به سفیر آمریکا گفته بوده است که شاه در این سفر معامله ای در مورد سد لاربا شخصی بنام گرایف انجام داده است. اقبال، در ادامه شکایات خود، گفته بوده که نخست وزیر بدون اختیارات غیرقابل تحمل است. معذالک در جواب سؤال مستقیم سفیر آمریکا اظهار داشته که قصد استعفاء ندارد.<sup>۱</sup>

تقریباً یک ماه پس از این جریان استیونز گزارشی در مورد فعالیتهای شاه در معاملات به لندن ارسال میدارد<sup>۲</sup> که قسمتهائی از آن بشرح زیر درج میشود:

شکی نیست که اشتباهی همایونی در معاملات و دخالت در طرحهای عمرانی تدریجاً افزایش پیدا کرده است... در واقع کمتر فعالیت اقتصادی است که دست شاه و دوستان او و فامیلش رویه آن دراز نشده باشد. در حال حاضر منافع مستقیم شاه شامل بانکداری، نشر کتاب، تجارت، کشتیرانی، کارهای ساختمانی، صنایع جدید، هتلداری، کشاورزی، و حتی خانه سازی میشود. بانک عمران، که کاملاً به شاه تعلق دارد، مسئول تقسیم اراضی و اجرای برنامه های توسعه کشاورزی است... در زمینه فعالیتهای ساختمانی ۱۳ هتل وجود دارد که همه افتتاح شده اند و چهار هتل دیگر بزودی ساخته خواهد شد. مشارکت در طرحهای نظیر کود شیمیائی، سیمان، سیلوی گندم، کارخانه قند چندراز جمله دیگر فعالیتها میباشد... در تهران همه میدانند که راه

۱- رجوع کنید به ضمیمه «ظ».

۲- رجوع کنید به ضمیمه «ع».

موفقیت در معاملات از طریق جلب حمایت او (شاه) است، آن هم بوسیله دلالتی که حسن شهرتشان قابل بحث است، و بدین ترتیب به تقاضای آنها اولویت داده میشود. در این نوع موارد منافع سلطنتی معمولاً بطور محرمانه تأمین میشود و شاه بوسیله اشخاص و نوکرهایی که به آنها اطمینان دارد عمل میکند. از آن جمله اند بهبهانیان و یا اعضای فامیلش که آنها نیز بنوبه خود استفاده میبرند.

من هیچگاه این نوع داستانها را در مورد اینکه چنین معاملاتی از طریق رشوه به شخص شاه انجام میشود جدی تلقی نمیکردم و ترجیح میدادم که فکر کنم این معاملات با دادن سهم مخفی و غیره صورت میگیرد. ولی تعداد روایتهای رشوه گیری های مستقیم و غیرمستقیم اعلیحضرت یا مقربین و فامیل او بحدی زیاد است که دیگر نادیده گرفتن آنها غیرممکن است.... متأسفانه دستهای شاه به احتمال قوی آلوده است و نکته نگران کننده اینست که سرمشق شاهانه شیوع نامطلوبی پیدا کرده است و طبیعتاً در کلیه سطوح اشخاصی که مصدر قدرت هستند به او تاسی میکنند... باعث تأسف است که (شاه) با وجودیکه در خیلی از موارد در تأمین رفاه اقتصادی و اجتماعی ملت خود پیشقدم بوده موفق نشده است که از نظر فساد ناپذیر بودن برای آنها نمونه باشد و امکان دارد این اشتباه هنگام وقوع یک بحران اجتماعی برای او گران تمام شود.

چندین سال بعد از این قضایا، در سال ۱۳۵۶، اقبال که در آن هنگام ریاست شرکت نفت را بعهده داشت با «دنيس رایت» که سابقاً سفیر انگلیس در ایران بود ملاقات نمود. رایت در خصوص این ملاقات مینویسد: در آخرین مسافرتی که به ایران داشتم به ملاقات اقبال در شرکت نفت رفتم. چیزی که مایه حیرت من شد این بود که اقبال از اوضاع (ایران) انتقاد میکرد و میگفت فساد از هر زمانی بیشتر است، ناراضیاتی همه جا احساس میشود، اشکالات زیادی با کارگران وجود دارد. یک عده متملق دور و بر شاه را گرفته اند و او گوش بحرف کسی نمیدهد. (برای من) خارق العاده بود که یکی از وفادارترین افراد (نسبت به شاه) به این نحو از اوضاع صحبت کند.<sup>۱</sup>

### لایحه «تضاد منافع»

دولت اقبال لایحه ای به مجلس داده بود دائر بر منع مداخله مستخدمین دولت و بستگان آنها در معاملات دولتی. آنها خواسته بودند از قانونی که در آمریکا در همین زمینه وجود داشت تقلید کنند. دامنه لایحه بحدی وسیع بود که من نمیدانستم تکلیف سازمان برنامه در این میان چه خواهد بود. در نتیجه از محمد جهانشاهی، مشاور حقوقی سازمان برنامه، خواستم تا اثرات لایحه را در کارهای سازمان برنامه روشن کند.

جهانشاهی گزارش داد که هرگاه لایحه بصورت قانون درآمد دست و بال سازمان برنامه

۱- نامه خصوصی دنيس رایت به ابوالحسن ابتهاج - ۳۰ ژانویه ۱۹۸۹.

## خاطرات ابوالحسن ابتهاج

بکلی بسته میشود، بطوری که در هر مورد سازمان برنامه میبایست نامه ای به نخست وزیر بنویسد و سؤال کند که آیا میتواند با فلان شخص معامله داشته باشد یا نه. ما اطلاع نداشتیم که چه اشخاصی در سازمان برنامه قوم و خویش دارند و چه اشخاصی ندارند حال آنکه این لایحه شامل اقوام و وابستگان دور کارمندان سازمان برنامه هم میشد که ممکن بود مثلاً در یکی از شهرستانها با شخص یا شرکتی مربوط باشند که قصد داشت با سازمان برنامه وارد معامله شود. تشخیص چنین امری امکان پذیر نبود.

گزارش جهانشاهی را همراه خود به شورای عالی اقتصاد بردم. نخست وزیر دست راست شاه نشسته بود. به شاه گفتم دولت یک چنین لایحه ای به مجلس داده است. سپس اشکالاتی را که لایحه در صورت تصویب پیش میآورد توضیح دادم و گفتم تشخیص این روابط امری غیرممکن است و من به این آقایان اخطار میکنم که تمام کارها فلج خواهد شد. همه تعجب کردند. شاه رو کرد به اقبال و گفت حق با ابتهاج است، و پرسید چه کسی لایحه را تهیه کرده است؟ گفتند جمشید آموزگار و خلیل طالقانی. شاه رو کرد به آموزگار و پرسید چطور چنین لایحه ای تهیه کرده اید؟ آموزگار جواب داد بخاطر اثر روانی که در افکار عمومی خواهد داشت.

من با همان عدم ملاحظه همیشه بی اختیار گفتم وای بحال دولتی که تصور میکند میتواند با چنین قوانینی مردم را متقاعد کند؛ مردم که از شما چنین توقعی ندارند، شما خودتان داوطلب شده اید و میخواهید قانونی بگذرانید که نه عملی است و نه قابل اجرا؛ شما فکر میکنید مردم نمیفهمند و شما با این کار افکار عمومی را جلب خواهید کرد؟ مردم را نمیشود با این حرفها گول زد، تنها نتیجه این خواهد بود که نظر مردم نسبت به دولت بدتر خواهد شد و شما با این کار باعث سلب اعتماد آنها خواهید گشت.

شاه گفت لایحه را پس بگیرید و اصلاح کنید. لایحه را پس گرفتند و اصلاح کردند و متن جدید آن به تصویب مجلس رسید ولی این قانون هم مثل بسیاری از قوانین دیگر هرگز اجرا نشد.

اینجا بی مناسبت نیست متذکر شوم که در همان روزهای اولی که به سازمان برنامه آمدم دستور دادم ماده ای به این مضمون در تمام قراردادهای سازمان برنامه با شرکتها و مؤمنسات ایرانی و خارجی گنجانده شود که چنانچه معلوم شود شرکت یا مؤسسه طرف قرارداد با سازمان برنامه برای تحصیل قرارداد بنحوی از انحاء رشوه ای به کارمندان سازمان برنامه پرداخته است قرارداد فسخ و نام شرکت یا مؤسسه متخلف در فهرست سیاه ثبت خواهد شد. اولین مؤسسه ای که میبایست این شرط را در قرارداد خود با سازمان برنامه قبول کند

«هنری پولی»<sup>۱</sup> بود و دومی کامپساکس که هر دو اظهار میداشتند قید این شرط موهن است. جواب من این بود که این ماده برای من نیز که مسئول سازمان برنامه هستم بهمان اندازه میتواند موهن باشد و اضافه کردم که اگر اصرار کنند قراردادی در کار نخواهد بود. هر دو شرکت شرط را قبول کردند و این ماده بدون استثناء در تمام قراردادها قید میگردد. در این موضوع سفیر ایتالیا به من گفت در گذشته اگر شرکتهای ایتالیائی رشوه نمیدادند شرکتهای کشورهای دیگر میدادند و قرارداد را به دست میآوردند. سفیر آلمان گفت روزی که من به ریاست سازمان برنامه منصوب شدم او به «بن» اطلاع داد که بساط رشوه برچیده خواهد شد. یک پایور ارشد سفارت فرانسه در لبنان در همان موقع به تهران آمد و از طرف مندس فرانس نخست وزیر فرانسه پیغام آورد که دستور لازم به سفارت تهران داده شده است که به نمایندگان شرکتهای متخلف اجازه داده نخواهد شد در ایران فعالیت داشته باشند.

چندین سال بعد از رفتنم از سازمان برنامه، هنگامی که دیگر سمتی در دولت نداشتم، در یکی از روزنامه های تهران شخصی شرحی نوشته بود مبنی بر اینکه شرکت «براین کوهون»، که من آن را برای ساختن فرودگاهها استخدام کرده بودم، به برادران رشیدیان و یکی دو نفر دیگر مبلغی بابت حق الزحمه برای بدست آوردن قرارداد ساختمان فرودگاهها پرداخته است. باید تأکید کنم که قرارداد مربوط به ساختن فرودگاهها، مانند سایر قراردادهائی که در زمان تصدی من منعقد شد، بدون دخالت هیچ نوع واسطه ای امضاء شده بود. از قرار معلوم چند سال بعد از اینکه من از سازمان برنامه رفته بودم برادران رشیدیان، و احتمالاً یکی دوفرازشرکایشان، سراغ کوهون رفته و ادعا نموده بودند که آنها باعث شده اند که قرارداد فرودگاهها به کوهون واگذار شود و در مقابل تقاضای پول کرده بودند. چون شرکت مزبور از پرداخت پول خودداری کرده بود کار به دعوا و محکمه کشیده شد. من از این جریان متحیر شدم و فوراً به مؤسسه براین کوهون تلگراف زدم و راجع به این شایعات توضیح خواستم. جواب دادند که ادعائی که این اشخاص علیه کوهون در محاکم لندن اقامه کرده بودند مصادف شده با زمانی که برای ساختن تونلی زیر دریای مانس (برای اتصال انگلستان بفرانسه) گفتگوهائی در میان بوده و مؤسسه براین کوهون امیدوار بوده است که این قرارداد به آنها واگذار شود. وکلای شرکت مزبور به شخص کوهون توصیه کرده بودند که بهتر ترتیبی میتواند به این دعوا خاتمه بدهد زیرا طرح چنین دعوائی بدون شک بر امر واگذاری طرح مهمی مانند تونل مانس تأثیر منفی خواهد داشت. بدین جهت آنها ناچار شدند مبلغی برای راضی کردن این اشخاص پردازند.

### شاه و اخراج تجدد از جلسه شورای اقتصاد

در یکی از جلسات شورای عالی اقتصاد مصطفی تجدد، که در دولت اقبال وزیر بازرگانی بود، بمناسبتی که الان آن را بخاطر ندارم رو کرد به شاه و به قصد تحقیر سازمان برنامه گفت اگر دریانی (یکی از مقاطعه کاران درجه سه) بخواهد در بازار تهران پول قرض بگیرد به راحتی موفق خواهد شد در حالیکه چنانچه سازمان برنامه دست به چنین اقدامی بزند هیچ کس حاضر نخواهد شد پولی به سازمان برنامه قرض بدهد. قبل از اینکه من بتوانم اعتراضی کنم شاه، برخلاف عادت و روش همیشگی خود، با تغییر به تجدد گفت پاشید بروید مغزتان را به دکتر نشان بدهید. عکس العمل شاه بی سابقه بود. تجدد جلسه را ترک گفت و از همانجا معزول شد. بعداً هر چه اقبال سعی کرد شاه را راضی کند که تجدد مورد عفو قرار بگیرد شاه زیر بار نرفت.

اسناد وزارت خارجه آلمان فدرال نشان میدهد که در همان ایام در ملاقاتی که تجدد بعنوان وزیر بازرگانی با یکی از اعضای سفارت آلمان در تهران داشته ضمن ابراز مخالفت شدید با من اظهار کرده است که قصد دارد هر چه زودتر اقدامات لازم را برای برکنار کردن من به عمل آورد.<sup>۱</sup>

### ماجرای کارخانه کود شیمیائی شیراز

یک روز، در یکی از جلسات خصوصی ماهانه که با نمایندگان مجلس شورا و سنا داشتم، سناتور صدیق اعلم نظر مرا در مورد قرارداد وزارت صنایع با چند شرکت خارجی بمنظور ایجاد یک کارخانه کود شیمیائی در شیراز پرسید. من تا آن روز از این موضوع بی اطلاع بودم. به صدیق اعلم گفتم بنظر من انعقاد چنین قراردادی جنایت است؛ یعنی میخواهند کارخانه را در محلی تأسیس کنند که نه آب دارد، نه راه آهن، نه بندر، و نه بازار فروش؛ جنایت از این بزرگتر نمیشود. البته متعاقب این حرف به شاه گفته بودند که ابتهاج میگوید این کار خیانت است.

حبیب الله آموزگان که سناتور فارس بود، گفت این کاری است که برای فارس بسیار مفید خواهد بود و شیراز چنین و چنان خواهد شد. جواب دادم این بار اول نیست که از این اشتباهات میشود؛ سازمان برنامه به این منظور ایجاد شده که یک برنامه عمرانی جامع داشته باشیم و از اجرای طرحهایی که قبلاً مورد مطالعه دقیق قرار نگرفته است خودداری کنیم. روز بعد علا، که فکر کرده بود ممکن است حرف من به شاه بر بخورد، تلفن کرد و گله کرد که شما نمیایست چنین حرفی زده باشید. با تندی جواب دادم به جای این که بروید



به شاه بگوئید حق با من است میفرمائید نباید چنین حرفی زده باشم؟ علا گفت وقتی هیأت وزیران مطلبی را تصویب میکند دیگر شما حق اعتراض ندارید. گفتم من عضو هیأت وزیران نیستم. علا حرف مرا تصدیق کرد. ولی من بحدی عصبانی بودم که گوشی را بدون خداحافظی گذاشتم. علا اول وقت صبح روز بعد سلمان اسدی را، که عضو شورای عالی برنامه بود، پیش من فرستاد و پیغام داد که من به شما ایمان و عقیده دارم، وانگهی چیزی نگفته ام که موجب رنجش شما بشود؛ من خواستم کاری بکنم که برخوردی پیش نیاید.

یکی دو روز بعد از شاه در این خصوص سؤال کردم. او هم موضوع کارخانه کود شیمیائی شیراز را تأیید کرد و گفت شما چطور خبر ندارید؟ گفتم میدانید که سازمان برنامه مشغول ایجاد چنین واحدی در اهواز است و یک شرکت بلژیکی هم در مناقصه بین المللی برنده شده است؛ زمینی که برای این کار خریداری شده کنار رودخانه کارون است، یعنی در منطقه ای که منابع فراوان گاز وجود دارد؛ وانگهی شما میدانید که مصرف کود شیمیائی ایران از چهل هزار تن در سال تجاوز نمیکند و بنابراین ما به دو کارخانه کود شیمیائی احتیاج نداریم. شاه گفت مگر اطلاع ندارید که تولیدات کارخانه کود شیمیائی شیراز منحصرأ برای صدور به خارج خواهد بود؟ شما قرارداد آن را از وزارت صنایع بخواهید.

به اصفیا گفتم دستور شاه را به شریف امامی وزیر صنایع و معادن ابلاغ کند. همانطور که گفته شد، اصفیا با شریف امامی مربوط بود چرا که برادرزنش، طاهر ضیائی، معاون وزارت صنایع و با شریف امامی خیلی نزدیک بود. چند روز گذشت و خبری نشد. از اصفیا پرسیدم چطور شد؟ او هم اظهار بی اطلاعی کرد. گفتم به آنها بگوئید اگر قرارداد را به من ندهند به شاه خواهم گفت که من قرارداد را خواستم ولی آن را در اختیار من نگذاشتند. بلافاصله قرارداد را فرستادند.

من تصور میکردم این قرارداد هم مانند قراردادهائی است که در سازمان برنامه تهیه میشود. بطور مثال مشخصات مناقصه کود شیمیائی اهواز و دفترچه مشخصات آن متجاوز از هزار صفحه بود. از اصفیا خواستم قرارداد را مطالعه کرده و خلاصه ای از آن را به من گزارش بدهد. صبح روز بعد اصفیا آمد و گفت من تا بحال قراردادی به این مفتضحی ندیده بودم. از او پرسیدم قرارداد چند صفحه است؟ گفت در حدود بیست صفحه. باور نمیکردم چنین چیزی امکان داشته باشد. خودم قرارداد را گرفتم و خواندم. مات و متحیر ماندم. بدون مناقصه قراردادی با شرکتی فرانسوی و یک شرکت انگلیسی منعقد کرده بودند که یک کارخانه کود شیمیائی، با ظرفیت صد هزار تن در سال، در شیراز دائر کنند. هزینه احداث این کارخانه ۵۰ درصد از هزینه احداث کارخانه کود شیمیائی اهواز بیشتر بود.

فوراً توسط علا وزیر دربار یادداشتی برای شاه فرستادم مبنی بر اینکه در این قرارداد

## ۴۴۰ \_\_\_\_\_ خاطرات ابوالحسن ابتهاج

هزینه طرح برخلاف آنچه میفرمودید بعهده شرکت‌های سازنده نیست زیرا طبق این قرارداد هزینه ساختن کارخانه به موجب سفته هائی که وزارت دارائی و بانک ملی امضاء میکنند باید از طرف دولت ایران به ارزی که مقاطعه کار تعیین میکند پرداخت شود. وانگهی این صد هزار تن تولید را میخوانند از شیراز به کجا صادر کنند؟ قطع نظر از اینکه در شیراز منابع گاز وجود ندارد و راهی از شیراز به بوشهر ساخته نشده است، بندر بوشهر هم گنجایش کافی ندارد. ظرفیت بندر بوشهر هفتاد هزار تن بیشتر نیست و هم اکنون از تمام این ظرفیت برای صادرات و واردات استفاده میشود.

چند وقت بعد علا تلفن کرد که اعلیحضرت میفرمایند مگر شما متمم قرارداد را ندیده اید؟ اصفیا مأمور شد که متمم قرارداد را بخواهد و چندی بعد آن را فرستادند. اطمینان دارم متمم را بعد از ایرادهای من تنظیم کرده بودند. در این متمم آمده بود که مقاطعه کار متمم میشود اشخاصی را معرفی کند که تمام کود شیمیائی شیراز را با تخفیفی معقول نسبت به قیمت بازار جهانی خریداری و بخارج حمل کنند.

یکبار دیگر یادداشتی توسط علا برای شاه فرستادم باین مضمون که این قرارداد دو پول ارزش ندارد زیرا اگر مقاطعه کار مناسب ترین خریدار را هم معرفی کند آن خریدار خواهد گفت من حاضرم تمام صد هزار تن را از شما بخرم به شرطی که کالا را مثلاً در سنگاپور تحویل بدهید. آنوقت مجبور خواهید شد بگوئید ما قادر نیستیم چنین کاری بکنیم چون نه راه داریم و نه بندر. خریدار به شما خواهد گفت اگر دولت ایران قادر به صدور محصول کارخانه نیست چگونه توقع دارید ما بعنوان یک شرکت خارجی چنین کاری بکنیم؟

درگیری من در مورد طرح کود شیمیائی شیراز به رفتن من از سازمان برنامه منتهی شد اما، پیش از پرداختن به شرح این موضوع، ذکر چند نکته دیگر هم ضرورت دارد. همان روزی که نخست وزیر در مجلس میگفت این کارخانه توسط مقاطعه کار تأسیس میشود و تمام هزینه های مربوطه را مقاطعه کار پرداخت خواهد کرد و دیناری از طرف دولت ایران تأدیه نخواهد شد، نمایندگان کنسرسیوم شرکت‌های مقاطعه کار خارجی و نمایندگان وزارت دارائی مشغول صدور سفته هائی بودند که به امضای دولت و با ضمانت بانک ملی ایران تحویل مقاطعه کاران میشد.

پس از تأسیس کارخانه کود شیمیائی شریف امامی برای بازدید کارخانه عازم شیراز شد و در مراجعت برای تقدیم گزارش به شاه، که به مناسبت ایام عید نوروز به مازندران عزیمت کرده بود، مستقیماً به شمال رفته و در حضور عده ای که برای عرض تبریک عید شرفیاب شده بودند به اطلاع شاه میرساند که طرح کارخانه طبق برنامه پیشرفت میکند. در این جا شاه

## خاطرات ابوالحسن ابتهاج ۴۴۱

به شریف امامی میگوید بروید باز هم از این خیانتها بکنید. این مراتب را دکتر رحمت مصطفوی، مدیر مجله روشنفکر که در آن مجلس حضور داشت، برایم تعریف کرد.

این کارخانه تأسیس شد ولی چون قادر بصدور محصول نبود همه ساله میلیونها تومان ضرر میکرد و برای این که مردم از این ضررها مطلع نشوند ارقام آن را حتی در بودجه مملکت نیاوردند و ضرر را از محل عواید شرکت نفت پرداخت میکردند.

اقبال که هنگام امضای قرارداد نخست وزیر بود سالها بعد، وقتی به ریاست هیأت مدیره و مدیریت عامل شرکت ملی نفت ایران منصوب شد، برای اولین بار متوجه گردید که مخالفت من با طرح کارخانه کود شیمیائی تا چه حد درست بود.

ابوالفضل آل بویه که از کارمندان ارشد سازمان برنامه بود چندی پس از استخلاص من از زندان به دیدن من در بانک ایرانیان آمد و گفت میخواهد به تقصیری که در کار مربوط به کود شیمیائی شیراز مرتکب شده است اعتراف کند. آل بویه گفت یک روز «بولر»<sup>۱</sup>، نماینده کنسرسیوم شرکتهای مقاطعه کار کارخانه کود شیمیائی شیراز، از من تقاضا کرد تا ترتیب ملاقات او را با شریف امامی در منزل بدهم. جواب دادم من با شریف امامی آشنائی و رابطه ای ندارم ولی احمد آرامش شوهر خواهر او را میشناسم. بولر تقاضا کرد ترتیب ملاقات با آرامش را بدهم. این کار را انجام دادم و آرامش در منزل من با بولر ملاقات کرد و در نتیجه این تماس و مذاکراتی که بین آنها بعمل آمد قراردادی بین وزارت صنایع و معادن و کنسرسیوم شرکتهای انگلیسی و فرانسوی منعقد شد. در این باب آل بویه مطالبی به من اظهار داشت که من به او گفتم ممکن است روزی من به استشهاد او در محاکم ایران استناد کنم. بی درنگ جواب داد در چنین صورتی او تمام اطلاعات خود را در اختیار محکمه خواهد گذاشت.

### گزارش سفارت آمریکا در مورد استعفای من

ماجرای طرح کود شیمیائی شیراز موجب شد که من تصمیم به استعفاء از ریاست سازمان برنامه بگیرم. به این دلیل نامه ای برای شاه نوشتم و با ذکر دلیل استعفای خود را به او اعلام داشتم.

تقریباً سه هفته قبل از اینکه سازمان برنامه را برای همیشه ترک کنم، و در همان ایامی که بحث و گفتگو در اطراف استعفای من و طرح کود شیمیائی شیراز زیاد بود، «میکلوس»<sup>۲</sup> دبیر اول سفارت آمریکا در تهران گزارشی تحت عنوان «دردسرها و گرفتاریهای ابوالحسن ابتهاج، مدیر عامل سازمان برنامه» به سفیر خود داده و مقالاتی را که در روزنامه تهران

ژورنال و بامشاد در مورد استعفای من چاپ شده بود ضمیمه گزارش میکند.<sup>۱</sup> در اینجا ترجمه مقالات درج میشود:

### سرمقاله تهران ژورنال، تاریخ ۱۸ ژانویه ۱۹۵۹

#### ابتهاج را از دست ندهید

برای علاقمندان برنامه های عمرانی در ایران هفته گذشته هفته دردناکی بود. شایعات مربوط به استعفای ابوالحسن ابتهاج مدیرعامل سازمان برنامه رامنابع قابل اعتماد تأیید کردند. گفته میشد که استعفای ابتهاج بعلت مخالفت او با یکی از طرحهای پیشنهادی دولت بوده است. در هر صورت دولت هنوز استعفای ابتهاج را نپذیرفته و صلاح هم در این است که تا کلیه جوانب امر سنجیده نشود دولت از برداشتن قدم نهائی خودداری کند. بحث در اینکه چه مورد بخصوصی باعث استعفای ابتهاج شد امکان پذیر نیست چون اطلاعات کافی در دست نداریم ولی دولت هر تصمیمی بگیرد باید واقف باشد که ابتهاج یک فرد عادی نیست بلکه یک نهاد است.

صحیح است که بیشتر سرمایه گزاری خارجی در ایران بخاطر اعتمادی است که نسبت به ثبات سیاسی ایران احساس میشود ولی هر آدم منصفی که طرز کار و طرز عمل ابتهاج را با شرکتهای خارجی و مخصوصاً سازمانهای مالی و پولی بین المللی از نزدیک مشاهده کرده باشد میداند که اعتماد به دقت و لیاقت ابتهاج است که چنین عکس العمل مثبتی را در شرکتهای خارجی ایجاد کرده است.

تجربه عظیم و با ارزش در زمینه نسبتاً جدید برنامه ریزی اقتصادی یکی دیگر از امتیازات بزرگ ابتهاج است. معنی از دست دادن ابتهاج بدون تأمل و ملاحظه کافی این است که سالها تجربه ای را که با دشواری و زحمت کسب شده یک مرتبه دور بریزیم و بهای آن را نیز ملت ایران باید پردازد.

همه میدانند که انواع و اقسام پارتی بازی از قدیم یکی از بدترین دشمنان سیستم اداری در ایران بوده و هست. بیش از هر مدیر و متصدی امور دیگری در ایران ابتهاج در مقابل فشارهای گوناگون از هر ناحیه ای که سرچشمه داشته مقاومت کرده است.

یکی از موفقیت هائی که ابتهاج بدست آورده این است که توانسته عده ای از ایرانیان تحصیل کرده جوان و روشنفکر را دور خودش جمع کند و این خود یکی از اقدامات مثبتی است که اهمیت آن بعدها معلوم خواهد شد. مضافاً به اینکه این اقدام در جهت تأکید مکرر اعلیحضرت نسبت به محول کردن پستهای مسئولیتدار به نسل جوان میباشد.

در خاتمه باید گفت ابتهاج نمونه زنده ای از یک مدیر ترقی خواه است. منشاء قدرت او نفوذ فامیلی نیست بلکه قدرت ارقام و آمار، قدرت مهارت فنی، قدرت مشاورت صحیح مالی و حقوقی و بالاخره پرکاری است.

با توجه به نکات فوق که باید به حساب او گذاشت، ابتهاج تقریباً تنها کسی است که میتواند طرحهای عمده عمرانی را با موفقیت به نتیجه برساند.

مقاله بامشاد، مورخ ۲۲ ژانویه ۱۹۵۹

## معنی استعفای ابتهاج چیست؟

آقای ابتهاج مدیر عامل سازمان برنامه مکرراً و شدیداً در جرائد ایران مورد حمله واقع شده است ولی علیرغم این انتقادات ابتهاج در زمینه تخصص خود مورد احترام همه قرار گرفته است و دلیل آن این است که این مرد دارای صفات برجسته ایست که با کمک آنها توانسته همه انتقادهای را تحمل کرده و حتی توانسته این انتقادهای را به اعتبار و ارزش برای شخص خود و سازمانی که تصدی آن را دارد تبدیل کند و حالا با کمال نگرانی شنیده میشود که همان دولتی که اختیارات لازم را به این فرد لایق داد تا بتواند ارزش خود را در راه خدمت به مملکتش به حد شایسته ای نشان بدهد شرایط را طوری مشکل کرده که ادامه اجرای برنامه ها برای او غیرممکن شده و ابتهاج مجبوره استعفاء شده است.

کسی نمیتواند انکار کند که تنها در نتیجه ایمان و اراده این مرد است که چند صنعت جدید و موفق و چندین سد و چند طرح آبیاری نیز بزودی در ایران شروع بکار خواهند کرد. کفایت که موفقیت های سازمان برنامه را تحت تصدی ابتهاج با وضع آن درست قبل از انتصاب او مقایسه کنیم.

مقایسه این دو دوره بدون هیچ شک و تردید حتی آنهایی را که موفقیتهای این مرد را دست کم میگیرند تحت تأثیر قرار خواهد داد و فرق فاحش بین رکود و فعالیت الهام شده را مشاهده خواهند کرد.

بنابراین باید اذعان کرد که به خاطر فعالیتهای ابتهاج سازمان برنامه نه تنها توانسته سالهای دشوار اولیه را دوام بیاورد بلکه احترامی هم میان مردم ایران کسب کرده است. کنار گذاشتن ابتهاج در این مرحله صدمه بزرگی به کار این سازمان معتبر وارد خواهد آورد. اختلافاتی که میان دولت و مدیر عامل سازمان برنامه پیش آمده بیش از هر چیز تأثیر بدی در مردم ایجاد کرده است چون مگر همین دولت نبود که در وهله اول این شخص را سرکاری گذاشت که طی چند سال اخیر توانسته بطور موفقیت آمیزی انجام وظیفه کند و حالا اینطور بنظر میرسد که به این نتیجه رسیده که در انتصاب او اشتباه کرده و میخواهد از طریق مخالفت با طرحها و پیشنهادات او اشتباه خود را جبران کند و او را در زمینه هایی که تا بحال در حیطه مسئولیت او بوده سهیم نکند. خیلی باعث تأسف است اگر دولت چنین استنباطی را در مردم ایجاد کند.

## آخرین شرفیابی و ترک سازمان برنامه

بعد از قضیه کود شیمیائی شیراز شاه از من شدیداً رنجش پیدا کرد و هر چه تقاضا میکردم وقت دیدار به من داده نمیشد تا اینکه بالاخره به علا وزیر دربار تلفن کردم و گفتم به اعلیحضرت عرض کنید من با ایشان کار خصوصی ندارم و یک ماه و نیم پیش استعفایم را مستقیماً حضور ایشان فرستاده ام. اگر مرا نمی پذیرند دیگر به سازمان برنامه نخواهم رفت. بلافاصله بعد از این پیغام وقت دیدار تعیین شد. سه شنبه ای بود و شاه زکام شدیدی داشت و

مرتب دوا میخورد.

این دیدار چند روز بعد از ملاقات من با «آدمیرال رادفورد»<sup>۱</sup> انجام شد که مقتضی میدانم جریان آن را قبل از ادامه شرح گفتگوهایم با شاه بیان کنم. در زمستان سال ۱۳۳۷ آدمیرال رادفورد، رئیس سابق ستاد ارتش آمریکا، و جرج مگی، که او نیز در آن هنگام سمتی در دولت آمریکا نداشت، از طرف آیزنهاور رئیس جمهوری آمریکا مأمور شدند که به ترکیه، ایران و پاکستان سفر کنند و نسبت به کمکهای نظامی آمریکا به این کشورها تحقیقاتی بعمل آورند. به مناسبت مسافرت این دو نفر به تهران سفیر آمریکا شامی به افتخار آنها ترتیب داد. سر میز شام اقبال نخست وزیر، علا وزیر دربار و یکی و دو نفر دیگر از مقامات دولتی ایران نیز حضور داشتند. من سمت چپ مگی قرار داشتم. به محض اینکه سر میز نشستیم مگی به مذاکراتی که قبل از اولین سفر شاه به آمریکا داشتیم اشاره کرد و گفت ایکاش همان وقت حرف شما را گوش کرده بودیم. بعد، وقتی صحبت از کمکهای نظامی آمریکا به ایران مطرح شد، مگی رو کرد به رادفورد و گفت آقای ابتهاج میل دارد نظر شما را راجع به کمکهای نظامی به ایران بداند. همه سکوت کردند. رادفورد گفت اگر روزی جنگی بین قدرتهای بزرگ پیش بیاید قبل از اینکه ایران از وقوع جنگ اطلاع پیدا کند جنگ تمام شده است، زیرا در چنین جنگی فقط از سلاحهای اتمی استفاده خواهد شد و دیگر فرستادن افراد از این جبهه به آن جبهه مطرح نخواهد بود؛ به این جهت کشورهایی مانند ایران، ترکیه و پاکستان احتیاجی به ارتشهای بزرگ ندارند. این اولین باری بود که من چنین مطلبی را از جانب یکی از ارشدترین مقامات آمریکا میشنیدم.

صبح روز بعد رادفورد و مگی برای ملاقات با من به سازمان برنامه آمدند. عده ای از همکارانم از جمله خسرو هدایت، خداداد فرمانفرمایان و غلامرضا مقدم نیز حضور داشتند. من به اظهاراتی که رادفورد شب قبل بر سر میز شام بیان کرده بود اشاره کردم و گفتم ایکاش تمام مأمورین نظامی آمریکا با شما هم عقیده بودند. آنگاه با شدت از نظر رئیس مستشاران نظامی آمریکا در ایران انتقاد کردم و گفتم هر سال هنگامی که بودجه ارتش ایران برای سال بعد منتشر میشود و من با افزایش هزینه مخالفت میکنم و نظر خود را به شاه ابراز میدارم شاه جواب میدهد مقامات نظامی آمریکا در ایران حتی این افزایش را هم کافی نمیدانند. با عصبانیت گفتم محض رضای خدا ترتیبی بدهید که اینگونه تناقض گوئی بین مقامات مختلف آمریکا روی ندهد.

اظهارات من بحدی با شدت و حرارت بیان میشد که خداداد فرمانفرمایان بلافاصله به همسرم آذر تلفن کرد و گفت کار فلانی تمام است. شاید حق با او بود زیرا بلافاصله چند روز

۱- Arthur W. Radford

## خاطرات ابوالحسن ابتهاج ۴۴۵

انتقال اختیارات مدیر عامل سازمان برنامه به نخست وزیر به شرحی که در جای خود خواهد آمد صورت گرفت.

حال برگردیم به موضوع دیدار با شاه. در آن روز به شاه گفتم که من امروز نه به عنوان رئیس سازمان برنامه بلکه به عنوان یک ایرانی میخوام با شما صحبت کنم؛ به فرض اینکه تا آخرین روز عمرم هم رئیس سازمان برنامه باشم بالاخره روزی خواهم مرد. مطالبی را که امروز میخوام حضورتان عرض کنم عیناً همان حرفهائی است که وقتی رئیس بانک ملی بودم به عرضتان میرساندم، بنابراین تصدیق میفرمائید که تعصب خاصی ندارم. به نظر من ما نباید درآمد نفت را بهیچ مصرفی بجز عمران مملکت برسانیم. ایران قادر نیست برنامه عمرانی مفیدی که در زندگی افراد ایران مؤثر باشد اجرا کند و در عین حال مخارج سنگین ارتش را عهده دار باشد.

شاه سکوت کرد و چیزی نگفت. فقط وقتی گفتم یقیناً اعلیحضرت از مطالبی که رافورد در سر میز شام در سفارت آمریکا گفت مطلع شده اند، سرش را بعلافت مثبت تکان داد. در عین حال آن روز کوچکترین اشاره ای راجع به استعفای من از سازمان برنامه نشد.

### لایحه تفویض اختیارات سازمان برنامه

روز بعد از این شرفیابی تعطیل عمومی بود. روز پنجشنبه ۲۳ بهمن ۱۳۳۷ دولت لایحه تفویض اختیارات و مسئولیت سازمان برنامه را با قید دو فوریت به مجلس برد. همان روز روزنامه اطلاعات نامه نخست وزیر به مجلس و متن لایحه را به شرح زیر چاپ کرد:

#### متن لایحه تفویض اختیارات و مسئولیت سازمان برنامه به رئیس دولت

مجلس شورای ملی

بعد از حل معضل نفت و تأمین درآمد سرشار آن اولیاء امور به این فکر توجه نمودند که از محل اعتبارات حاصله باید علاوه بر انجام اصلاحات اجتماعی ضروری از قبیل شهرسازی و توسعه فرهنگ و بسط بهداشت یک سلسله امور عمرانی و تولیدی صورت پذیرد تا بدینوسیله سطح زندگی افراد ترقی نموده و وضع اقتصاد کشور بهبود حاصل نماید. بدین منظور لازم بود که برنامه صحیحی که از هر حیث متناسب و هم آهنگ باشد تنظیم و بموقع اجرا درآید و برای عملی نمودن این نظر قانون عمران برنامه هفت ساله دوم کشور تدوین و در اسفند ۱۳۳۴ به تصویب رسید و بطوری که خاطر آقایان نمایندگان محترم مستحضر است با پشتیبانی کامل بمرحله اجرا درآمد. با توجه به اینکه اولین مرتبه بود که در کشور سازمانی مأمور اجرای چنین برنامه وسیعی با در دست داشتن اعتبارات و اختیاراتی گردید اکنون بعد از گذشت نزدیک به سه سال از اجرای آن و تجربیاتی که به دست آمد معلوم شد که ورود در اجرائیات و قبول تعهدات متنوع و سنگین از طرف یکدستگاه علاوه بر آنکه برخلاف روح قانون و نظر اصلی بوده

## خاطرات ابوالحسن ابتهاج

است ایجاد دستگاههای مکرر بصلاح و صرفه نبوده و هر چه این وضع ادامه یابد اشکالات بیشتری فراهم خواهد شد. بنابراین بعد از بررسی های دقیقی که بعمل آمد چنین تشخیص گردید که جهت تسریع در انجام برنامه ها و صرفه جویی در مصرف وجوه و تمرکز مسئولیتها و حسن استفاده از دستگاههای موجود دولت، اجرای برنامه های مزبور بعهده خود دولت محول گردد. بدین منظور لایحه قانونی شامل یک ماده واحده و یک تبصره با قید دو فوریت جهت تصویب تقدیم میگردد.

نخست وزیر دکتر اقبال

**ماده واحده** - به منظور تمرکز اختیارات و مسئولیتها و ایجاد هم آهنگی بین دستگاهها و جلوگیری از تشکیلات مکرر و همچنین برای ادامه صحیح برنامه های عمرانی و تولیدی که بوسیله سازمان برنامه شروع شده و اجرای آن قسمت از برنامه ها که ضمن قانون برنامه عمرانی هفت ساله کشور تصویب گردیده ولی هنوز به مرحله اجرا در نیامده است از تاریخ تصویب این قانون کلیه اختیاراتی که طبق قانون برنامه عمرانی هفت ساله دوم کشور به سازمان برنامه تفویض شده است برای انجام وظایف مقرر در آن قانون به رئیس دولت محول میگردد.

**تبصره** - سازمان برنامه زیر نظر نخست وزیر و یا شخصی که از طرف مشارالیه تعیین میگردد اداره خواهد شد. مسئول اداره سازمان برنامه دارای اختیارات و وظایفی است که در قانون برنامه هفت ساله دوم کشور برای مدیر عامل پیش بینی شده است.

## چگونگی تهیه لایحه

آنچه در این باره شنیدم از این قرار است که ماده واحده انتقال اختیارات مدیر عامل سازمان برنامه به شخص نخست وزیر، مانند سایر لوایح، قبلاً تهیه و تنظیم نشده بود و چون ظاهراً ماده مزبور جنبه سری داشته متن آن را یکی از وزراء، که گویا شریف امامی بود، بخط خود نوشته و، برای آنکه احدی از جریان این کار اطلاعی به دست نیارود، دستور دادند بهنگام طرح آن رابطه مجلس با خارج قطع شود، انگار که ممکن است قوای مهاجمی دولت متخاصمی به مجلس حمله کند. با وجود تمام این اقدامات، که اگر بیسابقه نبود دست کم غریب بنظر میرسید، جریان را یکی از آشنایان آذر از مجلس تلفنی به او اطلاع داد و او هم بلافاصله من را مطلع کرد. لحظاتی بعد، هنگامی که سفیر آمریکا به ملاقات من آمده بود، خسرو هدایت با عجله وارد اتاق شد و زیر گوشم گفت الساعه جلسه محرمانه مجلس تشکیل شده و لایحه ای راجع به سلب اختیارات رئیس سازمان برنامه مطرح است.

پس از انجام کارهایم، در راه عزیمت به منزل، مشروح مذاکرات مجلس را از رادیوی اتومبیل شنیدم. وقتی اقبال متن لایحه را خواند همه احسنت احسنت گفتند و یک نفر نبود در آن جلسه از من طرفداری کند یا از من دل خوشی داشته باشد.

روز شنبه ۲۵ بهمن ۱۳۳۷ برای آخرین بار به سازمان برنامه رفتم و نامه ای به این



## خاطرات ابوالحسن ابتهاج ۴۴۷

مضمون به شاه نوشتم که، در تعقیب استعفایم و نظر به اینکه با گذشتن این قانون دیگر مورد اعتماد شما نیستم، ادامه کار من در سازمان برنامه امکان پذیر نیست و از این پس سر کار نخواهم آمد.

تمام روز مشغول جمع آوری اوراق شخصی خود بودم و پس از خداحافظی با روسای قسمتهای مختلف سازمان برنامه، که دسته جمعی به اتاق من آمده بودند، سازمان برنامه را ترک کردم.

وقتی بیرون آمدم هوا تاریک بود و برف میبارید و عده ای از مخبرین و عکاسها جلوی در ایستاده بودند تا خبر رفتنم را از خود من بشنوند.

### علا و متن استعفای من

همانطور که قبلاً گفته شد، مدتی قبل از اینکه دولت لایحه تفویض اختیارات مرا به مجلس ببرد من استعفای کتبی خود را دوبار برای شاه فرستاده بودم. بار دوم وقتی علا وزیر دربار متن استعفای مرا دیده بود به آذر تلفن کرد که این نامه خیلی تند است و صحیح نیست فلانی با این لحن به اعلیحضرت نامه بنویسد. آذر پیغام علا را به من داد و به اصرار او متن نامه را قدری تعدیل کردم و آذر متن اصلاحی را به اطلاع علا رساند. علا یکبار دیگر ایراد گرفت که این هم خیلی شدید است. ولی من دیگر زیر بار نرفتم و نامه به همان صورت به شاه داده شد.

### انعکاس کناره گیری من

همان روزی که از سازمان برنامه کناره گیری کردم روزنامه اطلاعات سر مقاله ای تحت عنوان «ابتهاج لجوج» چاپ کرد.<sup>۱</sup> با خودم گفتم ای داد بیداد، یعنی مسعودی هم جزو مخالفین من شد؟ ولی وقتی مقاله را خواندم دیدم اینطور نیست و برعکس مسعودی، ضمن حمایت از من و طرز کارم در سازمان برنامه، از رفتنم اظهار تأسف کرده است. مقاله اطلاعات به شرح زیر بود.

#### ابتهاج لجوج

چهار سال و چند ماه پیش مردی تندخو، عصبانی و سرسخت سازمان برنامه را به دست گرفت. در آن روز سازمان برنامه مثل بعضی از ادارات ما مرکز داد و ستد و معامله ارباب توقع بود، جای دلال بازی و کارچاق کن ها شده بود، بساط توصیه و تشبث و قبول اعمال نفوذ در

۱- روزنامه اطلاعات - شماره ۹۸۴۱ - ۲۵ بهمن ۱۳۳۷.

## خاطرات ابوالحسن ابتهاج

آنجا گسترده بود و بدین ترتیب بیشتر محلی برای منفعت جوئی سود پرستان بود تا سازمانی که کارهای عمرانی را برای کشور انجام دهد. آن روز سازمان گرفتار قرضها و تعهدات عجیب و غریبی بود که در برابر این تعهدات چیزی جز آه و حسرت در دست نبود و مؤسسه ای بود مفلوک و مقروض و زیر بار تعهدات. و رئیس تندخوی جدید جز تصفیه این حسابها و سر و صورت دادن به وضع فلاکتبار آن مؤسسه چاره ای نداشت. تا یکی دو سال اعتباراتی که مکفی برای بیرون آوردن سازمان برنامه از زیر بار تعهدات آئی و فوری خود باشد وجود نداشت و بهمین جهت دو سال وقت صرف شد تا سازمان برنامه سر و صورت تازه ای پیدا کرد و قروض خود را پاک نمود و وارد کارهای اساسی شد و از طرفی با بکار افتادن دستگاههای صنعت نفت اعتبارات سازمان برنامه افزایش یافت و گشایشی در کارهای عمرانی به دست آمد. اما ابتهاج هیچ تغییر رو به نداد. در برابر تندخویی و خشونت خود هرگز نرمش و ملایمت نشان نمیداد، با علاقه و ایمانی که بخود و دستگاهش داشت چشم روی هم میگذاشت و بی ملاحظه این و آن کار میکرد و از هیچ دستور اداری اطاعت نمیکرد و به این ترتیب رفته رفته جمعی از اشخاص مؤثر در دستگاهها در صف مخالفین وی قرار گرفتند و زبان به انتقاد از او گشودند. هرگز نمیتوان گفت که این افراد همه افرادی مغرض بودند بلکه میان این دسته از مخالفین وی کسانی دیده میشوند که در صلاحیت و خدمتگزاری آنها تردید نبود. فقط از طرفز بیان ابتهاج رنجیده خاطر بودند و خشونت وی غیر قابل تحمل برای آنها بود. به این جهت در هر کار او خورده گیری و انتقاد و شکایت مینمودند.

نباید از نظر دور داشت که در اثر بسته شدن درهای سازمان برنامه به روی عناصر سود پرست و کارچاق کن ها و دلالها و ریخته شدن کاغذهای توصیه در سبدهای زیر میز و جوابهای سربالا و تند و خشونت آمیز ابتهاج در برابر هرگونه اعمال نفوذ و تشبث، یک صف بزرگ از مخالفین پر و پا قرص در برابر ابتهاج بوجود آمد و همین دسته بودند که جلوی منافشان گرفته شده بود و برای خورد کردن ابتهاج از هیچ تهمت و افتزانی فروگذار نمیکردند و موجی از مخالفت در برابر وی ایجاد کرده بودند. اما ابتهاج در برابر تمام این مخالفتها مانند کوه ایستادگی میکرد و هر مانع و مشکلی را زیر پا میگذاشت و با دست پاک و سالمی که از عناصر شریف و دلسوز و منزه دور خود جمع کرده بود کارهای اساسی خود را در حقیقت از دو سال و نیم و یا سه سال پیش که اعتباراتی تحصیل کرد آغاز نمود و پیش میرفت.

بدیهی است اگر پشتیبانی و تقویت شخص اول مملکت از ابتهاج نبود او یکماه هم دوام نمیکرد چه به رسد به اینکه چهار سال و چند ماه زمام امور سازمان برنامه را در اختیار داشته باشد. اعلیحضرت همایونی خوب تشخیص داده بودند که اگر عناصری چون ابتهاج که عمری با سرسختی ولی با عشق و علاقه کار خود را در مدار سلامت و پاکی و میهن پرستی جریان میدهند تقویت نشوند و از حمایت شاهنشاه برخوردار نباشند هرگز نخواهند توانست بار سنگین مسئولیت را به منزل برسانند. این بود که حمایت خود را از ابتهاج دریغ نفرمودند و در نتیجه ابتهاج توفیق پیدا کرد قدمهای مفید و مؤثر و بزرگی در کارهای عمرانی و کمکهای اجتماعی بردارد و اصلاحات راه، بخصوص در مسائلی که نفع عمومی در آن باشد، پیشرفت دهد.

تصور نفرمائید که مردم قضاوت ندارند. توده حقیقی مردم که دور از آرایش و فساد است که در یک طبقه مخصوص وجود دارد زندگی میکنند همین صفات ابتهاج را دوست میدارند و بخوبی

## خاطرات ابوالحسن ابتهاج ۴۴۹

میدانند که تندی و خشونت ابتهاج و لجاج توأم با پاکی، صحت عمل، شهامت، صراحت لهجه و استقامت عجیب او در برابر زورگویی و عدم قبول توصیه و سفارش و اعمال نفوذها همین سر و صداها و تهمت‌ها و مخالفته‌ها را بر علیه وی ایجاد میکرد. والا بی عرضگی و بی لیاقتی و کار نکردن سر و صدا ندارد و لایبالی گری هرگز با منافع اشخاص اصطکاک پیدا نمیکنند. خوشبختانه جامعه بیفرض و مردم آشنا به اوضاع که تحت تأثیر تلقینات و اغراض نبودند خوب تشخیص دادند و قضاوت عاقلانه میکنند و ابتهاج را همانطور میشناسند که شخص اول مملکت شناخته اند و مورد عنایت و حمایت خویش قرار دادند و بالاخره مردم ابتهاج را مردی پاک و صحیح العمل و مقاوم و مبارزو سختگیر و دستگاه او را از بسیاری آلودگیها برکنار میدانند و به این جهت ابتهاج موقعیت شایسته ای دارد.

به علاوه در ظرف سه سال اخیر که فعالیتهای سازمان برنامه عملاً آغاز گردید بخوبی پی بردند که یک رشته کار اساسی برای ایجاد پایه های اقتصادی مملکت و احیای رشته های اجتماعی و بهداشتی و عمرانی انجام شده و بدنبال آن صدها کار بزرگ و کوچک دیگر پس از مطالعات طولانی و صرف مبالغ هنگفتی خرج در شرف تکوین است که قرار بود از چند ماه دیگر تدریجاً ظاهر شود و به مرحله بهره برداری برسد.

حال دولت مصلحت دیده است که نحوه عمل را تغییر دهد و لایحه دیگری این هفته از تصویب دو مجلس میگذرد که به موجب آن ابتهاج کنار میرود و اختیارات وی به نخست وزیر تفویض میشود. من اگر جای نخست وزیر بودم این مسئولیت بزرگ را قبول نمیکردم و میگذاشتم کارهای نیمه تمامی که طی مطالعاتی متعدد به قیمت گزافی برای کشور تمام شده به دست ابتهاج به سامان برسد. مسئولیت خوبی و بدی این فعالیتهای عظیم که در تمام نقاط کشور گسترده شده است به کدام اداره و وزارتخانه ای سپرده میشود؟ زیرا طبق این لایحه جز سازمان کوچکی برای امور فنی و نظارت ناچار کارها بین ادارات تقسیم میشود و به موجب این قانون قسمت اجرایی سازمان برنامه تکه پاره شده و هر تکه آن را یک وزارتخانه خواهد گرفت و بیم آن میرود که خدای نخواستہ نقشه های وسیع سازمان برنامه ناتمام بماند و این وعده های درخشان جامه عمل نپوشد.

ایکاش این کار نمیشد و ایکاش ابتهاج لجاج و سرسخت در کار خود باقی میماند و امثال او در مملکت زیاد پیدا میشد و در تمام ادارات و پشت هر میز وزارتخانه ای یک ابتهاج به چشم میخورد.

البته ما از پیشرفت کارها و نقشه های عمرانی که در سازمان برنامه طرح ریزی شده است مأیوس نیستیم و امیدواریم اساس دستگاه آنقدر محکم باشد که کنار رفتن ابتهاج فوری در اجرای امور عمرانی وارد نیآورد و آرزو مندیم که سازمان برنامه با نظارت مستقیم نخست وزیر توفیق یابد که آرزوهای دیرینه مردم کشور را که بوجود آمدن یک اقتصاد سالم و زندگی مرفه برای عموم است برآورده نماید.

پس از خواندن سرمقاله اطلاعات به مسعودی تلفن کردم و از اینکه در چنین موقعیتی اینطور نسبت به من قضاوت کرده تشکر کردم. جواب داد من نسبت به مطالبی که نوشته ام اعتقاد دارم ولی با وجود این بنظر من شما باید با شاه آشتی کنید. گفتم غیر ممکن است

چنین کاری نکنم.

بعضی ها گفته اند که عباس مسعودی فقط در فکر منافع مادی خود بود، ولی من بهیچوجه چنین حرفی را قبول نمیکنم. در تمام مدت آشنائی ما او حتی یکبار از من تقاضائی نکرد. برخلاف آنچه در باره او گفته میشود من مسعودی را مردی پاک، با اعتقاد، با ایمان و با شهامت دیدم.

در اینجا باید بگویم که، علیرغم تمام صمیمیت و حسن نیتی که مسعودی نسبت به شاه داشت، یک روز وقتی صحبت از توقیف مصطفی فلاح پیش آمد شاه به من گفت که در منزل فلاح اسنادی پیدا شده که نشان میدهد او آدم انگلیسهاست و ضمناً او را قوی دیگری هم آنجا بدست آمده که نشان میدهد مسعودی هم از اعمال انگلیسهاست. گفتم اعلیحضرت اینطور نیست، من مسعودی را میشناسم و ممکن نیست او آلوده چنین کارهایی باشد. شاه جوابی نداد.

هنگامی که فلاح بازداشت شد نامه ای به شاه نوشت که همسرش آن را به من داد و تقاضا کرد نامه را بخوانم و بعد آن را به شاه بدهم. من از لحن نامه خیلی متعجب شدم چون توأم با عجز و لابه زبانی بود. معذالک وظیفه خود را در رساندن نامه انجام دادم. شاه نامه را خواند و بدون اینکه چیزی بگوید آن را در جیب کتش گذاشت و چندی بعد فلاح آزاد شد.

تقریباً یک هفته بعد از اینکه از سازمان برنامه کناره گیری کردم سفارت آمریکا در تهران طی گزارشی<sup>۱</sup> به وزارت خارجه آمریکا به عواقب اقتصادی و سیاسی کناره گیری من اشاره کرده و میگوید که سازمان برنامه و ابتهاج مدیر عامل آن مظهر اصلی بودند که حکم میکنند درآمد نفت باید فقط و فقط صرف طرحهای عمرانی بشود. چون این نظر دیگر این روزها طرفدار ندارد با رفتن ابتهاج کسی در فکر این اصل نخواهد بود و درآمد نفت خرج طرحهای چشمگیر و نمایی خواهد شد.

در قسمت دیگری از این گزارش آمده است که صحت عمل، درستکاری و امانتی که در زمان تصدی ابتهاج اعمال میشد از بین خواهد رفت و سیاست بازی و تحریکات شدت پیدا خواهد کرد.

به فاصله یکی دو روز بعد از استعفایم از سازمان برنامه جمشید خیبر، رئیس دفتر عبدالرضا پهلوی، تلفن کرد و پیغام داد که والا حضرت میل دارد با شما ملاقات کند. به خیبر گفتم به ایشان بگوئید ملاقات با ایشان در این موقعیت نه به صلاح من و نه به صلاح ایشان

است. استنباط من این بود که عبدالرضا انتظار داشت که من پس از کناره گیری از سازمان برنامه با او همکاری کنم. من شنیده بودم که بعد از فرار شاه به رم در سال ۱۳۳۲ عبدالرضا به دکتر مصدق متوسل شده بود تا او را بجای برادرش به سلطنت برساند. او احتمالاً تصور میکرد که بواسطه رنجشی که از شاه پیدا کرده ام حاضرم با او همکاری داشته باشم. قابل ذکر اینکه هنگامی که در بانک ملی بودم عبدالرضا سفرای انگیس و آمریکا را خواسته بود و به آنها گفته بود که خیلی میل دارد منصورالملک را از سازمان برنامه معزول کند و اضافه کرده بود که از نفوذ ابتهاج در سازمان برنامه و دخالتهای او در اجرای طرحهای سازمان برنامه دل پری دارد.<sup>۱</sup>

شب همان روزی که سازمان برنامه را برای همیشه ترک کردم دعوتی به شام از طرف ملکه مادر از ما شده بود. من نرفتم اما آذربه کاخ ملکه مادر رفت. گویا میهمانی به افتخار دختر پادشاه سابق ایتالیا بود. شاه ثریا را طلاق داده بود و آن روزها شایع بود که شاه قصد دارد با دختر شاه ایتالیا ازدواج کند. آذر گفت وقتی وارد شدم ملکه مادر پرسید چرا ابتهاج نیامد؟ عباس مسعودی و دشتی که آنجا ایستاده بودند گفتند قربان مگر اطلاع ندارید که امروز صبح ابتهاج از کاربرکنار شده است. در این ضمن اطلاع دادند که اعلیحضرت تشریف فرما شده اند. وقتی شاه وارد اتاق شد ملکه مادر بدون مقدمه و در حضور همه روبه شاه کرد و گفت یک نفر آدم حسابی هم که داشتید نتوانستید نگه دارید؟ شاه از حرف مادرش خیلی ناراحت شد و با عصبانیت جواب داد الان موقع این حرفها نیست.

اینجایی مناسب نیست که تعریف کنم وقتی شاه از اولین همسرش ملکه فوزیه جدا شد و در صدد پیدا کردن همسر جدیدی بود، اشرف پهلوی و ملکه مادر از من خواستند تا بنا به دوستی نزدیکی که با شاه دارم او را از گرفتن همسر ایرانی منصرف کنم. آنها ترجیح میدادند که ملکه ایران از خانواده های سلطنتی خارجی باشد. استنباط من این است که آنها میل نداشتند یک زن ایرانی به عنوان ملکه ایران بر آنها برتری و نفوذ داشته باشد.

### احمد شفیق و پیشنهاد سفارت

پس از کناره گیری از سازمان برنامه یک روز احمد شفیق، شوهر اشرف پهلوی، بدون خبر به منزل ما آمد. آذر او را به اتاق پذیرایی راهنمایی کرد و به من خبر داد که شفیق بدیدن تو آمده است. شفیق را از سابق میشناختم و شخصاً او را دوست داشتم ولی در آن موقعیت میل نداشتم او را ملاقات کنم. آذر گفت خوب نیست، او محبت کرده و بدیدن تو آمده است. به اصرار آذر قبول کردم که او را ببینم. شفیق از برکناری من اظهار تأسف کرد.

در ایران رسم بود وقتی کسی از مقامی برکنار میشد دوستان و آشنایانش برای اظهار همدردی به دیدنش میرفتند، ولی در مورد من اغلب دوستانم جرأت نکردند به دیدن من بیایند. وقتی آذر از یکی از آنها، که از دوستان او بود و من هم خیلی به او محبت کرده بودم و شغل مهمی در دستگاه داشت، پرسید چطور شد بدیدن شوهرم نیامدی؟ جواب داد منزل شما تحت نظر است و اسامی اشخاصی که به خانه شما میآیند گزارش داده میشود.

بهرحال شفیق دو ساعتی نشست و اصرار داشت حالا که بیکار شده اید میتوانید هرجائی را که برای سفارت میل دارید انتخاب کنید، سفیر آنجا را احضار میکنند و شما را بجای او میفرستند. با عصبانیت جواب دادم من حاضر نیستم نماینده کسی بشوم که به او اعتقاد ندارم. شفیق گفت میتوانید به عنوان سناتور به خدمت ادامه بدهید. تشکر کردم و گفتم ممکن نیست دیگر کاری قبول کنم.